

UNIVERSAL
LIBRARY

OU
190009

UNIVERSAL
LIBRARY


﴿ فهرست آنچه از بیانات و مطالب در این نامه پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

(۰۰۴) در ستایش خدای و درود بر مفریان درگا، اوتعالی *

(۰۰۴) سب زكارش ااد * 

(۰۰۶) ﴿ مقدمه ﴾ در وصایای نامه نكار *

(۰۰۷) مجمل حال پروتستانی 

(۰۰۸) ﴿ میزان نخستین از میزان الموازینی ﴾

بیان اطوار خداشناسی و آنچه متفرع بر آن است *

(۰۰۹) ﴿ معیار اول ﴾ بیان توصیف حدای بصفات کمال *

(۰۱۰) ﴿ معیار دوم ﴾ اشعار بنحیرف انجیل و بطلان عقائدی

که منافی با توحید باری است *

(۰۱۱) ﴿ معیار سیم ﴾ بیان لزوم مناسبت مدرک با مدرک -

وامتناع ادراک ذات باری و تعالی *

(۰۱۴) ﴿ معیار چهارم ﴾ در شناختن خدای از جهت آیات

و علامات . و بیان علت ایجاد موجودات . و نشان دادن

مصنوع صانع را و بیان اطوار و احوال انسانی مبداء او معاد *

(۰۲۰) ﴿ معیار پنجم ﴾ در عدم جواز دخول چیزی بذات

خدای و خروج چیزی از آن و بیان مبداء اشیاء و بیان

مظهریت مخلوق اول مر صفات کالیة صانع را *

(۰۲۴) ﴿ تمثیل ربانی ﴾ بیان چگونگی ظهور خدای تعالی

در آفریدگان *

(۰۲۶) ﴿ معیار ششم ﴾ در ترتیب مراتب وجود و بیان

واسطه کبری و نبی مطلق مر عالم امکان را *

(۰۲۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ سبب تقدم عبودیت نبی مطلق
بر نبوت او *

(۰۳۱) تفسیر حد خدای و شهادت یوحنا بر آن نبی مطلق
در مکاشفات خویش و نشناختن عیسویان حرمت ذات پاک
مسیح را *

(۰۳۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ بیان پیدا شدن ظلمت و تاریکی
و مراب آن و بیان بعثت انبیا و رسل و هادیان سبل *

(۰۳۵) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان جهات تاسیس شرایع
در هر زمانی باقتضای آن زمان و کیفیت وقوع امتحانات خدای
در مخلوقات *

(۰۳۸) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان نسبتها و اضافتها
که بخدای داد می شود مانند روح الله و ذات الله و بیت الله
و امثال آنها *

(۰۴۰) ﴿ میزان دومین از میزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیق و شناختن راه راست خدای از روی
بصیرت و انصاف *

(۰۴۰) ﴿ معیار اول ﴾ ملاحظه کردن حال بیدینی و تدبیر
در بیرون از هر دو حال *

(۰۴۵) ﴿ معیار دوم ﴾ مشاهده حال بیدینان با دلایل
خودشان از یکطرف و صاحبان ادیان مختلفه را از طرف دیگر *

(۰۴۶) ﴿ معیار سیم ﴾ قیاس حال بر و نستانها و حق
دخول و عدم دخول آنها در دایره اهل ادیان *

(۰۴۸) ﴿ معیار چهارم ﴾ رجحان ترك بیدینی و قبول یکی
از مذاهب و شرایع بقول مطلق پیرهان عقل و ذکر
دلیل دوم *

(۰۵۰) ﴿ معیار پنجم ﴾ اعتراف کردن پیدینان در مقام صفای طوبیت و بقای انصاف بر اینکه امر دین را مطلقا انکار نمی توان کرد *

(۰۵۱) ﴿ معیار ششم ﴾ لزوم وجود وسایط از انبیا و اولیا در میان خایکان و صنایع مقدس و انتخاب سه گروه از میان اهل ادیان که صاحبان کتب شده هستند *

(۰۵۳) شروع بمکالمات در میان مسلم با عیسوی در جمله اطوار و مسائل مختلفه خودشان *

(۰۵۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ مجلس دوم از مکالمات عیسوی با مسلم *

(۰۶۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ مجلس سیم از مکالمات مسلم با عیسوی *

(۰۷۰) ﴿ معیار نهم ﴾ معنی عبودیت و ربوبیت و بیان مقام مسیح از صنایع مقدس و تحقیق معنی متکلم و کلمه الهیه او را به بیان اول مخلوق *

(۰۷۶) ﴿ معیار دهم ﴾ نمونه از کیفیت تحریف بافتن توریة و انجیل با دلائل واضحه و بیان فقراتی که در تحریف آنها جای اشتها نیست *

(۰۸۶) ﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

(۰۰۰) در سنجیدن سخنان روستسانی که انکار تحریف کتب و نسخ شرایع مقدمه را کرده اند *

(۰۸۶) ﴿ معیار نخستین ﴾ در تحقیق سخنان میزان الحق روستسانی که در اثبات صحت توریة و انجیل آورده است *

(۰۹۰) ﴿ معیار دوم ﴾ در بیان تحقیق سخنانی که باستناد بنسخه های کتب عهد عتیق و جدید آورده اند *

(۹۶) ﴿ معیار سیم ﴾ نمونه از سخنان نالایق که در حق
انبیاء در توریة و غیره نوشته اند *

(۹۷) ﴿ معیار چهارم ﴾ در شرایط الهام حقیق که صاحب
میزان الحق پروتستانی آورده و موازنه آن شرایط در حق
توریة و انجیل *

(۹۹) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن در وقوع و عدم وقوع
نسخ در کتب و شرایط مقدمه *

(۱۰۰) ذکر بعضی از دلائلی که در کتب مقدمه در خصوص
بیست خاتم انبیا است *

(۱۰۹) ﴿ معیار ششم ﴾ اثبات وقوع نسخ در احکام
شریعت موسی بسبب آمدن عیسی بدلائلی که خود در مقام
عدم وقوع نسخ آورده اند *

(۱۱۲) ﴿ معیار هفتم ﴾ در بیان عهد ابدی بودن ختنه است
بنص توریة و سبب ترک آن که عیسویان کرده اند و تحقیق
دلائلی که درین مطلب دارند *

(۱۱۷) ﴿ معیار هشتم ﴾ در بیان سخنانی که در رد
بر وقوع تحریف در کتب مقدمه آورده اند *

(۱۲۲) ﴿ معیار نهم ﴾ در تحقیق معنی انحصار نجات
و سفاعت که در عیسی علیه السلام می کنند *

(۱۲۸) ﴿ معیار دهم ﴾ خلاصه مطالبی که در این میزان
گفته شد و رسانیدن سلسله سخن باینکه در میان سه گروه
از صاحبان کتب ثلثه کار منحصر ب تحقیق در امر اسلام
خواهد بود *

(۱۴۰) ﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارات توریة و انجیل است در حق پیغمبر موعود *

(۱۴۰) ﴿ معیار نهمین ﴾ در بیان کیفیت وقوع

انحانات خداوندی است در حق هر قوم و هر گروهی

در هر زمانی *

(۱۴۶) ﴿ معیار دویم ﴾ در بیان دلالت واضحه آیات کتاب

موسی بحضرت خاتم الانبیا و عدم دلالت آنها بجناب عیسی

علی نبینا و علیه السلام *

(۱۵۲) ﴿ معیار سیم ﴾ در ذکر بشارتهای وارده در حق

حضرت خاتم الانبیا و برخواستن آنجناب با شمشیر و حکم

جهاد از نص توریة و انجیل و حکمت حکم شمشیر *

(۱۶۲) ﴿ معیار چهارم ﴾ دلالت صریحه آیات زبور

که در حق عیسی علیه السلام آورده است بر بعثت خاتم

الانبیا علیه وآله السلام *

(۱۶۹) تفسیر آیات مکاشفات یوحنا که صریح در حق پیغمبر

آخر الزمان است *

(۱۷۲) ﴿ معیار پنجم ﴾ بشارت زبور از بعثت خاتم پیغمبران

با شمشیر *

(۱۷۴) تفسیر و اشارت در معنی عصای آهنین که در چند جای

از انجیل حاضر وارد شده است *

(۱۷۶) ﴿ معیار ششم ﴾ بشارت از کتاب اسمعیا در حق

حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و تدبیر سخن بوقوع

تخریباتی که در فقرات مذکور کرده اند *

(۱۸۲) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان معنی ملکوت آسمان که مسیح

علیه السلام در آنجا در خواست نزدیکی آنرا از خدا

می کرد *

(۱۸۶) ﴿ معیار هشتم ﴾ بقیه بشارات انجیلیه در ظهور

صاحب الملکوت که با چاق آهنین مبعوث گردیده و شریعت

محکمہ در زمین گذاشت *

(١٩٦) معنی (فارقلینا) که در انجیل حضرت مسیح بشارت
اوراداد *

(٢٠١) معنی اتحاد و حل جبری بر چیز دیگر و تقسیم این گونه
جملات بر هشت قسم *

(٢٠٣) ﴿ معیار نهم ﴾ بشارت دیگر در حق حضرت نبی
مطلق علیه الصلوٰة والسلام از انجیل و بیانات دیگر که در ذیل
آن است *

(٢٠٦) ﴿ معیار دهم ﴾ معنی کلام یحیی علیه السلام
که گفت بعد از من کسی خواهد آمد که بیش از من است
تا آخر آن کلام و ابطال تا و بنی که عیسویان در آفتاب کنند *

(٢١١) ﴿ پایان سخن ﴾ و ختم میزان چهارمین بتناجات
باری تعالی *

(٢١٤) ﴿ میزان نهمین از میزان الموازین ﴾

در اتمام بیانات در خصوص هجرات و وحی و الهام آسمانی
و ستایش از قرآن و دیگر اطوار دین اسلام *

(٢١٤) ﴿ معیار نخستین ﴾ سخن در صدور هجرات
از بیفمبر آخر الزمان و بیان آیات قرآنی که میزان الحق آنها
آنها را دلیل مطلب خود دانست *

(٢٢٤) ﴿ معیار دوم ﴾ ترجمه فقرات رساله ﴿ حجة البالغه ﴾
در خصوص هجرات و جواب سایر مطالب شیخ نصرانی
که در اعتراض بر اسلام آورده است *

(٢٣١) ﴿ معیار سیم ﴾ در شناختن بیفمبر راست کوی
و بیفمبر کاذب و میزان تصدیق و تکذیب ایشان *

(٢٣٤) ﴿ معیار چهارم ﴾ در بیان عظمت قرآن و جلالت
شان آن برهان الهی و بعضی از سخنان لطیف که در این مقام
آورده شد *

(۲۴۳) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن در آیت کریمه ﴿ اقتربت الساعة

وانشق التمر ﴾ و تحقیقات دیگر که در این مقام است *

(۲۴۸) ﴿ کلمه توحید ﴾ واجال بیاناتی که در آن کلمه طیبه

تواند بود *

(۲۵۲) ﴿ معیار ششم ﴾ در وجود اخبار قبل از وقوع

در قرآن و بیان اعتراضاتی که در میزان الحق آورده اند *

(۲۵۸) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان اطوار بهشت و دوزخ

و مانند آن که مؤلف در فهمیدن آنها اشتباه کرد *

(۲۷۲) ﴿ معیار هشتم ﴾ بعضی از نسبت‌های نالایق که در توریبه

و غیر آن در حق انبیا و اولیا گفته اند *

(۲۸۶) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان حال قرآن و معنی امی بودن

بیمبر آخر الزمان و باقی مطالب که در آن میان آورده شد *

(۲۹۵) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان از بدایت حال انسانی و مراتب

زول و صعود او در منازل و عوالم چند . و شرط وصول این

مخلوق مکرم بمقصد اصلی *

MIZAN — U L — MAVAZIN
FI — AMRED — DIN

*Treatise of the controversy
Between
Islam and Protestants*

FOURTH
EDITION

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimery
—1871—

﴿ میران الموازین . فی لہمز الدین ﴾

﴿ اخلاص باخدای سرمایہ نیک بختیہا است ﴾

﴿ کلام ولی خدا علی است ﴾

﴿ الرضا مہ دانش نبیہ علی ﴾

در اسلامبول

در مطبعہ عامرہ طبع کرد، سد

۱۲۸۸

﴿ هو العلی الغالب ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اوست .
 ذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش از شمار
 و تعداد نیست . صمدیتش را آرایش بصاحبه و اولادنی . مستغنی
 از مشیر است و وزیر . منزّه از مانند است و نظیر . نفس کلی
 از تولید روح ادراک ذاتش عقیم است . و عقل نخستین بمشاهده
 نجوم صفاتش مترجم به انی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از پی
 پیدایی اوست . و با همه پیدایی پیدا و نهان سرگشته پیدایی
 ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون و سلام علی المرسلین ﴾

خاصه بر پیغمبر رادی . که به بندی افتخار آورد . و عودیت را بر رسالت
 پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده و رسوله ﴾ بهترین موجودی
 که نخستین عدد است . و صاحب ابد . خاتم رسل است . و هادی سبل .
 کل عقل است و عقل کل . سید کونین است و سرور عالمین . ملک
 وجودین است و مالک دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی
 الله علیه و آله و اصحابه و سلم *

﴿ اما بعد ﴾

جماعتی از اهل مذاهب مبتدعه که در زمره عیسویانند . در اعتراض
 بر اسلام و اسلامیان نالیفات بتکلفات نکاشته . و بر نشر آنها همت

کاشته و پنداشته اند . که منعی رنگین در بازار دین آورده اند .
 و اساسی متین در سرمای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در جمعی سخن از کفت‌های آنکروه که در تألیف
 (میزان الحق) نام آورده اند در میان نهاده اظهار افسوس کردند .
 و ضرر بعضی از مندرجات آنرا در دل‌های ضعیف‌ای اهل دین محتمل
 دانستند . و از من بنده خواستند که رای یادآوری دل‌های باک .
 و آگاهی صاحبان ادراک . مختصری بنویسم . که سعادت‌مندرا
 مزید بصیرت شود . و فتنه جو را انعام حجت گردد *

در حالتیکه مرا اشغال و علائق بسیار فرا گرفته بود . و بعلت کمی
 آگاهی که داشتم . و خود را مرد مبارزت درین میدان‌های دانستم .
 و ناچار از پذیرفتن امر برادران شدم . کرد خواهش ایشانم
 ناگوار آمد . امثال کردم . و بدانچه توانستم اقتصار نمودم . و از
 شرح و بسط در سخن اعتذار خواستم . و بر الطاف خدا وندی
 اعتماد آوردم . و از ارواح مقدسه انبیا و اولیا استمداد چستم *

* و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه را که برای سنجیدن هر کونه میزان صحیح و سقیم است .
 و نمودن راه راست و مستقیم . بیاری خدای در طی یک (مقدمه)
 و پنج (میزان) راستین قرار داده . و هر کدام از میزان‌ها را برده
 مهیار مرتب داشتم . و قبول و تصدیق سخنان مندرجه در آن را که
 جز از راستی و حقیقت شناسی . و غیر از راه خدا پرستی نیست
 با نصاب ضاف . و تمیز خالص بی اعتساف اهل ادراک . که
 از تعصب جاهلیت رهایی دارند و اکندا شتم . و خدای را وکیل امور
 دانسته . دست نیاز بدرگاه او تعالی آورده در خواست میکنم . که مرا
 و هم‌کنان از ظالمان راه راست آلهی را از خطا و زلال . و اغزش در قول
 و در عمل وقایت کند . و کم شدگان را بصراط مستقیم خویش
 هدایت فرماید . انه علی کل شیء قدیر *

* مقدمه *

یاد آوری میکنم نگاه کنندگان این نامدرا . که از روی راستی و درستی
عطا لعمه آن همت بکارند . و از آنچه طبایع و نفوس ایشان بر آن
مألوف و مأنوس است چشم ببوشند . که دوست داشتن هر چیزی
مر دراز دریافت عیبها کور و کر کرداند *

اخلاص را از سحره فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعده داد
و ملاطفتها کرد . بل تملقها نمود و بعزت او سوگند نمودند . که
انالحن الغالبون . همانا چون بجز موسی کلیم الهی را بر سحرهای خود
شان غالب دیدند . سجد، آوردند . و ایمان کردند . و از هواهای
نفسانی مقهور نشده و از سلطان فرعون و تخویف او باکی نکرده
و گفتند (فاقض مانت قاض انما تقضى هذه الحيوة الدنيا)
زندگانی این جهان پست خواهد گذشت . بهره خواهی
در حق ماحکم کن *

طالب راه خدای از جدال و ختل اجتناب کند . و از مکابره و بی انصافی
دوری جوید * علم خداشناسی نوربست که بردلهای بندگان راستکار
انداخته میشود . و توفیق با خداوند است *

این نامه را که بامرو التماس برادران مینویسم . درغایت ایجاز
و اختصار خواهد بود . و بدین موجب کلمات و عبارات میزان پروتستانی را
کلمه بکلمه و حرفا بحرف نتوانم آورد . که بعلاوه مشاغل
و موانع که مرا هست . طبعاً اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات
آنها علی التفصیل شده . در نقض و ابرام آنها بردازم . و کتاب کثیر
الحجیمی بنویسم . زیرا که وقت خود و اخوان عزیزم را شریفتر از آن
میدانم . و بنا بر این باکمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق
بدگر خلاصه مطالب اکتفا خواهم داشت . و بقدری که صاحبان
ادراک را که بفطرت پاک بشیئه انصافی انصاف دارند قانع توانم کرد
قانع خواهم شد . و من کفر فان الله غنی العالمین *

در بیان هر مطلبی که محتاج باقامه برهان است . راه استدلال را باید

فهمید . و هر مطلبی را از مناسب آن برهان باید آورد . و مایباری
 خدای بهره کونه دلیل از حکمت . و موعظت حسنه . و جمله دیگر
 برهان از مجادله بالقی هی احسن . در طبق امر خدای بنیان بیانات
 خود را محکم خواهیم داشت . و بطور مغالطات و خلط مبحث و تغییر
 در ترجمه و تفسیر پیش نیامده . سخنان زشت و سقیم را با آرایش
 دروغین نیاراسته . بر اهل علم تاسی خواهیم جست . و آداب سخن گوئی را
 مرعی خواهیم داشت و مانند ملحدان و اهل تلبیس نخواهیم بود .
 که بشیوه زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خود را
 با آرایشهای دروغین بپاریند . و از در درجه جوایب مشتری شوند *
 صاحبان اطلاع را پوشیده نیست . که طایفه پروتستان قریب
 پسانصد سال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان
 دورئیس در طریقه آنها کردید ، در آیین متداوله میان عیسویان
 تصرفات کردند . بمخالف تمامی انجیلیان سخن گفتند و برای
 اساس طریقه خود شان از آداب و اطواری که نفوس و طبایع
 پسند تواند کرد آوردند عنوان از مواضات و برادری نهادند .
 رهبانیت را برداشتند . اعتراف بکنهاان در نزد علمای مسیحیه را
 ممنوع داشتند احترامات معابد و کلیساها را امر زاید گفتند . دعا و نماز
 و روزه و پرهیز و جمله عبادات و تکالیف باز حجت و ریاضات جسمانی را
 رد نمودند . حکومت روحانیه را که باریک و جائلیق کشند بدعت
 دانستند . و در نشان دادن نان و شراب وجود یعنی گوشت و خون
 عیسی را آن دو گروه باهمد بگر اختلاف کردند . و در اینجا زلبده
 بر این تفصیل از حالات و اطوار و گفتارهای آن گروه آوردن بکار نیاید *
 باعتبار تمامی مسیحیان طایفه مزبوره در میان ملل عیسویه اهل
 بدعت هستند بهات آنکه تصرفات در آداب و اطوار شریعت
 کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد . و یا از جانب خدای اذن داده
 شود . در نزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد . و الحاصل
 شروع بمطلب خود کنیم و جنک آنها را بر آنها واگذاریم *
 * چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند *

ما کید میکنم وصیت خود را در خصوص مطالعه این کتاب که
بثبات قدم در مقام انصاف باش . و امر دین را کار سهل و باز یچ
شمار . بکلی تعصب را از خود دور کن *

همه این بنی نوع از یک پدر و از یک مادر زاده ایم . و اختلاف وضع
زمان برورد دهور و اعوام . هر کدامی را بسمتی از این کره خاک
انداخته . در عادات و اخلاق و لغات و آیین و اطوار . این بنی
نوع را مختلف گردانید . و بعلت حدوث اهل بدعت و کراهی در میان
صاحبان ادیان در هر قرنی از زمان و دوری مکان از مکان . و کمی
آگاهی در مردم . و قلت فهم و ادراک در زمانهای پیش . و نبودن
اسباب مرادوات . و غلبت سلطان نفس اماره بسوء . و تسویلات
هواهای نفسانی . و مطلوب بودن ریاسات و تسلطات مرطابع را .
و باقضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
در دوره باطله اختلاف حاصل آید . اینهمه اختلافات عظیمه .
و حالات و خیمه . در میان فرزندان یک پدر و یک مادر افتاد .
و برادر را از برادر بکلی بینونت آورد . و بدین علت کار ادیان
و مذاهب بجایی رسید که می بینی . دین حقیقی و راه مطلوب خدایی
از میان برداشته شد . و در اطرائی عالم بطورهای ناشایست منازعات
مذهبیه شایع گردید *

اکنون اگر از روی واقع بنای تفحص در امر دین است . برادر و
دامن همت را بر میان زن . ملاحظات عارضیه را از خود دور کن .
انس و عادات بر معتقدات خویش راترک نمایی . دل خود را پاک
دار . که دو گونه محبت در یک دل نکنجید . معنی انصاف را
از خود جدا مساز . و در حضور شهادت خدای سخن را از روی
بصیرت بشنو . و حق و باطل را بپیران راستین بسنج . و خدای را
ولی توفیق دیده . بمقصود حقیقی که خدا و راه خدا است برس *

❖ میزان نخستین ❖

در بیان بعضی از اطوار خدا شناسی . و خدا پرستی . و آنچه متفرع

براین مطلب است . و این میزان برده معیار مشتعل است *

* معیار اول *

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند . و در توصیف او بصفات کمال . و تنزیهش از نقایص و از هر گونه تغیر و زوال . صاحبان ادراک و معرفت از اهل هر دینی اقوار کنند . بل هر صاحب شعوری اگر تأمل نماید . و صانع رابعین الیقین شناسد . قطعاً او را از نواقص امکانیه منزّه و معرا خواهد دانست . و بصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *

در آغاز کتاب میزان پروتستانی گوید . خدای واحد و قدیم و مقدس و عادل و رحیم که ذاتش معرا از تغیر و مهرا از تبدیل است . و نیز گوید . خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود عاری و بری از تغیر و تبدیل است . و از کتب آسمانی نیز در جاهای بسیار از آن کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره بر اتصاف صانع بصفات حسنه . و منزّه او از نواقص دارد آورده است . این مطلب را داشته باش . که مفتاح بسیاری از امور دین خواهد بود *

پس از آنکه دانستی که عیسویان و مانند آنها یعنی گروه پروتستان از روی منطوق انجیلی که دارند . خدا را موصوف بصفات کمال و منزّه از هر گونه تغیر و زوال . و معرا از نواقص گفتند . افسوس داریم . از اینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند . و پسر را در ذات پدر پنهان دانستند . و از آن ذات بسیطش تولید کردند . تغیر حالات در او را جایز دیدند . نقص امکانی را بر آنجا وارد ساختند * عجب است که هم از انجیل آورده اند . که ذات پسر در ذات پال پدر مستجن و مستور بود . و شباهت و علاقه ازلیه . که پسر را با پدر میباشد . مانند علاقه و رابطه ایست . که کلمه بفکر و فکر بروح انسان دارد . و از ازل از او ظهور یافته . و متولد گشته است .

لکن باز در دات با پدر یکی است . تا آنکه نیز از انجیل از قول عیسی
 گوید . که گفت من در پدرم و پدر در من است . و پس از این
 تفصیل . از ذات الهی تعبیر بسلات واحد کرده . از روح و نفس
 ناطقه و بدن مثال آورده . و تمثیل دیگر از نور و آتش و مانند آن
 گوید . و در تحقیق آغازیم سه گانه که (اب و ابن و روح القدس) است
 شرحها میدهد : و سخنها میگوید . و روح القدس را که یکی
 از خدایان است . در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است
 بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی و اختلاف تمام درین دو مطلب رامی بینند .
 و می دانند که کار ازد و قسم بیرون نیست . یا آنکه عیسی پسر خدا
 و مسیحین اندر ذات خدا نتواند بود . بعلم اینکه ذات الهی را تغیر
 و تبدل چه در ازل و چه در قدم و چه در حدود به هیچ طوری عارض
 نتواند شد . و عیسی کلمه الله را چنانکه همین توریه و انجیل نیز
 تصدیق میکنند . بجز بندگی و احتیاج و شرف نبوت و رسالت .
 هیچ مناسبت و خصوصیت دیگر از جهت ذات و حقیقت . با خدای
 نتواند بود . چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد .
 و یا خود کسانی که نام خود را از لاهل توحید آورده . بت پرسنا را
 مردود دانستند . و بظاهر سخن خدای را بصفت کمال موصوف
 و از تغیر و نقصان مزهش گفتند . در دعوی خودشان کاذبند *
 بت پرستی منحصر بستایش بر بت ظاهری نیست (اتعبدون
 ما تخنون) . استماع کننده از هر سخن کوی پرستش او را کرده است .
 هر کجا ، سخن کوی از خدا گوید مستمع پرستش خدا را کرده است .
 و اگر از شیطان گوید عبادت شیطان را بجای آورده است *

﴿ معیار دوم ﴾

معایب عقاید مذکور چنانکه علی الاجمال در نزاهل بصیرت و هوشیاری

آشکار است در اثنای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
 و بر صاحبان ادراک روشن خواهد شد . که اولاً انجیلی که
 در دست دارند محرف است و مجعول . و آنچه دلیل بر خلاف این
 پیاورند مردود است و غیر مقبول . کلام خدایی و وحی خدای
 در یک جای امر بتوحید . و در جای دیگر امر بکفر و شرک و الحاد
 نمیکند . و ثانیاً از آنیکونه عقاید در حق مسیح و تعدد ذات خدای
 و از آنطرف اظهار توحید و توصیف و تزیین خدایی . پایه افهام
 و درجه دینداری آنها معلومست . که یا بعلت عدم فهم این همه
 تناقض و تنافی آشکار افهام آنها در نهایت اعوجاج و انجماد است .
 و یا خود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند و آنکونه سخنان را
 از روی مصلحت جوئی خویش گویند .

در هر زمان و در هر قومی . اضلال ملل و طوایف از راه خدای
 غالباً باینطورها بوده است . که اشخاصی از میان آنها برخواسته
 بعنوان هدایت و تشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق
 و صواب را آورده . و باطل را باحق ممزوج داشته . مقصود
 خودشانرا حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکرراً
 گفت که بعد از من مسیحان و تعلیم دهندگان دروغگوی خواهند
 آمد . و از وصیای او گفتند . که آنچه در کتب مقدمه کرده اند
 در این نوشتجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز
 از انجیل در جای خود خواهد آمد *

﴿ معیار سیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعالی را جامع صفات کمال . و مستجمع
 جمیع صفات حسنه دانسته اند . و دلائل و براهین از روی عقل
 درآه . و از بدهات اعتبار و ادراک . و از کتب و الهامات
 الهیه . و غیر آنها آورده اند . و کتب و تألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آنچه در این مقام بکار
آید یاد آور شویم که اساس دین قویم توحید است و خدا شناسی
و مبعوث نکردند انبیا و اولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای
و توحید او سبحانه . پس کوش خود را باز کن . و هوش و ادراک
خود را در نزد من بعاریت بگذار . و آماده فهم این معانی باش *

❖ اول الدین معرفته ❖

هر مدری را آلت ادراک از نسخ مدرک باید باشد که میان مدرک و مدرک
از وجود مناسبتی ناچار است . و چون خدا را از جهة ذات
بمخلوقات نسبت ارتباط و مقارنت و علاقه و مشابهت نتواند
بود . پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراک
و احاطه کند * و همچنانکه من و تو مخلوق هستیم . عقول
واقده و تمیزات و ادراکات مانیز مخلوقند . و هرگز جاری و واقع
نمیکردد بر ذات الهی آنچه او جاری کرده است در مخلوقات خود .
پس آنچه ادراک کنی و بفهمی یقینا خدا نیست . و مخلوقی است
مانند تو و مرود است بسوی تو *

❖ لا تحبط به الا وهام ❖

وجود واجب را بجهات خلق و صفات مصنوع نتوانیم شناخت .
و ذات الهی را ادراک نمیتوان نمود بهیچ طوری از اطوار امکان
و اکوان . از قبیل عموم و خصوص . و اطلاق و تقیید . و بطور
کل و کلی بودن . و جزء و جزئی بودن . و شناخته نخواهد شد
بلفظ و معنی . و بکم و کیف . و برتبت و جهت . و بوضع
و اضافت . و بارتباط و نسبت . و در وقت و در مکان . و نه بودن
بر بالای چیزی . یا بودن چیزی در او . و نه از چیزی . و نه بیروز
یافتن از چیزی . و چیزی مشابه ذات اونست . و چیزی مخالف
با آن نی . و تمامی اوصاف و جهات و صور و امثال و مانند آنها
از آنچه ممکن است فرض کردن آن یا تمیز و تعین آن یا بهام آن همه
آنها غیر از ذات واجب تعالی است . و شناخته نخواهد شد هرگز

نه بانچه مذکور شد و نه بغير آنها و نه بصد آنها . و مدرك نخواهد
 كرد ايدا بانچه در پنهان و در آشكار است . و بطور كليت
 هر آنچه نيزي كه در مخلوق ممكنست و در مصنوع تواند شد در خالق آن
 ممتنع است و نتواند شد *

❖ ندارد ممكن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ❖
 چون ذات پاك الهی را موزه از جهات و صفات خلیقه دانستیم .
 و ازین تزییه و تقدیس ناقص خود نیز كه در خور افهام و ادراكات
 ما است متزهش داشتیم . و آنچه را كه از اسماء و صفات آورده شود
 محض تعبیر و تفهیم بجای آوردیم . و از قبیل توحید نماله فهمیدیم كه
 خدا را صاحب دوشاخه میدانند بعلت اینکه در اینای جنس خود آنرا
 صفت كمال می بینند . پس مانیز آنچه كه در خود صفت كمال بینیم
 جناب احدیت را كه جهات تعدد و كثرت در آنجا نتواند بود و ورود
 اسماء و وقوع القاطرا بر آنحضرت جایز نتوانیم دید . باهمان
 اوصاف كالیة امكانیه با اذن خاصی كه تبسوط مقربان درگاه او بما
 رسیده است او را میخوانیم . و كرنه مشتی خاكر ابا آن عالم پاك
 چه مناسبتی تواند بود . این است كه انبیا و اولیا نیز در ای مقام بجز
 خویش اعتراف كردند . مگر آنكه ایشان بجهت نزدیکی بر مبداء كه ظهور
 کلی صانع تعالی است قیودات امكانیه را مسلوب از خود داشته .
 و حروف اسماء و صفات را در حقایق و ذوات خود شان بخط
 واضح و جلی از قلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . و كتابهای تكوینیة
 الهیه شده اند . این است كه ایشان در سلامت از جهل و نقصان و تغییر
 مانده اند . و مانند كتب تدوینیه محرف نشده اند *

❖ و سلام علی المرسلین ❖

چون راه وصول بر آن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . و طلب
 و خواهش رسیدن بر آن ذات را هر دود یافتیم . پس ناچاریم
 از اینکه رجوع بعالم خود کنیم و حد خود را بدانیم . خود را بشناسیم
 تا شناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانكه در انجیل میفرماید *

ای انسان خود را بشناس تاخدای خود را بشناسی . ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

بس تدبر و تفکر کنیم که ما کیستیم و چیستیم . و از کجاییم و برای چه هستیم . ما را مبداء کجاست و بازگشت تا بکجا است . و آیا از ما که آفریده شده صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است . و کاری برای ما شایسته هست که بجای آوریم یا نه *

❖ معیار چهارم ❖

معلوم داشتیم که خدا را از جهت ذات ممکن نیست ادراک نمود . پس ناچاریم از اینکه از آیات و علامات او که در ذوات و حقایق آفاقی و انفسی است او را بشناسیم . و بقدریکه از آثار او در یابیم در خدایی او و اثبات صفات کالیه بر آن ذات پاك اقرار و اعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کننده مهربان و براهمنامی عقل مستنیر نبور رجن تفکر و تدبر کردیم در اطوار و آثار صنع خدای . و مطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بایانات کسانی که در خداشناسی پیش از ما بوده اند و کوی سبقت در این میدانرا ر بوده اند . و دانستیم بعلم البقینی که منتهی بعین البقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است . یعنی تمامی صفات کالیه را بطور اکل در مقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم . و بگوئیم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا . و همچنین است تمامی صفات کالیه او . و بدهات عقل و دلایل حکمتی و تطبیق بالهات الهیه همچنانکه بصفات کالش موصوف دانستیم . تمامی نقایص و اوصاف امکانیه را نیز از حضرت او تعالی مسلوب کرده از جمله آنها تزیهش نمودیم و از این توحید و آنگونه توصیف و تزیه نیز متزهش داشتیم *

بس اکنون در آفرینش او تدبر کنیم . و تصور نماییم که آیا همچنان

کامل مطلق اگر اقدام بکاری کند از روی ملاحظه فائده و مقصودی میکند . یا آنکه مانند اطفال و مجانین کارهای لغو و بازیچه از سرزند *

می بینیم که هیچ خرد مند با ادراکی اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده و غایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصاً که خدای چهارا بصفت کالیه موصوف داشتیم و از نقایص مزهش دانستیم . و کدام نقص است بزرگتر از جهل برهنگی و بدی و ترجیح بد بر خوب . که قطعاً کار با فایده کردن نیک است و کار لغو کردن بد . و خدای قادر کامل از همه جهات البته نیک را اختیار خواهد کرد و بدرامتروک خواهد داشت *

❖ انأمرؤن الناس بالبروتنسون انفسکم ❖

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت و نتیجه بسیار بزرگ آفریده باشد . بپرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرگ بود *
❖ کار هر کس بقدر همت او است ❖

اعتراف به بی نیازی صانع بر ما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عابد نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق و قدرت مطلقه جز این نیست . پس به بینیم که علت غاییه و عمره ایجاد مخلوقات چیست و چگونه است . تا آنکه خود را و نتیجه ایجاد خود را بدانیم و مانند حیوانات و از کسانی نباشیم که با نعم خوانده شدند . و اولئك كالا نعم بل هم اضل کشتند *

❖ هر کونکنند بصورت میل * در صورت آدمی دوا است ❖

واقفان در مقام جهل و تاریکی را که در خارج انسانیت حقیقه هستند سه مقام است . حیوانی است که شنیدی . و نباتی است که به خشب مستند مانند شدند . و جادیت که قلوب آنها را کالجباره اواشد قسوة گفته اند *

❖ هر آدمی که مهر مهتر * در وی نکرقت سنک خارا است ❖
بعد از تدبیر در اطراف این مطلب که فائده ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ما شناختن صانع است . و امثال بر او امر و اجتناب از نواهی او . و باز کشت مانیز بسوی او است . که خلقت ما باین طور نقصان و مقام دوری و حرمان نبوده باقتضای جود و کرم و بقدرت نامه آن صانع کامل آفریده شده ایم . پس باید باین مقام نخستین که از اینجا آمده ایم و اینجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن من الایمان *

پس ثمره ایجاد و غایت خلقت . معرفت صانع است و دانستن او امر و نواهی او . که بسبب امثال بر آنها و اجتناب از اینها خود را از این منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب و موطن اصلی برسیم . که این باز کشت همان معنی معاد است *

✽ الخسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینالترجعون ✽

اگر چه صاحبان معرفت و ادراک و ارباب فطرت باک آگاهی بشایسته از این مراتب و مطالب دارند . و شرح و بسط در این نامه در زردایشان مکرر است . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی را که در این مقام مفید باشد بیاوریم *

✽ هوالمسک ما کررته بتضوع ✽

هست و هستی هستی هست کننده خود را مینماید . صنع و مصنوع وجود صانع خویش را آشکار کند . و در تمامی اشیاء این مطلب پداهت هویدا است بنایی را که بینی بانی آنرا خواهی دید . کتابی را که بینی کاتب آنرا ادراک میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواند بود و هیچ مصنوعی بی صانع نتواند شد و این معنی در همه اشیاء و جمله افعال و صنایع و حرکات و سکونات جاری و پیداست . و آن فاعل ظاهر از فعل همچنانکه بعد از فعل است قبل از فعل است و مع الفعل است . یعنی از او جدا نیست و ممکن هم نیست جدا بشود . مگر آنکه آن مصنوع صرف عدم گردد . و عدم محض و فنانی مطلق نیز در مخلوقات نخواهد شد *

پس جمله کائنات صفت صانعیت خدا است *

- * عالم بصدای بلیغ گوید که من صفة الله ام *
- * و آدم بصدای فصیح شنواید که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ يك از افعال و صنایع که دلیل وجود صنایع و فاعل هستند نه خود شان ذات صنایع را توانستند ادراک نمود و نه دیگر را بر مقام ذات او و ادراک حقیقت او توانستند رسانید * بین کتابت را که متناهی نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده در چه شکل و هیئت و کدام صفت است اظہار او چیست و اوضاع او کدام است و بجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت . پس شنا سایی او صنایع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

❖ بل تجلی لها بها و بها امتع عنها ❖

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج او را میدانیم و خط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی در آینه ادراک خود او منطبق شود . مانند آنکه کسی میرعماد یا حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید . و خواهد گفت حافظ عثمان را دیدم . یعنی بدالات اثر او این معنی بالطافت بسیار واضح است *

ابن معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کاتب حرف (۱) را مستقیماً نوشت . این الف راستی و استقامت را در وجهی که تعلق بر آن دارد می نماید . و بالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است . و ندا میکند مؤثر خود را باسم یا مستقیم . و اگر توحید کند او را خواهد گفت که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد . و خواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده و چیزی از او خارج نکرده است *

اینجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا شناسی در اینجا خطا کرده اند . و از این صراط الهی که باریکتر از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند . پس هر اثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر . و هیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستحسن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند کردید و این سخنان در نزد خداشناسان و صاحبان فطرت سایه از بدیهیات است و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلک مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر او صاف آلهی شوی . مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی . خدا را بشناس چنانکه خود را برای توشناسانیده است . و اسماء و صفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته . کتاب خود را بخوان و بکار خلقت خویش برس *

﴿ اقره کتابک کنی بنفسک الیوم علیک حسبیا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه بظهر المضمّر ﴾

خداستعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت و قدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت و صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید . و آنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت . و او را مرآة یعنی آلت رؤیت برای کالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم او را مشابه و مانند خود سازم . تا آنکه بر ماهیان بحار و طیور هوا و حیوانات و تمامی زمین و جمله جنبندگان در روی زمین سلطنت و حکومت کند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله و مراتب سافله آورد . که او را چنانکه کامل بود مکمل و مکمل گرداند . و چنانکه خود را بر او شناسانیده بود مخلوقات خود را نیز بر او شناساند . و آن انسان باین مشاعر و مدارک عنصری مدرک نخواهد شد . مگر

بعد از تصفیهٔ تمام و تحصیل مناسبت * و بطور یکه گفته شده هر مدبری را با مدرك از وجود مناسبتی ناچار است . و این انسان ظاهری را با آن مقام عالی بجز استعداد مظهریت و شایسته بودن بر اینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست . و چنانکه شاعری در این مقام آورد این انسان لباس و قالب حقیقت است *

❖ اینکه می بینی خلاف آمدند * نیستند آدم خلاف آمدند ❖
 پس انسان جادوی و ترابی که در نهایت مقامات است حامل و مظهر انسان حقیقی که با جهال معنی آن را فهمیدی تواند بود . و آن انسان از منزلتی که آمد مأمور بازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده . و این جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی در هنگام بروز و ظهور در این عالم نولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را و در فطرت اصلیه باقی است و در این دنیای غیرش نداد معاد او در این دنیا حاصل است و قیامت اوقا تم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامت) و هر کس بخوهد قیامت را به بندد در وجوده آن کامل مطلق تواند دید . و اطوار رستاخیز را از او آشکارا تواند فهمید *
 ❖ هر که گوید که قیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نک منم ❖
 این انسان بر حسب مراتب کمال و کاملیت او و مقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی و هادی و مبشر و منذر و یار آورنده از عوالم بالا و نجات دهندگان جهانیان هستند . این است که ایشان را انبیا و رسل و اوصیا و اولیا و نقبا و علما و مانند اینها گفته اند . و کسانی که خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنها را در این دار بلا و محنت که منزل وقوع امتحانات و اختبارات و شمول فتنها است باداب و اطواری که در کتب آسمانی و بیانات صاحبان شرایع مقرر و مبین است ترقی داده . و چنانکه از آنها خواسته اند با سبب سلب عوارض و آلائشهای عوالم سفلیه آنها را بمقامات قرب الهی رسانند .

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده
 و هیچ کوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
 نمیدانم اینهارا که میگویم بکدامین کوش میثنوی . و بکدامین
 دل میفهمی . اگر بچشم اعتراض و کوش عناد و دل بفضناک
 می بینی و میثنوی بیاوه خود را زجت نده و برتغند خود میفرای .
 و بکار دیگر بپرداز . و اگر وصایای مراد را داری و مقصودت
 فهمیدن است . امیدوارم که بتوفیق خدای و باری روحانی
 از انبیا و اولیا بهره یاب کردی *

هرگاه بخواهیم از مقامات نزول و صعود و کیفیات تکمیل انسانی
 و وقوع امتحانات و ترتیب نوامیس و شرایع از بد و عالم تا کنون
 و پس از این را علی التفصیل در این نامه شرح و بسط دهیم .
 از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون
 رویم . علی هذا در اینجا بهمین قدر اکتفا کنیم . و در انشای
 بیانات در اطراف مطلب بدانچه توانیم سخن گوئیم *
 ﴿ علی تحت القوانی فی مواقعها * و ما علی اذالم بفهم البقر ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

ذات صانع را که بهمه جهات کامل دانستیم بحکم بدهات عقل
 نتوانیم گفت که چیزی از آن ذات قدیم خارج شود . یا چیزی بر آن
 و الج و داخل گردد . اگرچه این دخول و خروج بغیرا طوار جسمانی
 و یا بطور اعلا و اشرف باشد . بحد بکه در امکان اعلا تر و اشرف تر از آن
 چیزی نباشد . بعلمت اینکه (اولا) ولوج و خروج مطلقا از صفات
 امکانست و گفته شد که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق ممتنع است *
 (ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط از مرکب کاملتر است *
 (ثالثا) تصور این مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است . و قیام
 مرکب با اجزا و قیام اجزا با مرکب بطور نیاز است . و گفته شد

که خدای غنی مطلق است *

(رابعا) آن داخل و خارج شونده اگر عین ذات است پس تعددی نیست
و این سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد . و اگر غیر ذات است
پس هر گاه مخلوق است و حادث . ذات خدا مدخل و مخرج مخلوق
نتواند شد . و اگر قدیم است و خالق . خالق قدیمی که غیر خدا
باشد سراغ نداریم . و اگر بر فرض غلط و محال موجود باشد بذات
غیر خود نتواند داخل شود و یا خارج گردد . و در صورت غیرت
مناسبتی هم با هم نخواهند داشت . و گذشته از عدم دخول با هم
جنك و نزاع نیز خواهند کرد *

❖ لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدنا ❖

خدای تعالی منزّه است از این توهمات باطله تعالی الله عما يقول
الظالمون علوا كبيرا *

(خامسا) این دخول و خروج مستلزم تغییر احوال و منافی است
با آنچه مصنف میزان پروتستانی خود گفت که خدا منزّه از تغییر
و تبدیل است . زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی بر آن ذات
غیر از حال عدم دخول است . و حال خروج چیزی او آن غیر
از حال عدم خروج است . و هر تغییری حادثست . پس آنچه
عیسویان یاد بکران از اینقوله سخن گویند بالبدیهه از عالم خدا
شناسی و خدا پرستی دور خواهد بود *

چون سخن بدینجا کشید از سر آفرینش خدای و طور خلقت
موجودات آگاهی جویم *

واضح است که بعد از بیانات مذکوره ذات خدا برآمده مخلوقات
نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکر فعل الهی
که آن فعل واحد و بسیط است لکن بوحدت و بساطت امکانیه .
و آن فعل امر خدا است و مشیت خدا است و محبت خدا است *

و چون تدبر کردیم بمستقیم ادراک و بعقل درک و باتفاق جمله خدا
پرستان از اهل ادیان و ملل و بمطوق تمامی کتب آسمانی و دلالت

آیات آفاقی و انفسی . آفرینش آفرینند ؛ کاملاً عزوجل اولین مخلوق دانستیم . که او واحد است و یکتا و اثر واحدیت و یکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست و اثر مشابه صفت مؤثر است *

❖ قل کل یعمل علی شاکلته ❖

تصور کن کتابت را که خورده ترین اثرهای آفاقی است . که شخص کتاب یک حرکت دست یک الف بیشتر ننویسد . و گفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین باید یکی و دارای جله صفات کالیه بطور اکلیت امکانیه بوده باشد . و از مساوی و نواقص مزه و معرا باشد تا دلیلی کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه و صفات کمال مطلقه صانع تعالی از علم و حکمت و غنا و کبریا و کرم وجود و فیاضی او بجزاین نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خود را در کمال کمالیت کند و از نواقصش عاری و بری دارد . که در غیر این گونه آفریدن صانع باید عاجز و یا جاهل و یا بخیل و مانند اینها بوده باشد . یا آنکه همچنان مخلوق متعلق خواست الهی نتواند بشود . و چون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل . و تمامی کالات مبداء فیاض را حائز و حامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است و در مبداء فیاض ایستاده واسطه ایصال فیوضات بر مراتب نازله امکان و اکوان در همه اطوار و ادوار و جمله اطوار و اکوار است . و پیغامات وجود و بقای کائنات و حکایت تمامی اسماء و صفات و انبیا شرع وجودی و وجود شرعی در جله عوالم و مقامات . و بالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است . وجود مقدس او را در حضرت ازل تعالی فقر محض و احتیاج صرف باید بدانیم . بعلت اینکه جهة مخلوقیت او را وجودا هرگز فراموش نمیتوان کرد و چون بای مصنوعیت میان آید

سرابای وجود مصنوع نیاز است و احتیاج بصانع . اگر چه نسبت به عالم سفلیه و در مقام حکایت از صنایع همه غنا و ربوبیت است و فضل او بر سایرین مانند فضل صانع است بر او . زیرا که او اول عدد است و واحد است چنانکه صنایع احد است و فرق در میان این دو تصویر چنان است که احد داخل در شمار نیست و واحد داخل در شمار است : و نسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است بر اولاد و مانند کلی است از برای افراد *

اگر چه تعیرات مذکوره بجز در یک مقامی بیشتر جایز نیست . و آن مخلوق اول را مقام تفردی هست که در آنجا اعداد و افراد را ذکر می‌نمایند . نه بی مرسلی را در آنجا راهست و نه ملك مقرب را . جبرائیل و میکائیل را در آنجا بار نیست . روح القدس را در آن مقام نامنی *

اکنون ذهن مستقیم پانک و دل هوشمند با درای می‌خواهم . که مطلب را قدری روشتر کنم . و دل‌های آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اجمال نعمت بر راست کاران و اتمام حجت بر منکران نوشتم . و مر دسعادت تمند مطالعت در این سخنان را اگر از روی خدا جوئی و بطور بی غرضی کند بغایت مغتم خواهد دانست . و پس از آنکه متبصرانه از مقدمه تا خاتمہ را فهمید یقیناً مسارعت بر انکار یک حرف از آن را نخواهد نمود . و از خدا تعالی درخواست دارم که مرا و جمله طالبان سعادت را از خطا و لغزش نگاه دارد . و الحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صنایع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شونده بجدال . و اینگونه مطالب مالیه در عالم محسوسات جسمانی بجز از راه محسوسات نزدیک بفهم نشود . و آیات و علامات خدا شناسی را صنایع مطلق مهربان در آفاق و در انفس ما برای ما نموده است . لهذا مثالی در این مقام بیاوریم . و از آنجایی بمقصود بریم و مثل را از جهت تشبیه مقرب دانیم و از جهات دیگر مبعود . پس اگر کویندزید مانند شیر است از جهت شجاعت نه از سایر

جهات و اوصاف و هیئات (و لله المثل الاعلی) *

﴿ تمثیل ربانی ﴾

ذات ظاہرہ خدا را مانند ظهور صورت انسان بفوتگرافی در مظهر ازل
ثانوی کہ اول مخلوق است . تمامی ظهورات و اوصافی کہ در حین
مقابلہ و اشراق انطباق آن ممکن است منجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آئینہ و جامی فرض کنیم کہ جمال کلی ازل
در آن ظاہر است . و چون آن مقام مقام بساطت و وحدت است ظهور
و آئینہ و مظهر را یکی دیدہ اطوار کثرت را از آنجا منافی دانیم . و آنچه
در آنجا از تعبیرات کہ موہم کثرت است و تعدد بیاوریم برای تنگی میدان
الفاظ و بجهة تعبیر و تفہیم دانیم . پس صانع موصوف بصفات
کالیہ بتمام ظهور و کمال بروز اشراقی در آن مظهر اولی ظاہر باشد .
بطوری کہ اگر کسی در مقام برداشتن بردہ های اشارات بر آن
مظهر از جہت انیت آن . و عبارتہ آخری آن ظاہر را قطع نظر
از ملاحظات اطوار ظهور و مظهر نظر کردہ بہ بیند . خواهد گفت
صانع ازل را دیدم *

در خودمان بہ بینیم . زید در آئینہ بزرگ بدن نمایی خود را مینماید
بطوری کہ خود زید را غیر مرئی دانیم مگر از راه اشراق و ظهور
در آئینہ کہ بدین عکس در آئینہ توانیم گفت زید را دیدیم *
زید را از این تجلی و اشراق در آئینہ تغییری در ذاتش حادث
نکردد . و زید من حیث الذات ربطی بہ آئینہ و ظهورند ارد .
و بلا کیف ظاہر شود . و آن مظهر کہ آئینہ است تمامی اورا بقدریکہ
ممکن است در آئینہ نمودار شود حاکی و نمایندہ است *

مقام مظهر را باز دیدم مقابل ملاحظہ و معلوم کردیم کہ در حضرت
زید بجز احتیاج محض و نیاز صرف مالک بر چیزی نیست . و هیچکاه
جہت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید . کہ در هر آنی محتاج
بامداد و انتقای زید منجلی است . و اگر او خود را از مقابلہ باز گیرد
صورت ظاہرہ در مرآت معدوم گردد *

﴿ اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها ﴾

عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام .
و کرنه سخن باریک است و جهان تار یک . و این بحر بی کران را در ظرف
الفاظ گنجایند نامتصور است چنانکه گفته اند *

﴿ معانی هرگز اندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید ﴾

﴿ کر بریزی بحر را در کوزه ﴾

﴿ چند گنجد قسمت یک روزه ﴾

اگر صورت زید که در آینه است بگوید من در ذات زید بودم
و در آن پنهان بوده از آنجا آمده ام غلط گفته است . و اگر گوید او پدر
من است . و از آن متولد شده ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده
و بر او است پیوستم خطا کرده است . زیرا که مبدء صورت مرآت
چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود . بل تجلی کلی که فعل
او است مبدء آن است . و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست
چون اگر هزار آینه در مقابل زید بگذاری وجهی و شعبه فعلی از آن
کلی در هر کدام از مرا با ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نکردد
و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق
کلی نیز تغییر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی
شبی است و عکسی است منفصل از شبی که منفصل از صورت متصله
زید مقابل است *

اگر در این تمثیل ربانی تدبیری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا
شناسی و دیگر مطالب دینی بر ما روشن گردد *

عمران صابی که از متکلمین صابیه بود برای مباحثه در امور دین در زمان
خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد . در انجمن خلیفه که انبوهی
از مردم بودند از رئیس اسلام ﴿ که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن
سؤالات خویش پرسید . که آیا خدای دز خلق است یا خلق
در خدا است و این عبارت گفت ﴿ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ﴾
آنجناب فرمودند ﴿ اخبارنی عن المرأه انت فیها هم هی فیک ﴾ خبرده مرا

از آینه که آیات و در آن هستی یا او در تو است . عمران از اراد جواب
 در ماند . و پس از سوالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد *
 چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل
 ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط
 امکانی است شناختی . بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب
 با محبوب و بزم انس الهی است . عالی است بالاتر از مدارج عقول و افهام
 که در آنجهان ملك كنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار
 ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید
 تقدیس و تزییه باید نمود . ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای
 آشکار و هویدا باید دید . ولی پرده ها را باید برداشت و بیکنکی را بیکنکی
 رساند * ✽ مناجات ✽

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و برد و ستان خویش رؤف و رحیمی
 . پرده را از روی خویش بردار که یگانه و بیگانه جمال ازل را مشاهده
 کند . و از شک و انکار بگذرند . لا والله آینه بیگانه جمال ترا نماید *
 ✽ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ✽
 . ✽ تو بزکی و در آینه کوچک نمای ✽

✽ معیار ششم ✽

بدهات ادراك و ضرورت عقل دراك روشن شد . که صانع ازل
 و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است .
 و کمال الهیت او را شایسته چه بود . و حد ممکن مخلوق تا کجا است *
 اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیک تأمل کنیم .
 و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم . و حدود خود را بشناسیم
 و تجاوزان را جایزند اینم . تارحت الهی را مظهر شویم . و تکلیف
 و مأموریت خود را در کار باز کشت بسوی او بجای آوریم .
 و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم . و از مشقات

و کر بنهای غربت باز رهیم . و بتأسی و تبعیت بر حبیب خدای
محبوب خدا شویم . و مصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *

﴿ فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به ﴾

﴿ و بصره الذی یبصر به و بده الذی یبسطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله و عامه خویش مخلوقات را
بر حسب درجات و طبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی
بر یک منوال در مراتب موجودات جاری شد *

مانند سلی که از کوه آید و دروا دیها و بیا بانها سیلان یابد و هر یک
از آن وادیها بد آنچه توانند از آن آب راد ریابند که این اختلاف در کمی
و زیادی آبها در وادیها از قصور و بخل آب نیست بل بعلمت اختلاف
قوالب دروا دیها است که مر خلق رحمن را تفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودیه بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا را بجز اوصنع و مصنوعی نیست .
و سر پای عالم فاحیث ان اعرف او است . جمال مطلق ازل است
و نور کلی حضرت لم یزل . و ظهور کامل و تام او عز و جل است
و مرآه نماینده تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات او است
بطور اتم و اکمل *

بدیهی است که اگر آن نور کلی را نیز نوری باشد و آن ظهور مطلق را
ظهوری باشد یقیناً دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هر قدر
ملك کامل باشد دلیل بر کمال مالک است . و همچنین است اگر آن نور
دویم را نیز نوری باشد و جمال ثانوی را نیز جمالی باشد . تا بحدی که عالم
کثرت را کنجایش نمایند کی از آن نیجلی شود . و آن وادیهای
طولانی را بارای تحمل و ظرفیت از آن سیلهای ربانی کردد .
مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی داریم یعنی دویمی را
با اولی و سیمی را با دویمی و چهار میرا با سیمی و همچنین تا بجایی
که مطلوب و مقدر است برسد *

تمامی آینه ها زید را می نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود .

و چون مر ایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
 بسیار آینه زری را در مقابل خویش بگذار و عکس خود را در آن
 بنمای . آنگاه آینه دیگری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه
 عکس ترا از آن آینه بنماید نه از مقابل تو باوی . پس به بین که در آینه
 دومی سه چیز موجود گردد خود آینه و عکس آینه اولی و عکس تو .
 و در آینه سیمی که بمقابل دومی با و دریم چهار چیز پیدا گردد .
 اینها که گفته میشود بر حسب طاهر تمثیل است و برای اشارت بر نوع
 مطلب . و گرنه امر اشرفات الهیه بسیار عظیم است .
 و کثرتها که از تعدد مر ایا است بر حسب کلیات است . و اگر جهات اوضاع
 و قرانات و ارتباطات را با تمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد
 تناهی و احصا خواهد بود *

مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر
 آفرینش را بفهمی *

هرگاه در مقابل آینه اولی که بجز یکی نیست (و ما صدر عن الواحد
 الا الواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید
 مقابل بخارجی را بتوسط آن آینه که یکی است می نمایند . و با این
 همه تعدد وجه زید را و جمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نکردد *
 ﴿ و ما الوجه الا الواحد غیرانه ﴾ * اذا انت عدت المرایا تعددا ﴿

این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایش
 آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راه یعنی وجود آنها را ترتب ذاتی
 بر همدیگر نیست و نسبت علیت و معلولیت باهم ندارند . و نسبت اینها را
 بر آه اولی که نسبت علیت و معلولیت و اثر و موثر است حکایت (طولیه)
 گویند . و حکایتی دیگر از قبیل حکایت پسر از پدر است و مانند نسبت
 قشر است بر لب و مثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی
 و آنگونه حکایت را (طول در عرض) گویند . و تمامی موجودات
 در خارج این سه گونه نسبت و حکایت نتوانند بود *

این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست و خارج از اساس

وضع این مختصر است . و اهل حق را در این مطالب تحقیقات
عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت و شنا سائیدن خود را
خواست و اول مخلوق را آفرید . و آن اول مخلوق متعلق محبت کلیه
صانع گردید . و اطوار اسماء و صفات الهیه را مظهر شد .
و همچنین آنکه محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیبش گفتند
که صیغه فعلی بمعنی فاعل و مفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبداء اول از مصدر ازل صادر است واسطه
کلیه کبری و نبی مطلق الهی است . و هر آنچه از بدو خلقت
تا نهایت امکان واقع گردد بوساطت او است *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطه کبری و نبی مطلق خدا با همدیگر
نکنیم . اگر مناسبت ادراک آن عالم پاک را پیدا کردیم و پرده جهل
و کوری از چشم بصیرت ماها برداشته شد او را خواهیم دانست .
که اینگونه نزاع و مجادله از جهالت و نادانی خیزد . نام آن واسطه
و مظهر کل را تو میخوانی عیسی بگذر و آن یکی موسی بگذر
و آن دیگری ابراهیم گوید و یکی دیگر آدم نامد *

﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطه کبری مثل
کوران و فیل است . که هر کدامی معرفت ناقصه بیک عضوی
اذاعضای فیل بهم رسانیده اند . و چون خواهند سخن از فیل گویند
و آنرا بشنا سائند اوصاف پای و کوش یا کردن و خرطوم او را شمارند
و چنان دانند که فیل را شناخته اند و فیل را شنا سائیده اند

﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیاره قتم ﴾

پس از دانستن مراتب و مقامات در مخلوق اول و آگاهی از تعینات

ذاتیۀ او که نسبت اولادی را بر او دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد دتام و کامل باید باشد . ظهورات او در مرتبۀ دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آینه هادر عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان ام نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبۀ دویم باختلاف قوابل و تفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر و مریا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهت اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان . یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بگلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند . و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده و نمودند . ولی مدارک و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنها را بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن یکی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدایی خواندند *

❖ باده خالک آلود تان مجنون کند * صافا کر باشدند نام چون کند ❖ این است که اگر بیغبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خود را بش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با آنها اطوار و آثار الهیه بندی او را فراموش نکنند *

❖ اشهدان محمد اعبده و رسوله ❖

و الحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خدائیز بود خواست که بواحدیت بشریه در هیکل خاص جسمانی ظاهر شود . از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم کرده بود اصطفاء و اختیار کرده او را بذات خود اختصاص داد . و او را به ❖ مختار و مصطفی و صادق و امین ❖ و جمله نامهای نیک خواند *

اگر ترا چشم بیناودل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه آن واسطه اولی را با شراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان ظهورات غیر متناهیست . و در هر چه بنگری شواهد وجود و نمایندگان جلال و مجالی و مرایای اطوار کالات او را خواهی دید که نبی مطلق او است و صانعیت خدا بر ایتامی ذرات بالذات تبلیغ کند و نفر سنده است او را مگر برای رحمت بزرگالین ﴿ و الحمد لله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع مشتقات به ﴿ اجد و محمد و محمود و حمید و حامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیک است و لام اختصاص است * چون مبده تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر گردیده است بجزا و نیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالک امکان و اکوان است . و سلطان اقالیم دهر و زمان . و بجزا و در سر بر ملک ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالک گاه و افسری نیست ﴿ ما فی الدیار سواه لابس مغفر ﴾ و هو الحمی و الحمی مع فلواتها ﴿ یوحنا و صی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و بر او شهادت داد و چنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که او را امین و صادق گفتندی . و حکومت با استقامت میکرد و جنگ مینمود چشمهای او مانند شعله آتش بودی . و در سرتاجهای بسیار داشت . و یک نام مکتوبی داشت که بجزا و کسی دیگر آنرا نمی دانست . او را الباس (جبه) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میکفتند . و گروه آسمانیان بالباسهای سفید و بسیار لطیف سوار بر اسبهای سفید شده در پشت سراو میرفتند . و برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده با عصای آهنین حکومت خواهد کرد . و تنگ قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد . و در جبهه و پهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك
و رب الارباب *

تفسیر فقرات مزبوره یوحنا را در ضمن معیار چهارم از میزان چهارم
خواهیم آورد . و روشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات در نزد
انجیلیان محتاج بتفسیر است . و بجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز
نمی تواند داشت *

باید دانست که توحید الهی و شناسایی او نه چنان است که بعقول ناقصه
فهمیده آید . و با از کتب و اسفاری که هنوز حال آنها و حال ترجمه های
آنها که بتخیلات و اوهام کرده اند معلوم نشده ، و بخواست خدای معلوم
خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . و همینکه توحید
و اطوار خدا شناسی که اساس و بنیان است ناقص و معوج شد
واضح است که نبوت و مقامات و اطوار آن نیز ناقص و کج خواهد بود
و همچنین همه اطوار دین و آیین در طبق همان اعوجاج و نقصان
خواهد آمد *

در بالای بنیان مثلث خانه چهار گوشه را بناتوان کرد . درختی
که در روی زمین رویده و آرزای اصل و ریشه نیست آرزای قرار می تواند بود
و بجز از تباهی بار نخواهد داد *

﴿ مثل کلمة خبیثة کثیرة خبیثة اجنت ﴾

﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته و مقامات عالیه و حکایات آنجناب را
که از اسماء حسنی و صفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته و مفاخر
و مزایایی که آن روح الله را است در عین عبودیت او نفهمیده او را
بن الله گفتند و او را در ذات خدا گفتند و او را خدا گفتند . مواقع مدح
و قدح را ندانسته حرمت ذات او را رعایت نکردند *

﴿ در پس پرده نهانستی و قومی بجهالت ﴾

﴿ حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که اخیاء اموات و ابراء که و ابرص و ماتند اینها

کار بسیار بزرگ است . و هر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا و بازاده خدا است و نمیدانند که خدای قادر بر همه چیز آنگونه آثار را از یک عضو گاومیش اسرائیل ﴿ که بر مرده زنند و زنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اگر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم و یا از عیسی سخن گوئیم این عیسی برستان حیرت کنند . و دانند که ما خدا و عیسی را بهتر شناخته ایم و تابعان حقیقی او بجز از اهلهایان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور و تجلی کلی و دیگر ظهورات صانع را دانستی و مبده نور و روشنایی را در عوالم خلقیه بطورا جلال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت و تاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات و شرور و بدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت و تاریکی اصلا و بالذات مقصود و محبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی و اقتضای قدرت کامله صانع در اجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تا نور را ظهور بود که هر نوری بی ظل و عکس و سایه نخواهد بود *
﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیگر گوئیم جهت تعیین مصنوع و انیت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش گویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . و این ظلمت بر حسب مراتب و مقامات محبوب و یا مبعوض باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود و جهة نور است چنانکه در مراتب عالیسه و در خاصان الهی بطوری مضمحل و معدوم گردد که از کثرت اضمحلال و اعدام حکم خویش هرگز نور و وجود شود و فرق داده نمیشود مگر بفرض و اعتبار که همان جنبه مخلوقیت و امکان است *

﴿ سببه رویی زمین در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾
 مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر
 و ماباه الاشمساک نور است . و چشمه حیوة جز در ظلمات پیدا
 نشود *

﴿ سباهی کربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴾
 اگر کره خالک نباشد و روشنایی آفتاب تابناک ظاهر نکردد . چون
 چراغی را در خانه بزرگه بگذاری روشنایی ندهد و شعاع آن بجهت
 دوری دیوارهای خانه ذره‌های فضا منبسط و غیر مرئی شود .
 و بالعکس اگر آنرا در طاقچه بگذاری و آن روشنایی را در آن جمع
 کرده و ظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

﴿ مثل نوره کشکوة فیها مصباح ﴾

چون آیت ظلمت بر آتیب نازله آید کثافت یعنی غلظت و استمساک آن بیشتر
 بود تا بجایی رسد که نور در آنجا پیدا شود . و بقدری باشد که
 هستی آنرا نکند . دارد که در آنجا بعکس اولی نور را وجودا موجود
 و حکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات و حسنات که خاصه جهت
 وجود امت از آنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر جلی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *
 چون خدای صانع مختار است اثر و صنع او نیز مختار خواهد بود
 که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد . و این صفت اختیار
 جز در ترکیب نور با ظلمت و اختلاط دو مبدعه که یکی مبدعه خیر است
 و دیگری مبدعه شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت
 خویش در این عالم بشری و در حقیقت این انسان خاکی تمامی آثار
 مبدعه نور و ظلمت را و دیعت نهاد و امر خود را با آنها رسانید که آثار
 ظلمت را از خود بردارند مظهر و مظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت و دولت داد و اسباب تکمیل
 انسان را با همجانان و اختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی در خلقت انسانی از عقل دراک قرار داد . و مع ذلك

بعثت دوری آنها از بحالی الوار برای اكمال نعمت و اجرای آیین رفت خود از بنی نوع ایشان هادیان و راهنمایان فرستاد که در قرون و اعصار ایشان را از عهود و شروط الهیه که در مراجعت بسوی اوطان اولیه بایشان داشت یاد آور شوند و راه برداشتن ظلمات و رفع حجابات انبیا را بایشان تعلیم کنند و ایشان را بحضارت قدس و عوالم الفت و انس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی و خواه انبیا و رسل و اوصیاء و اولیاء و علما و حکما نتوانند بود مگر از حاملان و مظاهر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه که صفت خاصه و واسطه کبری و اولین مخلوق خدا و ناموس اعظم الهی است *

﴿ همه نواب او اند رعوالم ﴾ بماضی در نبی و اینده عالم ﴿
 ﴿ تنفس چون فصح خاتم در میانه ﴾ نهاده ختم بر کار زمانه ﴿
 این کره خاک زمین محشر است و اطوار و آثار درجات عالیة نورانیه و درکات هالکه ظلمانیه در این کره تراب بتقدیر قدیر و هاب و دیعت نهاده شد *

﴿ و فی الارض قطع تجاورات ﴾
 ﴿ رگ رگست این آب شیرین و آب شور ﴾ بر خلابیق می رود تا نفع صورت ﴿

﴿ معیار نهم ﴾

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است و مجبول با حسن تقویم و مکرم بهر کونه تشریف و تکریم است . و آن ایت تفرید و تمجید و هیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات و عالم آرایش و کدورات است ساکنان ملاء اعلا هر زمانی بزبانی و هر آتی بلسانی ندای میکنند *

﴿ کدای بلند نظر شاه با ز سدره نشین ﴾
 ﴿ نشین تونه این کنج محنت آبا باست ﴾

چون اختلاط نور و ظلمت و اعطای سلطنت و قدرت بر ظلمت رامانند نور دانستی . و علایق و آلابش این عالم را فهمیدی و بعثت انبیا و اولیا را دیدی و بی بر چگونگی علل و اسباب این کار بردی و مقنضیات جهل و نادانی و موجبات هرج و مرج را در این عالم پست تصور کردی . تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت و استقامت که از صفات الهیه است و انسان را خواسته اند که بدان استقامت و راستی موصوفی آید . و بجهت ترتیب مقدمات ترقی و ازالۀ کدورات و رسیدن بمقام انوار و نجیبات در هر قرن و زمانی با اختلاف از منہ و تفاوت افهام عمومی ملل باید از جانب خدای مهربان بدستاری و ساینط و رسل شریعتها و ناموسها گذاشته شود که مطیع و عاصی معلوم گردد و بسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیک آید . و در ضمن آن شرایع ریاضات جسمانیہ نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان را بار ریاضات جسمانیہ تواند بود و بس *

همچنانکه برای حواس باطنیہ و قلب انسانی تکالیف باطنیہ مقرر گردیده و اعمال روحانیہ از آنها خواسته اند که ذاکر باشد و متوجه بخدای و رضای او باشد و آنها را از بدیها پاک کند اخلاق خود را نیک نماید حسود نباشد عنود نباشد علم و حلم تحصیل کند خاضع و خاشع شود متکبر و جاه طلب و حریص نباشد و مانند اینها از اطواری که معین گردیده است . همچنین است اعمال جسمانیہ که این جسم را عبث و بیهوده نیا فریده اند و بعثت کثرت کد و رتی که او راست و محتاج تصفیہ و تکمیل است اعمال مقررہ از جنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود و اگر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد و از اصل مطلب دور مانیم *

بس بسختان آتانی که محض بجهت غفلت از حقایق امور و بدبختی خودشان ظاهرا اعمال و عبادات را لغو میدانند و احکام تمامی شرایع و نوامیس را باطل میکنند کوش نکن و آنها را در دائرہ اهل ادیان

شمار اگرچه ظاهراً دعوی مسلمانان کنند یا مدعی عیسی پرستی
و یا خرسیانی باشند *

❖ نقطهٔ دینت بنمودم هان سهو مکن ❖

❖ ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی ❖

بزرگترین اسباب تکمیل و ترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار
امتحانات و اختبارات است . و در هر زمانی سنت الهیه بر اجرای
اقسام امتحان و تمجیص در بندگان بوده و بدین سبب انبیا و هادیان
خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها و زمانها مبعوث کرد
و احکام را تابع بر موضوعات داشت . و چون طبایع جهانیان
در این عالم ادنا بمرضیهای مختلفه مبتلا آمد و شریعت برای اصلاح
آنها و دفع مرضها بود این است که شریعت را در اطوار مختلفه مقرر
کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نور و نورانی بیافریند و ملائکه و ابلیس را راه
سخن باز نکند و او را از خاک ظلمانی و کثیف نیافرید مگر برای اجرای
سنت امتحان و اختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعده باز گشت از طور سینا را بعین کرد
و چهل روز کشید و از آن طرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را
ساخت و خدا او را بصدا در آورد تا بنی اسرائیل کراهی جستند و آن همه
فتهها بر خواست و آن فته یعنی اجرای افتنان از خدا بود *

❖ ان هی الافتنک ❖

خدا قادر بود یهودان را از اهانتها و ارتکاب بامر صلب و دار کشیدن
در حق عیسی و مانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند بر اینکه
اگر او از جانب خداست و تابعان او پسر خدایش میمانند چرا
در دست ما بدینگونه مغلوب و در مانده اش ساخت و آنها را از این کارها
باز نداشت مگر برای آنکه امتحانات خود را در آنها جاری سازد *

خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یک هادی مطلق قرار بدهد
و او را در زمانهای طولانی باقی دارد و شریعتاً بر یک طور

يك منوال جاری کند و اینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود و اینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاک نکردند و اینگونه اختلافات حادث نیاید و آنها را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا و اوضاع شرایع حاصل میشد بانواع عذابها و بلاها مورد دقهر و غضب خود ننماید . و الحاصل در ترتیب ادیان و مذاهب و نظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم و امنیت را در روی زمین بگذارد و هیچ اسباب اختلاف و هلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولو شاء لجعلکم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را در میان بنی نوع انسانی مگر برای اجرای آیین امتحان و اختیار که تکمیل این بشر خاکی در غیر آن غیر ممکن بود و این مطلبی است بسیار بزرگ . و شرح آن را در اینجا کجایش نیست . و اگر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبیر نماید اطوار امتحانات خدای را در ارم ماضیه و قرون سالفه خواهد دید و حقیقت امر را خواهد دریافت و از جریان سنت الهیه در کار امتحان و اختیار آگاهی حاصل خواهد داشت *

﴿ معیار دهم ﴾

در معیار سیم گفته شد که خدای را از نسب و اضافات که صفات حدوث و امکان است منزّه و معرایید دانست پس نسبتها و اضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی و الهام الهی و کلمات خدا و تعبیرات خدا شناسان وارد گردیده است منتهی الیه در همه آن اضافات عنوان ظهورات ازل است . بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین و واسطه کبری است *

پس اینکه کویم کلام خدا و نور خدا خانه خدا یعنی خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا و مانند آنها . چنانکه کویم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیكل خدا

وامثال آنها که لا بعد ولا یحصى است تماماً بر عنوان وارد است. و اکثر آنها از قبیل اضافه لامیه است مانند خانه خدا و هیکل خدا و ذات خدا و روح خدا و کلام خدا و آنچه بدانها ماند که بجهت ظهور اطوار شرافت در چیزهایی که منسوب بخدا تواند شد اختصاص بخداداده میشود. • که خدای من حیث الظهور در همه جایی هست و همه خانه ها و هیکلها جای خدا از جهت ظهور است و خانه معین و هیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمیدن شرافت و اختصاص آنهاست. • و همچنین روح و ذات و نفس که بمعنی بیت لله و هیکل لله و روح لله و ذات لله و نفس لله است. • و مع هذا اینگونه نسبتها چنان است که هر کس هر چیزی را بخواد بخدا نسبت دهد بلکه اگر باذن خاص از جانب خدا و خاصان خدا رسیده باشد نسبت تو اینم داد. • و اگر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای و نامناسب بمقام تو حید و تقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اگر چه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی و بابیغمبری باشد و معجزات و خارق عادات بیرون از حد و حصر نیز بیاورد. *

﴿ پایان سخن ﴾

اگر انصاف را با هوشیاری تا آخرین میزان همراه خود آوردی و سخنان روحانی مرا که همه مطابق با الهامات غیبیه و تأییدات الهیه است بکوش مستقیم شنیدی و بادل باک فهمیدی بسیاری از امر دین و اطوار خدا شناسی بر تو منکشف گردد. *

هر گاه، مرا موانع و مشاغل نمی بود و وضع این نامه را مقتضی میدیدم در این مطالب توحید و مراتب خدا شناسی و اسرار شرایع و ادیان و حقایق معانی و بیان و دقائق مبادی اکوان و اعیان موجودات بیان میکردم بعضی از آن چیزهایی را که از مقربان درگاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده و در این مقام بحجاب بیان را نمیتوانم چنانکه روحا بنام تحسین و قدسیاتم آفرین میخواندند. *

﴿ و الحمد لله علی ما هدانا ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین از میزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی
 بصیرت و انصاف . و رسیدن به پایه ایمان و اعتراف . و اساس
 این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب و تنظیم یافت *
 * فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را از سر بگیریم تا گمراه نشویم . و عقل رحمانی را پیشوای خود
 کنیم تا راه بمقصد بریم *
 اکنون خود را در خارج از همه ادیان و مذاهب و تقلید براهل آنها
 داریم . و خالص الفواد از جمله اغراض و امراض باشیم . و در کار
 دین نیک تدبر کنیم تا از ورطه حیرت رهایی جویم *
 پس از آنکه وجود صانع کامل الصفات منزله از نقایص را اذعان
 کردیم و دانستیم که جهان را برای مقصود بزرگ بر آورد به بینیم که
 برای ما دین یک دینی و رفتار در تحت قوانین یک آیینی لازم است یا نه *
 اطوار بینی نوع خود را در امر دین نیز بطور کلی بردو گونه یافتیم *
 گروهی را دیدم که از پذیرفتن هر گونه دین و مذهبی خود شان را
 معافی داشته از مطلق اتبیا و اولیا و عموم شرابع و نوامیس و از جمله
 کتب و صحف الهیه اغراض کرده اند *
 این گروه را پس از آنکه بر حسب مقامات و مراتب باختلاف یافتیم کافه آنها را

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
در تمامی اقطار زمین آن گروه را مجتعا و متفرقا موجود یافتیم .
و فهمیدیم که آن گروه بر حسب عدد از سایر طوایف دینداران
بیشترند . ولی نه بیک اسم خاص و رسم عام آنچنانکه در صاحبان
ادیان و مذاهب گفته شود *

بعضی از آن گروه بعلت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان
در خارج از دایرهٔ دین داری ماند، اند * .
برخی دیگر از آنطرف پل افتاده عالما و عامدا عدم اعتراف بر ادیان
و انکار انبیا و رسل و آنچه ایشان آورده اند از توحید و منفرعات آن
واز بودن روز جزا و ثواب و عقاب و جنة و نار و مانند آنها را طریقه
و معتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه و زنادقه و لمحدان *
جمعی دیگر از آن گروه متفرقا در میان آحاد و افراد اصحاب مذاهب
و نحل آشکارا و پنهان هستند . چه در میان اهل ادیان اشخاص
بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه و طوایف
اسلام نیز از آن کسان بسیارند . و آن گروه اگر چه ظاهرا دعوی
تدین مینمایند و در نزد عموم ملت خود شایرا از معتقدان باهین ملتی
که در میان آنها هستند منسلك میدانند ولی در حقیقت معتقد به هیچ
چیزی نیستند *

﴿ اساس بی دینی ﴾

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم و علیم امر دین را
باینکه در نهایت وضوح و آشکاری کرده است پرده های بسیار نیز
بر چهرهٔ این شاهد ازی کشیده و ازدیده نامحرم و دل بیگانه پنهانش
نموده است *

﴿ بل طبع الله عابها بکفرهم ﴾

باقضای حکمتهای بسیار و برای اجرای آیین امتحان و اختبار
که بزرگترین اسباب تکمیل نوع انسانی است و در همهٔ قرون و اعصار
سنت الله بر آن جاری بوده و هست در امر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل
 نکند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . و از یکطرف
 سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت و اقتدار نمودند .
 و طبایع و نفوس را در مقامات ادناسرکش و داعیه طلب داشتند .
 چنانکه اگر بخواهیم علل و اسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم
 و مقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم
 و از مأخذ علم آلهی بر معانیات شده است معین نماییم سخن بطول
 انجامد و از مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

﴿ و لکل رأیت منهم مقاما ﴾ شرحه فی الکلام بما یطول ﴿

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم
 و آحاد و افراد بشری به بین که بسترتین و بیچاره ترین آنها در عالم
 خیال نازل بمقام اطاعت خالصانه بزرگان خود نمیکند . و جمله
 افراد بشر طبعاً مایل بر ریاست و حاکمیت و مطاعت هستند مگر کسانی
 که عقل کامل و حکمت مستقیمه را مالک شده اند . و دیگران در زیر بار
 اطاعت حقیقه نمانده اند مگر از راه پیدانکردن اسباب تفرود و سرکشی
 و ناچار ماندن از قبول اطاعت ظهریه *

﴿ نفس اژدرها است او کی مرده است ﴾

﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترك کنندگان دین و آیین بطور مطلق بادرک
 و تمیزی که مشابه است بادرک و تمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار
 ادیان مختلفه و اوضاع کتب سماویه و احوال انبیا و اولیایا .
 و می بینند تفاوتهای بسیار در جمله آنها را و مشاهده میکند فرقه ها
 و اصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب و معتقدات با اینکه
 ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند .
 این یکی آن را بد و آن دیگری این یکی را غیر معتمدی شمارد . و عجب
 این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است
 و دین ایشان یکی است و کتاب ایشان یکی است *

﴿ وهم يتلون الكتاب ﴾

ملاحظه بکنید از يك توریة موسی که اولاً خود یهود بهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند و چه قدرها اختلافات در میان آنها واقع گردیده است . پس از آن عیسی آمده و میگویند گفته است برای محکم کردن امر توریة و موسی آمده ام نه برای تغییر احکام گذشته و تا آسمان هست حکم خدا و کلام خدا زایل نمیشود . مع ذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة و تورا تیانوا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نماند . کلیات ایمان و آداب و عبادات را مانند روزه ها و نمازها و نذر ها و خسته و طلاق و قربانیها و عیدها و غیر آنها را بکلی تغییر داده اند . بحدیکه روز آسودی را که در ایام هفته در توریة روز سبت قرار داده و چه قدرها تأکید در آن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اگر درست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهة اتحادی در میان یهود و توریة با عیسویان و انجیل باقی نمانده است *

گذشته از این ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه ها و طوایف اهل ادیان را . و از یکطرف مشاهده میکند رؤسا و پیشوایان و علما و کشیشان و معلمان و روحانیان آنها را و می بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی و دوست دارند کان جاه و ریاستند . و صاحبان کبر و حرص و نخوت . بندگان دنیا و مایلان بر جمع کردن زخارف دنیا . و مرتکبان بر اموری که خودشان مردم را از آنها منع میکنند . و تارکان اموری که مردم را بر آنها مأمور میدارند *

﴿ ناورده بصبح در طلب شامی چند ﴾

﴿ ننهاده برون ز خوبستن کامی چند ﴾

﴿ در کسوت خاص آمده، حامی چند ﴾

﴿ بد نام کننده، نگونامی چند ﴾

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تا رکان ادیان بافهام قاصره خودشان اطوار مجزاتی را که از انبیا و اولیا میشوند . وحی پندارند که اکثری از آن مجزات اموری است که خارج از صورت امکان است و جمله دیگر از آنها کارهایی است که بحیثیتها توان آورد . و چون مقصود و بنیان کار آنها بهانه جوئی است بملاحظات مذکوره و مانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده و از قبول داشتن مطلق دین و آیین اعراض نموده اند و امر و زرا آسوده از مشقات تکالیف و زحمت اعمال و آداب شده اند *

﴿ درهم یا کلاوا و تمنعوا و یلههم الا مل فسوف یعلمون ﴾

بس از آنکه عیسی و موسی و سایر انبیا را تنزلا از بنی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند . و ایشان را بشو و رییس و مطاع شمارند و خود شان را بنده و مطیع و اتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که با وجود کالاتی که مرد در عالم خود بیند زیر بار اطاعت و انقیاد بر یک کس از انبای جنس خود که بیشتر از او آمده و سخنی گفته و رفته است برود و او را بر خود آمر و حاکم سازد *

﴿ وانها لکبیره الاعلی الحاشعین ﴾

بعضی از مؤلفین آن گروه چه در او رو و پاوچه در جاهای دیگر در این مطلب و ترویج طریقه بی دینی کتابها نوشته و مطابق بامدارک و افهام خود شان سخنها گفته اند . هر کس طالب باشد مراجعت بانها میناید و مطاعن آنها را که بر کتب آسمانی و خاصان خدای کرده اند میشنود *

از با کره مولود بوجود آمد ملک بر مریم دمید یعنی چه . پسر خدار امشتی یهود بدار کشیده اسنرها ها کردند و معدومش ساختند

چه معنی دارد . این مکر پسر آن خدا نیست که میکوشند اقوام بسیاری را بجهت قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعد از بهای شدید هلاک میکرد چوب از درهاشند چه چیز است . عصارا بسنك خاره زدند و آبها جاری کردید کدام است . از سنك شتر بیرون آمد آتش کتسان شد کارد کلسوی پسر ابراهیم را نبرد مردگان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دوم شد و سنك ریزه تسبیح گفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجا است . و ازین گونه مقالات که در مقام سخزیه و استهزا میکنند *

﴿ الله يستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴾
 بالجملة آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان و در براهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست و در فهمیدن زمینه مطلب همینقدر کافی است *

﴿ معیار دوم ﴾

آن گروه را باقسام چند با دلایلی که دارند و اعتراضات لایحد و لایبعد که بر جملہ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم . و از طرف دیگر صاحبان ادیان و مذاهب را با طوار مختلفه و سخنانی که هر کدام در اثبات حقیقت خود می آورند دیدیم . و آنها را در انکار بری دینان و سخنان آنها متفق القول یافتیم . ولی اختلاف عظیم را در میان آنها نیز ملاحظه نمودیم بطوری که دو فرقه از آنها را پیدا نکردیم که همدیگر را تصدیق کنند و قول طرف مقابل را قبول نمایند *

﴿ فهذه والله بلیة عمت و رزیة طمت ﴾

حال مرد میباید که پیامردی هوش و ادراک کشتی خود را در این ورطه هلاک و ازین طوفان هولناک در شب تاریک ظلماتی بساحل نجات و لیمان حیات رساند *

✽ شب تاریک و بیم موج و کردابی چنین هایل ✽

از یکسوی ~~سکروه~~ نارکان دین است باطواری که شنیدی و میدانی
 و از اینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی و میشناسی .
 اکنون کار را با کدام میزان مستقیم و معیار راستین خواهی سنجید و دین
 حقیقی و آیین حق را مسلم خواهی آورد و چگونه از زبان طعن
 و تعرض طوایف و اقوام دیگر رهایی خواهی جست و میزان تو را چگونه
 مصدق خواهند داشت *

✽ معیار سیم ✽

پروتستانها درین میان چه میگویند . آیا حق دارند در اینکه
 بعد از گذشتن یکهزار و سیصد و اند سال از زمان عیسی در حالتیکه
 امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجز یکی از آنها در نجات
 نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
 دیگر را مردود دانسته آنها را پروتست نمایند . و ترك کنند
 آیین جمله آنها را و برخلاف همه عیسویان سخن گویند بی آنکه
 ملکی بر آنها نازل شده خدا و فی روح القدسی در آنها حلول کرده
 باشد *

از ایشان میتوان پرسید که آیا سکروه نجات یافته در فرقه های
 عیسویان ناطهور آیین پروتستانی در میان آنها موجود بودند یا نه .
 اگر بودند شما که آیین تازه و شریعت دیگر آورده اید چه میگوید
 واضحست که در این صورت شما در بطلان خواهید بود . و اگر
 تا بانصد سال پیش از این همه فرقه های عیسویان در کراهی بودند
 پس جمله عیسویان در باطل میباشند بعلم اینکه هیچ قرن و زمانی
 خالی از وجود یک مذهب حق و طایفه حقه نتواند بود *

تفصیل احوال رؤسا و مؤسسان پروتستانی را کاتولیکها و سایر
 عیسویان مشروحاً نوشته و بطورهای بدو این کار واصل اساس

اختراع طریقه مزبوره وحالات سابقه ولاحقه آنها را مبسوطا گفته اند و من ذکر آنگونه سخنان را در اینجا شایسته نمی دانم و دوست ندارم که از روی مختصمه نام کسی را بزشتی برم و بر صاحب میزان الحق نیز تاسی جویم

مردمان هوشمند با انصاف مبنای کار و ماخذ اقدام آنگونه اشخاص را بر احداث شریعت و آیین باید که تأملی خواهند دانست *
 فهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری در این زمان از پیش نخواهد رفت عیسی و انجیل را عنوان کرده آیین دیگر آوردند و کردند آنجیز را که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *
 ﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجب ﴾

عجب است که آن گروه اعتراض آورده اند بر عیسویان خواندن دعاها را در هنگام تزویج دختران یا در وقت خالک نمودن مردگان بیرهان اینکه در انجیل نصی در این باب وارد نسکر دید . و خود شان در اوقات مزبوره آیات غیر معینه را از انجیل بخوانند باینکه در این خصوص نیز نصی در انجیل ایشان وارد نیست . و ملتفت نیستند بر اینکه کاری نص و اذن صریح کردن چه از انجیل و چه از غیر انجیل يك حکم را دارد اگر غلط است هردو عمل غلط است و اگر صحیح است اعتراض بر عیسویان نمیتواند کرد . ومع ذلك کارهای دیگر بسیار در خارج از منطوق انجیل نیز در دست دارند که شرح و بسط در آنها دادن نیز زاید است *

اکنون را از این سخن بگذریم که ما را کاری بزرگتر در پیش است و در همچنان تاریکی که جهان را فرا گرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم . در این بیابان بی پایان آب را از سراب شناخته چاره تشنگی خود را یابیم . این وجود آلوده خود را از تعلق و تدنس برهانیم . بحضرت قدس رسیم . روح قدس الهی را در قوالب جسمانیه ظاهر کنیم . عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنییم . و از جنود فرعون نفس شریر خلاصی جوئیم .

از سنک خاره دل چشمه های حکمت و معرفت را جاری سازیم .
 آتش فتنه های کراهی را بخلت خدای گلستان کنیم .
 بتهای تعصب جاهلیت را سرنگون آوریم .
 اصنام تقلید و هواپرستیا بشکنیم .
 هر معبودی را بجز از خدای واحد باطل و تباه دانیم .
 خدا را باشیم تا خدا ما را باشد او را دوست باشیم تا او ما را دوست دارد *

﴿ من تقرب الی شبر اتقرب الیه ذراعا ﴾

﴿ فی فی یجهم تمام است یحونه کدام است ﴾

﴿ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴾

﴿ معیار چهارم ﴾

مقدماتی که در میزان نخستین در شناختن صنایع و اوصاف کالیه
 و تنزیهات او گفته شد و فوائد صنع و ایجاد که مین کردید
 در تصدیق یک شق از دو مسلک تدین و بی دینی بقول مطلق ما را
 کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین و آسودگی از کارهای زحمتی و فراغت
 از مشقات ، کالیف و استخلاص از قیودات اعمال و رهایی از تحمل
 احوال امر و زراکاری است بسیار سهل و امر یست بس آسان .
 لکن هر گاه امر و زرا فردانی باشد و ما را روز جزا و هنگام باز
 خواستی در یابد یقینا کار مشکل خواهد بود و امر بغایت دشوار
 خواهد شد زیرا که در آرزویشمانی بکار نیاید و شاخ ندامت باز ندهد *

﴿ آ آ اگر از بی امر و ز بود فردایی ﴾

اگر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع و ادیان و ارسال رسل و انزال
 کتب و مفرعات این مطلب را بالا طرف درین نامه بیآوریم بطوری
 که هر صاحب انصافی حقیقت کار را برای العین به بیند و تصدیق نماید .
 مقدمات بسیار و تمهیدات چندی را محتاج خواهد شد و مطلب را
 شعبها پیدا خواهد کردید که در هر شعبه سخنی مسوط باید آورد .

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم و از نوع دلیل
موعظه برهانی آوردیم *

✽ موعظه حسنه ✽

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه
اسلامیان را آیین است طواف خانه کعبه را میکردند عبدالکریم بن
ابی العوجاء خدمت ✽ سرور ششمین ✽ ازد وازده سروری
که در توریة بشارت تولد ایشان از نسل اسمعیل بپراهمیم داده شد آمد
و تعرض کرد . که این کار مسلمانان چیست که سنگهای چند را بالای هم
کذاشته و راههای دور را بامشغلهای کرده بدور آن طواف
میکند . در جای دیگر مانند ستر هروله میمانند و مرتکب بکارهای
بی ثمر و فائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر كما تقولون وليس كما تقولون فانتهم وهم سواء وان كان
كما يقولون وهو كما يقولون فقد نجوا وهلکم *

چون سائل از زنا دقه و بی دین بود و اعتقاد بروز جزا و وقوع ثواب
و عقاب نداشت چنان فرمودند که . هرگاه کار چنان باشد
که شما میگوید . یعنی اعمال را جزا و مکافاتنی نیست . شما و اسلامیان
مساوی خواهید بود که شما بجهت ترك دین و انکار مسؤل نخواهید شد
و مسلمانان نیز مثاب و مأجور نخواهند گردید یعنی هر کسی زندگانی
خود را بخوی باخره برساند و آخرتی نیز نیست که ثواب و عقابی
بر اعمال نیک و بد وارد آید

فقط هرگاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میگویند
که دینی هست و تکلیفی هست و روز بازخواست و جزا و مکافاتنی هست
حقادر آنحال ایشان نجات خواهند یافت و شما هلاک خواهید گردید *

﴿ معیار بنجسم ﴾

اگر دل‌های بی‌دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد . و هر گاه که باقتضای فطرت رجوع بخوابیدن کنند می‌بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود . و این همه انبیا و رسل و اطوار و اوضاع و عجزات و شرایع و نوامیس ساختگی و مجعولی نتواند بود . و اینجهان بی‌جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی‌دینی و انداختن مکره‌های نفسانی و تسویلات شیطانی . پس زینت دادن نفس اماره بسوه در نظرهای آنها نعمتهای دنیا را و بسندیده کرد آسودگی عاجل را و فراموش ساختن جزا و مکافات آجل را . و دل‌های آنها را باین خانه رنگین بست و این اطفال خاک را فریب داد *

﴿ و چه خوش گفت آن حکیم کامکار ﴾

﴿ که تو طفلی خانه بر نقش و نگار ﴾

﴿ در الهی نامه گوید شرح این ﴾

﴿ آن حکیم غیب و فخر العارفین ﴾

کراه کند کان در میان هر ملت و گروهی چنان بوده اند که دشمنی خود را در حق آنان پنهان کرده و در صورت دوستی و هوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی و کمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی و رسم دعوت کردن بر راه مسیحی طریقه حقیقه عیسویه را از میان برداشتند . و بجز اشخاص معدودی در آن طریقه باقی نماندند . و چنان شد که عیسی و وصی پاک او شمعون گفتند که مسیحان و معلمان دروغگوی خواهند آمد و در سخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که منقدمین در کتب مقدمه کردند . و بیان اینسخن را در موقع خود خواهی شنید *

و الحاصل در امر دین با بصیرت و باهوش باش و اهل تلبیس و تدلیس از هر قومی و بهر نوعی را بشناس *

❖ معیار ششم ❖

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع و توصیف و تزیین او تهلی و دانستن اینکه ما را برای کاری آفرید و ناموس و شریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که در میان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که در هر حال بی دینی بکار مر د خرد مند نخواهد آمد . و بختیاری و سعادت مندی در دو جهان بجز در دین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم در میان ادیان و بسیاری از آنها را در خارج خدا پرستی یافتیم . و دانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و رستش مخلوقات نیا فرید . و قباح و وساعت معتقدات شرك و الحاد آمیز آنها را دیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانه آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما و امثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم . و هر گونه خطا و نسیان از ما صادر میشود و هیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . و ناچاریم از اینکه در شناختن صانع و دانستن او امر و نواهی او و دریافتن تکالیف ظاهریه و باطنیه خودمان و در تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است . کسانی را پیدا کنیم که جسدا از نوع بشرند و روحا طاهر و مطهر . اسخاصی باشند که شایسته راهنمایی بسوی صانع باشند هر چه گویند از او گویند و هر چه کنند با او کنند . و خدا را بشناسانند اما نه بسخن . بگویند خدا عالم است و هم عالم بودن خدا را در خودشان برای ما بنمایند . و بگویند خدا قادر است و قدرت او را بر ما بنمایند . بگویند خدا حکیم است و حکمت او را در افعال و اقوال خودشان بر ما آشکار کنند . بگویند خدا غفور است و بر ما بخشایند . و همچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صنایع میگویند نمونه آن را برای اثبات پیاوردن تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز در شناساندن خویش بر مخلوقات بنحواکل صورت گیرد . و نیز از مساوی عیوب و از معاصی و ذنوب مبرا و معرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود و صنایع تعالی واسطه قرار دهیم و هر چه گویند از خدادانیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت بایشان را مخالفت با خدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است و نهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است و غضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است و دشمنی بایشان دشمنی با خدا است . و همچنین در تمامی آنچه از جاب خدای در جهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدا را نشناسیم *

پس از این ملاحظاتی دیدیم که در قرنهای گذشته آنخصای باین سمات و علامات آمده اند . و کتبی آورده و آنها را ابالهامات الهیه مسوب داشته اند . و ناموس و آیینی گذاشته اند . و از علم و حلم و حکمت و قدرت خدای و مانند این صفات کمال بیاناتی قولاً و فعلاً کرده اند . و دانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان از جانب خدا بوده اند و وسایط الهیه در میان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها و آنچه از آن وسایط بمار سیده است (سه) ملت را در میان ملل پیدا کردیم . که اعتبار آیین آنها و کتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هر کدامی از آنها را بر ضد همدیگر و مخالف آن دو گروه آخر سخن میگویند و آنها را تابعان ﴿ موسی و عیسی و محمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات و اطوار و معتقدات آن سه طایفه را باید بفهمیم و تکلیف خود را در قبول کردن آیین یکی از آن سه معین نماییم و واسطه میان خود و صنایع قدیم را شناخته نوسل بوی جویم *

چون این سه گروه را در موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد از موسی مسیح آمد و گفت مرا واسطه خودتان

بخدای دانید . و اسلامیان گویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خود را بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت و اکنون او و اهل بیت و جانشینان او را وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *
 چون موسی و کتاب او را علی الأجدال هر سه گروه قبول کردند و محل اتفاق برای این سه خصم منازع است اگر چه اسلامیان را در حق کتابی که بائجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق از آن کنند متفق علیه و میزان فصل و حسم نزاع تواند بود . و اگر بکلی نیز نزاع آنها را بر ندادید یک قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیقت در یکی از آن سه گروه فی الجمله معلوم گردد تا بعد از آن به بنیم با دلائل خارجیه و براهین دیگر کدام یک از آنها بر اثبات مدعا قادر خواهد شد *

﴿ شخص یکنانه ﴾

در این هنگام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه گانه بود بر وتستانی بمیان آمد و کتابی را بیرون آورد و سخن از بطلان اسلام و حقیقت آیین عیسوی را در میان نهاد . ولی آیین عیسی را در خارج از جمله آینه های متداوله در میان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اگر چه عیسویان آن طائفه را قبول نداشتند و آنها را از اهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را از بسیاری دشمن باکی نیست و شمشیر برهان الهی را بتوانایی در دست دارد او را نیز در صف عیسویان نشانند و از راه توسع او را نیز عیسوی نامید . اگر چه در واقع ممکن است هیچ کدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیگر گویند و همدیگر را مردود دانند همه در راه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنگاه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بآبروی از ما سخن

از امر دین بمان آوردند و آغاز بره صاحبیت و گفتگو کردند *
 پس ساعتی کوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
 و مقدمه بر مقصود مانیز تواند شد *

❖ عیسوی روتستان از مسلم پرسید ❖
 آباشما عیسی مسیح کلمه الله و روح الله را قبول نکرده اید و قرآن و پیغمبر
 شمادر جاهای بسیار اورا تصدیق و تجسید کرده است و از آمدن
 او خبر نداده است ! *

❖ مسلم ❖

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی و ندانستی که اکنون سخن
 در تعیین دین حق در میان سه گروه است و چون بوکالت فضولیه
 از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی و من ترا قبول کردم باری
 بطرز محاوره و آداب مناظره سخن بگویی . هنوز دعوی شما
 باموسا بیان حسم و فصل نشده بقرآن و پیغمبر ما و تصدیق و تکذیب
 از ماتمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل
 اتفاق آنها است و ما سه گروه اکنون رادر موسی و توریة اتفاق
 اجمالی داریم *

❖ عیسوی ❖

بسیار خوب از همان توریة و موسی آمدن عیسی و اطوار او و ابن الله
 بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم و محتاج بتصدیق
 قرآنی هم نیستیم *

❖ مسلم ❖

آفرین بر تو خلی منون میشوم از شما که از عهده این سخن برآید
 ولی هر چه میکویی از روی انصاف بگویی و هر چه می آری از روی
 انصاف پیار *

❖ عیسوی ❖

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در بکهار و هشتصد
 و هفتاد سال پیش از این باعلامات و آثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة و کتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند متولد شد و زاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد و جمعی از سعادت‌مندان بانحباب ایمان آوردند و این امر در کمال وضوح است *

✽ مسلم ✽

در توریة و مانند آن چگونه خیر داده اند بطور صریح و آشکاری علامات و آثار عیسی را نوشته اند و مع ذلك بنی اسرائیل و علمای یهود او را انکار کردند ؟ *

✽ عیسوی ✽

آری کتب مقدمه در جاهای بسیار از عیسی خیر داد باوصف آن انکارش کردند و اذیت‌ها نمودند و بالاخره بدارش کشیدند *

✽ مسلم ✽

عجب است که با آنهمه آشکاری کار در عیسی و اخبار صریحه صحیحه از کتب سماویة و ظهور آنگونه معجزات و خوارق عادات او را انکار کنند و گذشته از انکار در صدد آزار او برآیند راستی عقل در تصور وقوع این امر قدری ایستادی میکند ! *

✽ عیسوی ✽

چرا عقل تصدیق نمیکند این کار در نهایت وضوح است و از اینگونه وقوعات در دنیا بسیار شده است *

✽ مسلم ✽

بسیار خوب اکنون بگو به بنم در کجا خبر عیسی را بطور صریح و آشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تاویل و توجیهی نباشد ؟ *

✽ عیسوی ✽

چه می‌کوی در صورتیکه بنای انکار و عناد شد هرگونه تاویل و بهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند و لکن عیسی در باب پنجم یوحنا صریح گفته است که اگر موسی را باور می‌کردید هر آینه مرا باور می‌نمودید زیرا که او در حق من نوشت *

❖ مسلم ❖

تو می گفتی آیات بسیار در توریة و غیر آن بطور آشکاری در حق مسیح وارد است حال از قول عیسی در انجیلی که بعد از او نوشته اند و حال آن معلوم نشده است دلیل می گویی و ما شرط کردیم که بیجز از توریة دلیل نکویی که هم اکنون را محل اتفاق ما است و هم یهود را جای حرف باقی نماند *

❖ عیسوی ❖

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ما تفصیلی در این باب نوشته شده است و می توانید با نجا مراجعت نمایید فقط بنابود که شما عیسی و انجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید *

❖ مسلم ❖

اگر آیات شما از توریة و غیر آن در حق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح در حق پیغمبر آخر الزمان است و هیچ ربطی بعیسی ندارد و تفصیل آنرا ❖ میزان الموازین ❖ نوشت اگر بخواهید رجوع بآن کنید و اینکه می گویی بنابراین نیست که شما عیسی و انجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی و انجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد و مع ذلك اسکت یهود نیز قرض بزرگ شماست *

❖ عیسوی ❖

بحث از آیات و اخبار کتب عهد عتیق را در اینجا نکنیم از میزان الموازین میتوان فهمید که چگونه بیان آنها را میکند فقط معنی سخن آخری شما را نفهمیدم که می گوید عیسی و انجیل شما را قبول نداریم مگر عیسی و انجیل ما و شما یکی نیست ؟ *

❖ مسلم ❖

آشکار است که در میان عیسی و انجیل ما و عیسی و انجیل شما فرق بسیار است و از زمین تا آسمان باهم دیگر تفاوت دارند *

﴿ عیسی ﴾

این سخن تازه می دارد ما تا حال نفهمیده بودیم که دوعسی ودوانجیل بدنیسا آمده است *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخوایم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میگویم عیسی ما که عیسی واقعی و حقیقی است بنده خاضع و خاشع خدا و عبد مخلوق و مرزوق او است پیغمبری است از اولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها . که در زمان معلوم متولد شد و دعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه از میان رفت بدلات انجیل موجود مسیحان و معلمان دروغگوی پیدا شدند و آیین او را تغییر دادند و سخنهای او را تحریف نمودند و بشارت‌های او را در حق پیغمبر ما پنهان کردند و اوصیای حقیقی او بسبب غلبه جهل و نادانی که عالم را فرا گرفته بود پنهان شدند . اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم و تصدیق کرده ایم و منکر او را کافر میدانیم . و اگر غیر این است و او پسر خدا و در ذات خدا است و تعین خدا است پس ما را معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ما با آن توحیدی که نمونه آنرا در میزان نخستین از میزان الموازین ﴿ توانی دید داخل در دایره شرك و الحاد نتوانیم بود . و جدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد از عیسی نوشتند و نمیدانیم چگونه نوشتند و تحریفات دراصل و ترجمه‌ها کردند از اینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد . دیگر نکویید چرا دوعیسی ودوانجیل میگوید * میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگر چه وقت تنگ است و راه من دور *

﴿ عیسی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم . بگویید به بینم

چه خواهید گفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت و سنوی الحلقه ایستاده و چند آینه گذاشته ایم که او را نمایند بجهت اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه او را تو اینم دید . و آینه های مذکور به یک طور نیستند اولاً در بزرگی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیاً یکی از آن آینه ها بزرگ و مستقیم است و صافی و روشن و بعضی دیگر با اینکه بزرگ هم باشند کج نما و موج ورنکین است و بعضی کوچک است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست و از اعضای شخص خارج یک عضو را نمایند لکن باء و جاج یارنک شده یا تار یک بایزرک از اندازة خلقت و با این حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را نمایند و آنطور است که ما می نمایم *

حال عیسی نیز بی کم و زیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه و اسلامیان او را مطابق با واقع و نفس الامر شناخته اند و باقی دیگر در شناختن و شناساندن او در غلط هستند و هر چه میگویند باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ما و پرستشها و عیسی کاتولیک و رومها و عیسی ارمنیها و لاتینها و عیسی یعقوبیها و نستوریان همه یکذات است . بعلمت اینکه عیسی در خارج بیتر یکی نیست و اینها او را باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیگر در خصوص عیسی چه بگویید این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت و از آمدن او خبر داد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما می گوئیم همانا نظوری که شما گفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هر گونه نوشته در آن خصوص بیابوری مانبز بد آنگونه و صر بجز از آن را خواهیم آورد . و اگر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشت نه در حق عیسی شما *

❖ عیسوی ❖

بس چه طور شد که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند او را قبول نکردند گاهی جنک با او کردند و گاهی که عاجز ماندند جز به و باج و فدیة دادند باینکه شنیده ایم که شما میگوید پیغمبر شما معجزات و خوارق عادات بسیار نیز آورد ؛ *

❖ مسلم ❖

این کارها منطوری شد که شما میدانید و آنطور شد که میگوید بیهودان اخبار صریحه کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند و معجزات و خارق عادات بی شمار نیز از او دیدند مع هذا انكار كردند و در صد آزار او برآمدند *

❖ عیسوی ❖

بس صحبت ما با شما در يك مجلس تمام نشود برا درانه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد . و خواهش دارم مجلسی دیگر برای تنه این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از این صحبتها که موجب بسیرت در امر دین است نخواهد بود

❖ مسلم ❖

اگر واقعا تعصب و تغدرا از میان بردارید و بادل باك قدم بمیدان محاوره بگذارید و سخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شما دارم و در این مجلس که خواهیم کرد بعضی سؤالات را از شما توانم آورد *

❖ معیار هفتم ❖

❖ در مجلس دوم عیسوی مسلم گوید ❖

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها از من سؤال نمایند شما باید اکنون بگویید که از چه مقوله خواهید پرسید تا من بقدریکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

در خصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چگونه دانسته اید
آیا بی‌همبر بود یا خدا و سر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را بی‌همبر نمی‌گوئیم عیسی خدا است و ظهور خدا است و تعین
خدا است و ابن‌الله است، و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت
و روح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

﴿ مسلم ﴾

در توریة که می‌گوید الهامات الهیه است و خبر عیسی در آنجا
موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت بر آمدن بی‌همبری
بعد از موسی دارد و صاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تاویل
میکند پس بدین جهت عیسی را بی‌همبر باید گفت و نسبت‌هایی را
که در حق او کفیند سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید
بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی‌الظاهر دلالت
بر بی‌همبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت و ابن‌الله بودن
اورا آشکار ساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحه
یکصد و هفتم این مطلب را مشروحا می‌گوید *

﴿ مسلم ﴾

سخن‌های شمارا ریشانی بینم از بی‌همبری عیسی تحقیق کردم تصدیق
نمودی و انگاه از الوهیت او سخن آوردی بی‌همبر خدایم شود و خدا بی‌همبر
نمیشود در جایی عیسی را بی‌همبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنهامی‌گوید
همچنانکه در فصل پازدهم انجیل متی نیز نوشته اند . و از یکطرف
نجات جهان و جهانیان را از گذشتگان و آیندگان بر او مخصوص
میدارید و بر او منحصر می‌کنید ! *

از یکطرف خدا را واحد و موصوف بصفات کمالیه و منزّه از هر گونه نقص و تغییر حال میگوید . و از اینطرف او را ثالث ثالثه می نامید نسبت ابوت را برا و جاری می کنید و پسر از او تولید میدارید . در جای انکار نسخ در کتب عتیقه را آورده عیسی و انجیل را تابع و مؤکد توریّه و شریعت و اقوال موسی می شمارید . و در انجیل هم مینویسید که یکطرف از شریعت به بقای زمین و آسمان برداشته نخواهد شد . و از این سوی یک حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید . که بعضی از این متناقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد . و نیز شما بروتسانها که تازه تشریف آورده اید زیر همه آداب و قوانین انجیلیان و توراتیان زده اید و انجیل را عنوان کرده بد لحواه خودتان آیین و آدابی مقرر میدارید . راستی سخنان شما را سخت بریشان و بسیار مست می بینم . و یکی از شما را تا کنون بر نخوردم که حل این اشکالات و اعتراضات را که بر شماها وارد است تواند کرد *

❖ عیسوی ❖

این سخنها خیلی طول و تفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما در خصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه . و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی بگوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحه صد و سیزدهم بیان این مطلب را کرد *

❖ مسلم ❖

در صحبت با شما مکرانصاف و بی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که در مقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گویند و حقیقت جوئی مقصودی ندارد میگوید با ملاحظه و تأمل بگوید بهتر است . بنابراین نیست که هر کس در مخالف توحید و خدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد و بگوید این مطلب منتهی بذات خدا است و هیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند و کفتگو

در آن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر و صیابی ❖ سیل ❖ نام را صکه از علمای شما است و او قرآن را ترجمه کرده است نخوانده که در آنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثابثا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورد زیرا که ایشان از ابلهان و احقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض بر او بیاورند بناچار اسکات و قانع شود . یعنی چون سخن او را بعینه بر او وارد کردی از ایراد جواب درماند *

❖ عیسوی ❖

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما بر عیسویان در این مطلب چیست و سخن حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

❖ مسلم ❖

شما از اطوار ملل و ادیان قدوری آگاهی حاصل کرده اید و دین زرتشتی را میدانید و البته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند و خدا پرستی و توحید خدا را منحصر بخود شان میکنند و مع ذلك آتش را میپرستند و ما و شما آنها را بت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت نار به سری است از اسرار ذاتیه خدای و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص و منسوب با سرار ذات خدا و آدمی نتواند که ذات پاک خدا را بفهمد و احاطه و تصرف در آن کند . شما را در جواب زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

و همچنین سخن سایر بت پرستان و دهر به و کسانیکه طبیعت را رب میدانند که جمله آنها را جای ایراد بر شما از اینقبوله سخنان هست . بس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث و چه در ابوت

و بنوت وجه در استجنان عیسی در ذات خدا و مانند اینها
مطلبی است مفایر با توحید و منافی با تقدیس و تنزیه و کبریای الهی .
و هیچ خرد مند موحدی مانند این سخنان ناشایست را در حق خدا
و خاصان خدا روا نخواهد دید و نخواهد پذیرفت . و هر کجایی را
که آنگونه سخنان را بیاورد کلام و الهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریک است شما این بحث را در این مجلس
متروک بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیه مناسب
میدانید با همدیگر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن نباهی وقت را
نیز جایز نمیدانم و صحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعه وقت
حاصلی ندارد در این مطلب تذلیث بر خطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بماندهید که ماهرکز این نسبت را درباره خودمان
قول نمیکنیم و مقصودی بجز بیان حق و فقهیدن حقیقت مطلب
نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خور میگوید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را
ملکه نموده است و در همه مواد جاری میدارد مرد تمام است
و همه نجات با او است . بهر حال قدری هم با شما صحبت
توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام
بدارید تا خدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بکنا هکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قرآن نیز استنباط میشود و شخص نگاهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد . و چون مسیح نگاهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است و در ﴿ میزان الحق ﴾ مانیز بیان این مطلب شده است و همین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشرنا چار مصدر خطا و گناه تواند شد . و نجات دهنده جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده و هیچ قوتی در آنها میدانکرده ام زیرا که حال انجیل و تغییرها و تحریفات او را اصلاً و ترجمه شمام میدانید و ما هم میدانیم و چنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ معمول بودن انجیل و تحریفات آن را بدرجه وضوح رسانیده باشد . و گذشته از این سخن لا اقل اکنون را معمول الحال خواهد بود . خصوصاً که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریه میتونید دلیل یساورید . علاوه بر این از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بکنا هکاری میکند . و همین سخنان متناقض است که دلیل بر معمولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

از کجای انجیل بر نگاهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطر نمی آید باینکه مکرراً انجیلیها و نامه ها و رساله های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل در مواضع چند نیز آورده اند . در باب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعبد میکردند عیسی نیز چون نعمید یافته و نماز کرد آسمان کشاده

شد . و در آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد و شاگردان را نماز آموخت . و گویا تلمیعی عیسویان در نماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اگر چه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امرزاید و محدث دانسته اید و اکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . و چون در نزد ما وجهه عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد و نماز همان است که در انجیل است و امر وز شمامه آنرا معتبری ندانید اکنون به بندیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمه الله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تو مقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امر وزه ما را در امر وزه . گناهان ما را به بخشای چنانکه ما گناه کنندگان برخود را می بخشاییم . ما را داخل اغوا و گمراهی نکن . تا آنکه ما را از شیر بر رهایی دهی . چون ملکوت و قدرت و عزت ابداتراست . آمین *

﴿ عیسوی ﴾

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

﴿ مسلم ﴾

این است که من در خصوص رعایت شیوه انصاف تأکید دارم شما میگویید انصاف با ما هست لکن اگر از انصاف پرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه در فصل ششم منی نماز را بیان کرد و بتأکید امر باقامه آن نمود البته خود عامل بر آن بود و حاشا از عیسی که عالم غیر عامل باشد *

﴿ عیسوی ﴾

راست است از جناب مسیحی باقتضای بشریت و حکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است . روزی گرفت و نماز کرد که رسنه میشد سیر میکردید میخوایید بیدار میشد مجده بخدای مینمود و معجز می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن منی که ذوالنون پیغمبر است

مجزری بر من داده نشد . و گاهی عاجز و درمانده میکردید هم چنانکه
 یهودان انقدر آزار هادر حق او کردند و همه تحمل کرد و قدرت
 خود را ظاهر ننمود . و مانند این کارها که معین است از او بدید
 و شنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب و عظیم و جنبه
 ملکوتیت و الهیت او هویدا و غالب است . و فی الواقع کار مسیح
 سری است از اسرار الهه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت
 دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم و تصدیق و تکذیب آراء میکنم
 و از روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید و رفع این مناقضات را نمیتوانید بکنید
 چرا مراجعت بمسلمان نمی نمایید . که هم توحید و خدا شناسی را
 برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان سالیستی نشینده
 باشید . و هم نبوت و بیانات اطوار آترا و هم ربوبیت و ستمبری
 عسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید و همچنین
 تفسیر انجیل و سایر کتب کتاب یعنی انجیل را و تعین صحیح و سقیم
 از آنها برای بیث قاعده کلمه . و هکذا جمله اطوار دین و حقیقت کار
 و علل و اسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان در روی
 زمین با قضای مقامات خلقیه انداخت . و مناقضات اعمال و اقوال
 ابتدا و اویا و سر کلمه الله و سر کلیم الله و سر روح الله و سر ذات الله
 و هر چه از معقول و منقول در امر دین و خدای رستی تصور توان کرد .
 جمله آنها را علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند و مشروح
 دارند و کشف کنند و شما را بشرط ایمان و تقوی از علم یقین بعین الیقین
 و از آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح و خدای مسیح از شما خشنود
 شوند . دلهای شما از تنگی باز رهد . چشم شما بینا گردد .
 گوش شما شنوا شود . مهر از دل شما برداشته شود . و مهر و محبت
 حقیقه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنائی که انس بر شنیدن آنها گرفته نکن بادل پاک تدبر نمای و انصاف بد، و اگر شکی و اشتباهی داری فهمیدن و تحقیق آنرا بتعدد جایز مدار که عناد و تعصب از شیطان است و هیچ شکی در امر دین با تعدد زایل نکردد *

﴿ میزان الموازن ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اگر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برای خود را برای روز جزا آماده دار و بدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیه سوالات که در میان داشتیم گفتگو کنیم و کیفیت اقرار انبیا بر کاهکاری خود شانرا بمیزان الموازن محمول داریم . شما یعنی پروتستانها گفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام بمجزات نیاورد و در قرآن نیز نفی از وقوع مجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . در اینصورت اگر مثل این سخن را یهودان بشما

گویند . که عیسی مجزات نیآورد و با وجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اگر چه وقوع ندارد اگر باشد نیز دلیل بر مجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا در همه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند و عیسی بقول شما کشته شد و بعد از سه روز از قبر با آسمان رفت از انقره پس در حیات خود هیچ مجزه از او ظاهر نشده است و احادیث شما که عبارت از انجیلها و نامه ها است معتبر نیستند . در اینصورت شما در جواب چه میگویید باینکه در قرآن آیتی در نفی صدور مجزات بعمبری نیست و شما از آیات تفهیمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازن تحقیق آرا در جواب میزان الحقی کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میگویید *

﴿ عیسوی ﴾

شمار امی خواهید بزور رکاب بکشید . من میخواهم شما را هدایت براه نجات کنم و راستکاری و حیات ابدی را بشما نشان دهم . حال شما را باسلام دعوت میکنید . و پس از همه تفصیلات سخنان یهود را که بساجت و عناد و جعود و بی ادراکی آنها آشکار است در مقام

اعتراض بر عیسویان می آید ! *
 در قرآن خودتان نمیخوانید ﴿ ليجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود ﴾ سخن آنگونه دشمنان متغذ را در مقابل کسی که از روی برادری سخن میگوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینگونه جوابها از مرد دخر دمنده شایسته نیست . بسخن باید نگاه کرد نه بگوینده و جواب سخن را باید گفت نه بشنوه جاهلان اعتراض بر شخص گوینده در خارج از مطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی و فریبی ولاغری ﴾
 ﴿ انظرا لی ما قال ولا تنظرا لی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن را خوش ندارم خود شما هر چه میگوید بیآورید اگر جواب آرتواند، تم خواهم گفت و اگر نتوانم اعتراف میکنم و مدعی این هم نیستم که من همه چیزی را در دنیا میدانم و مانند این ادعای امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما گویا با همه بلندی خیال که در خود میگوید نمیتوانید از تعصب و غضب شخصانته بگذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این یکی رانیز علاوه بر مقاله نمای که آیاتمان میگوید مهاجرات پیغمبر شمار اینجیز زوجات و اصحاب او کسی دیگر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مگر شما در مقام انصاف انکار این کار را نتوانید کرد مگر از روی حقیقت غیر این را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

کرفتم که این مطلب چنان است که میکوبی فقط از شما میپرسم که اگر یهودان و مخالفان با شما در حق مریم و کفتهای او در خصوص پسر پاك خود . و همچنین در بکر بودن او و عصمتی که در او میدانید . و خبرها و شهادتهای حواریان یا خواص اصحاب او و مانند آنها را در خصوص معجزات عیسی . بشما بگویند که همه اینها که شما میگویید دروغ است و مخالف با قول صریح عیسی که گفت هیچ علامتی بر من داده نشده است . و تمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیثیت در دلهای عوام الناس جایگزین نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن و اهانتهای منسوبه بر او را اسباب مظلومیت او قرار داده و انکسار قلوب را وسیله کردند . و انجیلها و نامه ها و رساله ها از رأی و خیالات خودشان نوشتند . و از این مقوله سخنان که یهودان و غیرهم را تواند بود شمارا در جواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد و نفهمی و لجابت آنها آشکار است . و میدانید کسی که بنای کار خود را بر تعسف گذاشت هیچ مطلبی را بر او حالی نتوان کرد . و در اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسرو زاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴿ کوردل را که مغز تیره بود * هیچ حالی فهم نتوان کرد ﴾

﴿ دل گمراه پاك نتوان ساخت * سفهارا حکیم نتوان کرد ﴾ .

آنها همان کسان هستند که با وجود دانستن اخبار عیسی از توریة و باوصف مشاهده آنها همه معجزات و خوارق عادات از آئینتاب مقدس انکار او را کردند و روز بروز بر انکار و لجاج خودشان افزودند و بالاخره نیز میدانی که چها کردند *

﴿ مسلم ﴾

بدنیکوبی و لکن بیشتر نیز بشما گفتم که هر دخر دمنده سخنی را نمیکوبد

که اگر عینا آن سخن را در رد بر او بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ماجراج و عناد میورزند . و باینکه در کتب سماویه و بوسیاط اوصیای حقیقی و ایمان آورند گمان راستین عیسی و از راهبان و مقدسین عیسویه فهمیده و شنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد . و با همهٔ عجزات و کرامات و خوارق عادات او خاصه مانند قرآن مجزهٔ ثابته و باقیه که هیچ عاقل بانصافی انکار معجز بودن آرا نتواند کرد . و بعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدای در بالای سر آنها بود . ایمان بآن جناب نیاوردند و با همهٔ نخوت و غروری که داشتند عار جزیه دادن و خواری اعطای فدیه و دیگر حقارتهارا بر خود هموار نمودند و تصدیق آن پیغمبر را بر خود هموار نکردند . و اکنون چگونه میشود که ایشان گذشته از اهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که روستاها را رؤسای آنها بر ترک اعمال و ریاضات جسمانیه معناد کردند و آنها را از اعمال بازداشتند . در جواب این سخننان که بر شما وارد است چه خواهید گفت ؟ اکنون باکر شما انصافی و تدین دارید و مقصود شما مطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرفی نظر کنید و در کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعات نمایید بعدا اگر لازم شد باز صحبت خواهیم کرد . باهمدیگر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا سپردم . آدیو *

﴿ معیارزهم ﴾

دلایل حکمنی و راهین خداشناسی و قواعد توحید خدای واحد واحد و توصیف ذات پاکش بصفات کمال و تنزیه وجود حق او از هر گونه تغیر و زوال و امتناع تصور واحد بسیط الحقیقه از جهة ذات درسه طور و استلزام استعجابان و تولید و تجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر و حدوث و نقصان را . باید اهدت عقل درالد
 و ضرورت مستقیم ادراك . ما اراضی توانستد کرد بر اینکه
 ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را . بنده مخلوق و عبد مرزوق
 خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی
 و روزه میداشتی و مسجد ، منجودی و مناجات و زاری یا خدای داشتی .
 و در جاهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا بیست
 که مرا مبعوث کرد . بل ابتدا نسبت پدری را بشما داد که خدا را پدر
 گفتن هرگز روان نبود ﴿ و آنچه از این گونه مقولات انجیلیان آورده اند
 از سهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندگان بعد از عیسی ناشی شد
 و از ترجمه هایی است که تغیر دادند و اگر انجیل اصل را پیدا کنیم
 خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴿ و با همه
 عبودیت و خضوع و خشوع که آنحضرت را بود مظهر ربوبیت
 خدا و آینه جلال و جمال الهی بود و این معنی در جمله خاصان خدای
 و مقرران احدیت بر حسب درجات ایشان جاری و ظاهر است *

﴿ العبودیة جوهره کنهها الربویة ﴾

عیسی روح الله کلمه خدا بود و هست و در نزد خدا بود و هست . ولی آن
 کلمه خدا نبود و نیست و نتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه
 نفس متکلم باشد . بل اگر حقیقت کار را بفهمیم ممکن نیست متکلم
 نیز ذات زید باشد بعلم اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل
 و اسم غیر از مسمی است بالبداهة *

﴿ شهادة كل صفة انها غير الموصوف ﴾

﴿ وشهادة كل موصوف انه غير الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء و افعال از فعل صادر و بر آن مفرع است
 و یا از مصدر که آن نیز مفرع است از فعل . ملاحظه کن از قواعد
 صرفیه که حقیقت کار بر تو روشن گردد . از فعل تو که نَصَرَ است
 یا نَصْر در هنگام یاری کردن این فعل از تو صادر کردد و هیچ
 مدخلیتی بذات و حقیقت تو ندارد و این فعل نصرت را لا من شیء

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود . پس به این که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق کردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد . و هکذا تمامی افعال و اسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود . و خدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعدده زید که آن زید از جهة ذات متبارک از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهة تنزل ذاتی و آن وصف نیست مگر صکر یک ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور . و این مطلب را در خود آشکارا توانی دید .

﴿ وفي انفسكم افلاتبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ﴾

خدای را از آنگونه تکلم که در خود بینی تزیه کن . خدای معرا از حدود و منزله از صفات کم و کیف است . و او را زمان و مکان و جهة و رتبت امکانیه نیست . اثر صفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل كل يعمل على شاكله ﴾

کلمه خدا را حدود و اعراض نیست . و کیف و کم و صابر حدود را در آن راه نی . و چون در مقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراقی یکی از حروف آن کلمه راعبسی و دیگری راموسی و حرفی را ابراهیم نامند و آن کلمه از یکی بیشتر نیست . و بر حسب ظهورات و تطورات در مقامات و مراتب او را اسماء و القاب پیدا گردد و کثرت حاصل کند . و بجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند . تا آنکه نادانان را دانش آموزند و آن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه از آن نقطه نوشته شد . و آن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع و ایجاد الهی از دوات رحمت کلمه و فیض ابدی خود برداشته و نام آرا

نقطه علم نهاد . و جهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *

﴿ العلم نقطة کثرها الجاهلون ﴾

﴿ علم ﴾ دادستن خدای و شناسایی او و دانستن صنع و آثار و دانستن اسمی

و صفات او و دانستن اطوار حلق و مخلوقات او همان ﴿ نقطه ﴾ است .

که جهل جاهلان و اقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب

تکثیر آن نقطه شد . و از آن نقطه در سلسله های طولیه و عرضیه

کتابها نوشته شد و کلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانادر ابتدای آفرینش بجزیک کلمه بیشتر چیزی نیافرید .

و آن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلمه

آن کلمه بیانش فرمودند و بلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت و بافظ غیر منطلق .

و بالشخص غیر مجسد و بالتشبيه غیر موصوف و بالمون غیر مصبوع .

و بالنصر غیر محسوس بری عن الامکنه و الحدود مبعده عن الاقطار .

محبوب عنه حس کل توهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم باحروف مصوت و قول

صوت کننده نیست . و بلفظ بنطق نیاید . و بشخص مجسد نیست .

و بتشبيه موصوف نکر دیده . و بر نیکی مصبوع و رنگین نشده است .

با چشم محسوس نیست . از مکانها و حدها بری است . و دور از جمله

اقطار . حس هر صاحب توهمی از او در حجاب است *

اینکه کیفیت در ابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای

زمانی نیست که جهان را ابتدانا دید است . همچنانکه آنها

بی پایان است و در حکمت میرهن است که ﴿ مالا آخره لا اوله ﴾

آچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم

دیروزی نیست و فیض الهی را آغاز و پایان تصور نتوان کرد .

و بالجمله اگر بخواهیم از کلمه خدای بی پایان و از کلمات تکوینیه

او تعالی که حروف طولیه آن کلمه ازلیه و آینه های نماینده جمال

الهی هستند در اینجا سخن کویم از مطلب بازمانیم باینکه ما را کیت

سخنکونی در این میدان لنگ است و زبان بیان کنک *

﴿ قل لو كان البحر مدادا اللمات ربی ﴾

﴿ انفذ البحر قبل ان تنفذ كلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود در ابتدا کلمه و آن کلمه

در نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود ﴾ عبارتست که آنرا تعریف کنندگان

از انجیلیان تعبیر دادند . و این تعبیر را دلیلی از خارج لازم نیست

زیرا که نسبت کلمه را به تکلم کفیم . و تصور نینوان چیزی را

که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد و هم عین خدا باشد

و هم غیر خدا باشد . و چنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود

باضافه است یعنی در اصل انجیل . و واضح است که آن کلمه خدا بود

. و یوحنا برای تاکید بعد از آن گفت و این یعنی کلمه خدا در نزد

خدا بود . و افظ بود نیز در اینجا یعنی هست است زیرا که آن کلمه

همواره در نزد خدا بود و هست و خواهد بود . و نزد خدا که گفته

شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . و آن کلمه اولین

مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است

که یوحنا میگوید ﴿ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد و هیچ چیزی بی

آن کلمه آفریده نشد و حیات در آن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمه

خدای حی و قیوم بود و مظهر حیات و قیومت الهیه بود ﴿ و حیات

نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴿ اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر ﴾

﴿ نور نیز در ظلمت درخشان شد و ظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی

استکبار آورد و انکار نمود و رو بیت و مظهریت و وساطت او را نپذیرفت

و موجب سریان کدورتها و شرارتهای او نادانیهها در مراتب امکانیه

همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمت مخلوقی است که با قضا و قدرت و حکمت خدای آفریده شد

و صاحب دولت و سلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای

مصالح بسیاری در مخلوقات خود و برای بیداد داشتن نور خود آنگونه

سلطنت راباو عضا فرمود . و این مطلب مفصلی است که در بیانات
 علمای اسلام از اهل حکمت و توحید بیان کرده شده است . و اگر
 اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لا اقل
 بی تحریف حاضر بودی و عیسویان بطور انصاف و بی غرضی آرامی
 خواندندی . واضح و آشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند
 اصل و ترجمه آرا . باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمه
 از عبرانی تواند بود . و آن انجیل که عیسی علیه السلام نازل کردید
 بزبان عبرانی است . که هیچ پیغمبری معنوث نکرید مگر بلسان
 قوم خود و عیسی را لسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را از راه
 مجاز انجیل گفته شود *

یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکات پنج آیت را بطوریکه
 ترجمه آنها را آوردم ذکر کرد بعد از آن رابه بیان از حالات مسیح
 میردازد . و برای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است .
 انجیل کتابی است آسمانی و مطالب او همه حکمنهای الهیه است
 و بیانات توحید و اسرار خلقت و بند و اندرز و نصیحت و شریعت
 و امثال و عبر و مانند آنها . نه اینکه روزنامه احوال حیسانی
 از پیغمبری یا مکالمات و افعال و حرکات از کسی که کتاب مذکور
 برای او در حبوه وی نازل کردید و خود معلم آن کتاب بودی و آن
 کتاب مخاطبات خدا است با پیغمبر خود . ندر و ابیات وصی آن پیغمبر
 از اطوار و احوال آن پیغمبر حال آنکه جمله انجیلهای موجوده
 از این قرار است که گفته شد . و در نزد شخص هوشمند نیز این
 مطلب آشکار است . نهایت کار این است که در میان بیانات
 احوال و اطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان
 جای رفت و بر مردم چنان گفت یا چنان کرد و واضح است
 که از سخنانی که مسیح میگفت یک لحظی از انجیل بوده است ولی سخن
 در این است که آیات آنها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند بانه *
 پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثراً احوال مترجمین و روای نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که در صورت صحت ترجمه های حاضره غیر موثق بوده اند *

❖ معیار دهم ❖

اگر چه تحریف یافتن توریه و انجیل اصلاً و ترجمهٔ مطلبی است که شخص دانشمند با انصاف اقدام بر انکار آن نمی کند و در نزد اسلامیان نیز از ضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحقیق این مطلب را عنوان کرده و بزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف و تغییر راه نیافته . و پس از آن تمامی سخنان خود را بر این اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وجه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق و جدید عیسویان را سخن معتبر و معمولی نیست و اختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل و طوایف یهود و نصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن را غیر معتبر دانسته اند * و بعض دیگر بعکس آنها گفته اند . و نیز در حق مؤلفین و جمع کنندگان کتب عهد عتیق و جدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست و اکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم و مرعوم را فائده از آن ملحوظ نیست . و هر گاه تنها امر ترجمه و غرضهایی را که در امر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بر کتب و صحف آسمانی آورده اند . و کسانی که از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کما هو بیان کند و بناچار تفسیر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان
و صاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این
مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *

حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد و متقدمین حکما از ایشان
اخذ و تلقی کردند و چون منفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین
و رواقین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقه حکمت
خودشان را استقلال داده بصاحبان و صحبهمراجعت نکردند ﴾
بسی چیزها از فهم خودشان درک نمودند که بقواعد وحی الهی
جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلمت مذکوره
و بجهت اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان
یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بسا شد که هر لفظی را جداگانه
ترجمه کردند و خطا نمودند زیرا که معنی در بعضی الفاظ از مجموع
حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخوای
ترجمه کنی و بگوئی قسم یعنی یمین است و بخور یعنی کل معنی غلط
خواهد شد زیرا که مراد احلف بود و تو گفتی کل الیمین یمین را
بخور که این ترجمه از فارسی عبری باین حال افتاد (انتهی) *

به بیند حال توریة را در خصوص تاریخ خلقت که در میان ترجمه ها
چه قدر اختلافات پیدا کرده با آنکه عدد سال آنقدرها جای غلط
و استنباه نیست و با اینکه این مطلب کار دین و مذهب نبود و غرضی
برای تحریف در آن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را
همان معمول و محرف بودن کتب مذکوره بدانیم *

در نسخه های عبرانی و یونانی و سریانی توریة را اختلافات
چنان است که ذیلانموده آید *

یهودان از خلقت آدم تا ظهور اسلام را ﴿ ۴۳۸۲ ﴾ سال
گفتند *

جمعی از کاتولیک ﴿ ۶۷۲۶ ﴾ سال گفتند *

کرودرومیان ﴿ ۶۱۴۱ ﴾ سال گفتند *

و در نزد بعضی ❖ ۶۲۱۶ ❖ سال معین گردیده و غیر اینها نیز اقوال در این باب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انگلیس ❖ چنبرس ❖ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ۱۲۸۵ احد علمی افندی بزکی ترجمه ~~کرد~~ نوشته است . که چون بعضی از ملتها که توریبه را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند و در ترجمه های قدیمی آنها تارخهای مختلف نوشته شده است علی هدامت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریبه که در دست است تعیین نمی توان کرد و اطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

و در بعضی از کتب تواریخ و غیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخه عبرانی ❖ ۱۶۵۶ ❖ سال معین میشود *

در نسخه یونانیان ❖ ۲۲۶۲ ❖ سال است *

و در نسخه سامریان ❖ ۱۳۰۷ ❖ سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنان است *

که در نسخه عبرانی ❖ ۵۲۹۲ ❖ سال است *

و در نسخه یونانی ❖ ۱۰۷۲ ❖ سال است *

و در نسخه سامریان ❖ ۰۹۴۲ ❖ سال است *

و الحاصل اگر بشوایم از اینگونه اختلافها و دیگر دلائل وقوع تعزیف را در کتب مزبوره بیکان بیکان پیاوریم کتاب بزرگی باید بنویسیم و مرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تعصیل و تطویل مانده است *

در ماخذ جمع و تألیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب و تاریخ نویسندگان است ❖ جامع المز ❖ نام که از علمای کاتولیک است در کتاب خود که در سنه ۱۸۴۲ ❖

طبع شده است مینویسد که نسخه‌های توریه و سایر نسخه‌های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پایمال شد بعد از آن هر چند بتوسط عزرا روایات صحیحه کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثه انبوکس پایمال گردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام بر من بیان کرد و کتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه‌های انجیل سخن بیاوریم تا میزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه‌های اهل کتاب و اهل علم و مفسرین آنها ادعا کرده است که همه کتابهای عتیقه و جدید صحیح است و به جمع و جهی محرف نگردیده است و مقصودش از این سخن آشکارا است . و کره خود اختلافات و سخنی را که محققان مفسرین و علمای عیسویه در وقوع هر گونه فساد در کتب مذکوره گفته اند بهتر از من و شما میداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل و کتب توریه را محرف میداند چنانکه در جلد دوم از تفسیر خود نوشته است . و در اینجا فقط یک فقره را برای نمونه بیاوریم تا جواب میزان پروتستانی را که مگوید تحریف را جهتی نبود که اقدام بر آن کنند معلوم کنی * *

در فصل یازدهم انجیل منسوب بمتی مینویسد که عیسی شروع بکفتار در حق یسعی کرد و میرساند سخن را بد آنجا که گفت . یسعی از یغمبری نیز بزرگتر است زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است ﴿ یعنی در کتاب ملاحظیا ﴾ که ﴿ اینک من رسول خود را در پیشرو تو خواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند ﴾ حقا بشما مگویم که در میان زادگان از زنان بزرگتر از یسعی نمید گننده ظاهر نگردید اما در مادکوت آسمانها کوچکترین انسان از او بزرگترند تا نکه گوید اگر او را قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد * در نسخه عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاحظیا نقل کرده است و اثبات اخبار او را کرده است چنان است که ﴿ اینک من رسول خود را میفرستم تاراه مراست کند ﴾

✽ هورن ✽ مذکور در اینجا مینویسد که در نسخه قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریه اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و او را تمجید نمود بطوری که اگر لفظ را مأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت در میان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد و عیسی نیز در جزو زادگانست و از آن طرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند . این است که عبارت توریه را محرفا بعیسی نسبت میدهند و چنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خداست آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمه عیسی است . اگر چه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل و اسباب آن است *

عبارت مذکور را که در کتاب ملاخیاست و در انجیل متی از قول عیسی با استسهل آورد در بعضی از نسخه های قدیمه عبرانیه بخوی است که گفته شد یعنی لفظ ✽ در پیسر و تو ✽ نیست و در ترجمه دیگر از توریه و کتب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیزی در سنه ✽ ۱۸۲۷ ✽ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ✽ ۳ ✽ ملاخیا که در صفحه ✽ ۹۸۳ ✽ است چنین آورده است *

✽ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و در حضور من راه را راست کند ✽ این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور در یکجا ترجمه و طبع کرده اند *

بس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را بر ما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت مغایر باصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میگوید در میان زارگان از زنان
برزگتر از یحیی کسی ظاهر نشد و خود از او نمید مگیرد و میخواند
اورا خدا و بسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که در جاهای دیگر از انجیلها یحیی نسبت میدهند که در حق
عیسی گفت بعد از من خواهد آمد آن کسی که پیش از من آفریده شد
ولکن در اینکه جمله این سخنها را دستکاری کرده اند حرفی نیست *
اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی
در حق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد
شده است و نمیتوانند بعیسی تاویل کنند زیرا که بقول آنها عیسی
آفریده نشده است بل آفریننده است و اگر بشریت او را گویند آنهم
که قطع نظر از ملکوتی او حسی بود از اغذیه و از عناصر چهارگانه
که طفل بود و باغذیه بزرگ شد و با اعتقاد مسیحیان مصلوب و مقتول
گردید و بقوت و تبعیت ملکوتی آن جسم پاک از قبر رخواست
و بزود خدایت . که تفصیل این مطلب را در ضمن بشارات از انجیل
خواهیم آورد *

والحاصل از همین یک فقره که جزئی تحریفی است از تحریفات آنها
حقیقت حال بر توروشن خواهد شد *

ولی این نکته را هم داشته باش که عیسی از آمدن ایلیا خبر داد
و چنان گفت که اگر ایمان بیاورد یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد
و چون در ترجمه این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم
در معنی آن گفت که کارهای او از ایلیایی است که خواهد آمد .
و اینگونه جلیات را در جای دیگر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دوم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾
در خاتمه کلام منام ادراک برادران روحانی را عطر ناله کنم *
﴿ لیكون ختامه مسكاوفي ذلك فليتنافس المتنافسون ﴾

در میزان چهارم از انجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان
عیسی علیه السلام بنی اسرئیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وا ایلیا و یسمری عظیم الشان که معلوم و معهود در میان خودشان بوده است و از این عبارت که عیسی گفت ﴿ بحی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که او فی الحقیقه ایلیا بود اگر چه من حیث المظهریه ایلیا بود . چنانکه در مثالهای توحید آوردم و از دلایل دیگر نیز مبرهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت بر او میداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

در انجیل آورده اند که عیسی علیه السلام را وقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تار یک شد و در آخرین هنگام عیسی با آواز بلندندت کرد که ﴿ الیا الیالما صبختانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است و در متی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرا مرا ترک نمودی ﴾ کسانی که در آنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میگوید دیگران گفتند باشد تا به بنیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . و عیسی بار دیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

از این سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که در ماندگان را اغاثت میکردی و یاری میدودی و این همان ایلیاست که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سرا و مع محمد جهرًا ﴾

در این میزان بر صاحبان بصیرت و ادراک رحمان اختیار کردن دینی از میان ادیان ثلثه و کتب سه گانه و چگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفه یهودان و عیسویان است فی الجمله آشکار گردید و تمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگر منصفانه به بیضم مؤلف میزان رویتسانی سخنان خود را بمعالضات آورد و من بالطبع از سخن گفتن بامر د غیر منصف سخت رنجانم که هیچ چیزی در طبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیقت مطلب را میداند و مع ذلك در هنگام محاصره سخن خواهد بغلط اندازی سخن گوید . فرض امیداند که در میان

طوایف یهود و نصاری و در میان افراد علما و مفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق در حق انجیل چه قدرها اختلافات هست و میداند که کلا او بعضاً از آنها را جمعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند و کتابها نوشته اند . و مع هذا مینویسد که توریة و انجیل هرگز تغییر نیافته است و سهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحه ۴۵ ✽ ✽ کتابش بعد از ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه بر غیر آنها تواند بود استدلال میکند بر عدم تحریف توریة باینکه ✽ ✽ دیگر آنکه خدا یهودان ناکیداً امر و حکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافه و کم نمایند چنانکه در آیه سی و دوم از فصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان مرتباً متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات و حروفات هر یک از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادیکه و حرفی افراط و تفریط گردد ✽ ✽ *

کاش که مؤلف حاضر بودی و این سخن را بمشافهت بمیان آوردی و من یکان یکان اختلافات و زیادتها و نقصانهای نسخهای کتب عهد عتیق را برای اومی شمردم . و سخن خود را که در حق مغالطه او کفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای در خصوص تاریخ و غیره آوردم . و آنهمه نفاونها برای اثبات مطلب یقیناً کافی است *

از خدای در خواست می کنم که مرا و جمله حق جویان را از صفات بی انصافی و حق نشناسی نکاهداری فرماید نمیدانم تا کید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود و یادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده و بشارت او را داد . و عجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف و کلمه بکلمه حفظ کردند و مخالفت امر خدا و کلیم را نمودند . ولی مانند عیسی کلمه الله

ناطقه را انکار آوردند و تمرد از امر الهی جستند *
 راستی عجب دلیلی برای عدم تعریف توریة و مانند آن پیدا کرده اند
 که چون خدا به یهودیها امر ~~ک~~ کرده بود که دقت و مراقبت
 در حفظ و عدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
 امر خدا را کرده باشند *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه مالک الملک والملكوت ﴾

﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصه بص
انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ و تغییر احکام
در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام و مانند آن آورده اند *
* و این میزان نیز مستعمل برده معیار است *

﴿ معیار نخستین ﴾

سخنان مؤلف را در خصوص اثبات صحت توریة و انجیل
موجوده و مانند آنها وعدم وقوع تحریف و نسخ در آنها را
در کتاب میزان الحق او از صفحه چهاردهم تا صفحه پنجاه و دویم
توانیم دید و از متن عبارات او پایه سخنان او را توانیم فهمید *
در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة و انجیل آورد که هیچ
صاحب ادراکی در مقام استدلال با خصمی خود در ارضی نتواند کرد
بر اینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای او نیست در کتابی
بیاورد که آن کتاب بدست هوشیارترین ملتها در امر دین
خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف
در اثبات صحت کتب سماویة موجوده آورد و بعضی از آیات را نیز
تماماً درج نکرد ﴾ در اینجا ذکر کنیم و حکم دلالت آنها بر مطلب
صاحب کتاب حواله باهل ادراک و انصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سوره الشوری ﴾

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ولولا كلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لفضى بينهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه مريب * فذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من كتاب وامرت لاعدل بينكم الله ربنا وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لا حجة بيننا وبينكم الله يجمع بيننا والبد المصير *

﴿ آیت دومین از سوره عنکبوت ﴾

ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم وقولوا آمانا بالذي انزل الينا وانزل اليكم والهناء والهناء واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین از سوره مائده ﴾

اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را از آیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب در قرآن مجید یهود و نصاری است کتابهایی که بر آنها نازل گردید بشهادت قرآن شریف توریة و انجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریه والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة و انجیل که در نزد یهودان و عیسویان است کلام خدا و وحی الهی است و تحریف و تغیر نیز در آنها واقع نشده است . و چون در این انجیل جمله سخنان و معتقادات ما موافق تفاسیر و تأویلات ما موجود است لهذا انجیلیان در راه صواب هستند . و آنچه اسلامیان از روی بهتان و افتزاد محرف بودن بالعیاذ بالله در معمولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است و دعوی است که دلیلی بر آن ندارند *

سخنی است رنگین و استدلالی است شیرین . هر گاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین برو تستو کرده اند در محکمه عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . ناز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا در آن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد بازخواست نشوند و در میان ملتها رسوا نکرندند . آفرین بر ادراک شما آفرین بر سخندانی شما و الحاصل کویا مؤلف را در مورد سخنکوی اشتباه شده است *

میتوان گفت که دور نیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است و عدم دلالت آیات قرآنی را بر مطلب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بچاره کراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند و علی التدریج اسباب یکی بودن که در جهان فراهم آید این است که استدلالی از قرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب داشته باشد و خواه نداشته باشد . همیتمقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریه و انجیل را تصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد *

ای مؤلف که نام تو را مقصود ندارم کتب مقدسه از خدا است و الهام نغذا است و کلام خدا است چه مدخلیت و کدام مناسبت را تو و انجیل محرف تو و انجیل مغیر تو تواند داشت . اگر از قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پیش از این توریه و انجیل برای هدایت مردم نازل کرد بد لکن کدامین انجیل و توریه است که بدانگونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض ﴾

انصاف از تو میخواهم که آیامر داگاه با ادراک تواند گفت که این توریه و انجیل حاضر کلام خدا و وحی خدا است . اگر انصاف دهی و از عیسی و خدای عیسی شرم آوری خواهی گفتنی *

مگر خود نمیدانی که بسر نسخه های توریه چها آمد و در دست قشون بخت نصر باجمال شد بعدا ازان عز را بعضی از آنها را و روایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حاشیه اندیکوس تباہ شد . مکر مأخذ انجیل‌های چهار گانه و یادلهایی را که مترجمین و اهل نأویل بسر آنها آوردند دانید . مکر تصحیحات متعدده آنها را ندانستید *

مکر معنی وحی و الهام الهی را در نیافتند . انجیل اگر بهیسی نازل شد عبراتی است و آنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که * انکلون * را معنی چنان است و مقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور شمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار او موجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال و کارهای او است نازمانی که با اعتقاد شما مصوب گردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحہ حواریان در انجیل مانند احادیث اسلامیان توند بودند نه کلام و الهام خاص خدای . مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام ناسیسی و آنچه از این ن بانصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شده بر عیسی چنانکه این سخن در حق اصحاب و ایمان آورندگان بر شمبر مایز جار بست . مکر نمیدانید که انجیل متی را او خودم به برائی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بهیسی آوردند داد و از آن انجیل اکنون خبری در میان نیست و صاحب ترجمه یونانی آن را تاکنون معلوم نکرده اند که کیست و حال او چیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها و در تعیین ترجمان و اختلاف اهل ترجمه های آنها در میان فرقه ها و طوایف عیسویهاست * از احوال و اقوال فرقه های عیسویه و اختلافات آنها در خصوص حواریان و مؤلفان انجیل و سخنان ایشان در وقوع تحریفات و ظهور اختلاف عبارات در توریة و انجیل که از سی هزار تا یکصد و پنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها و ترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مکر آگاه نیستی ؟ *

فرقه ایون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشنید * که اورا نسبت بار تداد دادند و همان انجیل متی را معتبر دانستند و از کتب عهد عتیق تنها توریه را مسلم داشتند و همان متی را نیز بغیر انجیلی که در دست شماست روایت کردند که گذشته از اختلافات دیگر با اول و دوم انجیل شما در نسخه آنها موجود نیست *

مکر از فرقه مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند و آنها نیز جمله فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجز انجیل لوقا و ده رساله از پولوس را که صحیح انکاشند و جمله کتب عهد عتیق و جدید را انکار کرده محرف دانستند و مع هذا انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است . مکر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمه عیسویه شمرده بودند و اکثر آنها اکنون متروک است آگاهی نیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کند . و هر کس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جمله فساد و تباهی در حال کتب و رسائل موجوده در دست یهود و نصاری حاصل تواند کرد . و مدار در بیان زمینه مطلب برای هو شمندان خدا شناس همینقدرها در این مقام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دوم ﴾

میزان پروتستانی در صفحه چهارم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم و چند نسخه از آنها را تعداد کرد و گفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین در چهار صد و پنجاه سال و چهار صد سال و سیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما و انگلتره و پترسبورغ موجود است و غیر از آنها آنچنان نسخه ها در دست مسیحیان

بسیار هستند . و بس از آن دعوی کرد مطابق همه آنها را با کتی
که الآن در دست دارند *

این يك سخن مؤلف را در خصوص کتب مقدسه بهیاری بصیرت بهیاری
آوردیم و دانستیم که سخنی است بغایت سقیم و مطایبی است در خارج
از محل نزاع *

❖ اولاً ❖ اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است .
این سخن را بطلان محتاج برهان و بینه نیست بعلت اینکه عیسی
علیه السلام را لغت عبرانی بود و انجیل آسمانی نیز زبان او
و بنی اسرائیل که انجیل بر آنها مبعوث گردید خواهد بود . و انجیل
متی که او خود نوشت با اعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود .
و کاتبان لیکها انجیلهای یونانی را غیر معتبر دانسته ترجمه صحیحه را بزبان
لاتین گویند *

❖ ثانیاً ❖ اینکه مؤلف احوال سیصد ساله انجیلها را هیچ نکفت
و اصل نسخه ها را که متی و لوقا و مرقس و یوحنا نوشتند معلوم
نداشت که در کجا است و در کدام کلیسیا مانده اند . و دلیل و برهانی
در مطابق بودن آن انجیلهای قدیمه با نسخه های اصلیه نیارده باینکه
خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تا آنکه قدیمی بودن آنها
بکار آید و نیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر او است *

❖ ثالثاً ❖ با وجود مسیحیان و دعوت کنندگان دروغ کوی
و تحریف کنندگان که بعد از عیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق بر این
مطلب است آیا دیگر میتوان گفت که انجیلها در حالت اصلیه باقی ماندند
و حال آنکه اقل سیصد سال فاصله مابین عیسی و يك نسخه
زبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است و حقیقت
حال در آن نیز نامعلوم است *

❖ رابعاً ❖ مطابق بودن این انجیلها را مؤلف ادعا کرد حال آنکه
این دعوی خود برهان بر کذب و بطلان آنست . کی وجه وقت
و در کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند و دانستند که هیچ اختلافی در میان خود آنها و آنها را با این آنچه آنها کذبها و السنه مختلفه ترجمه کرده اند پیدا نیست . باینکه همین آنچه ایها حاضره نیز چه قدرها اختلاف با هم دیگر دارند اس شک نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند بدرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریه و آنچه میل واضح و آشکار است و اگر بخوایم تعریفات و اختلافات غیر محدوده آنها را بیکار بیکار بشماریم گذشته از اینکه اصل و مأخذ آن کتب معلوم نیست . و متن عبارات آنها دلیل بر معمول و غیر معتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرگی جدا گانه باید بنویسیم *

اکنون قدری از حال توریه و سخنان نالایق او را که نسبت بانبیا آورده و خود ساختگی خود را آشکار کرد در اینجا برای نمونه پیاوریم . اگر چه بیانات گذشته در اثبات مطلب قویا کافی است . و در این باب معیاری جدا گانه بخوانیم *

❖ معیار سیم ❖

❖ در فصل نوزدهم سفر تکوین محاققات از توریه است ❖
 دختر بزرگ یعنی دختر لوط علیه السلام ❖ بدختر کوچک گفت پدر ما پر شده است و در شهر نیز مردی نیست که بعبادت همه جای ما ما جمع شود بیاید خود را شراب بنوشانیم و با او بنوشانیم و از او اولاد بیآوریم . آنشب را شراب بوی نوشیدند و دختر بزرگ نزد او رفته با او خوابید و او نفهمید چه کرد و ندانسته با دختر خوابید . فردای آنروز دختر بزرگ بکوچک گفت اینک من شب دوشین با پدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم و تو با او بنوشانیم و از پدرمان اولاد بیآوریم . آنشب را نیز شراب به پدرمان نوشیدند و دختر کوچک برخاسته با او خوابید او هم نفهمید که خوابید و ندانست چه کرد .

وهر دود دختر لوط از پدر خودشان بارور شدند بزری بسری آوردونام
 اورا مواب گذاشت و پدر موایبان اکنون او است . کوچکی
 نیز بسری زایید نام آنرا بن عمی گذاشت کنون پدر عمایبان
 او است انتهی *

در سفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوک ثانی نیز نامیده
 میشود و خلاصه از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *
 داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیک زن بسیار خوش صورتی
 افتاد و فرستاد و از او جو یا شد گفتند زن او ریاست کس فرستاد
 و او را آورد و با او خوابید و زن بارور شد و شوهر او را خواسته .
 تا آنکه میگوید نامه نوشته بدست او ریاداد و بزاد بواب فرستاد
 و در آن نامه نوشته بود او را یا را هنگام جنگ بسیار شدید پیش
 بینداز تا آنکه کشته شود و چنان کرد او او را در جنگ کشته شد *
 در سفر ملوک ثالث که ملوک اول نیز نامیده میشود نیز در فصل
 یازدهم است که هم بطور خلاصه در اینجا بیآوریم که سخن
 بردراز نکشد *

سایمان علیه السلام غیر از دختر فرعون زنهای چند را دوست داشت .
 از موایبان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حیثیان . از کسانی که خدای
 بینی اسرائیل گفته بود که با آنها از دواج نکنید زیرا که دلهای شمارا
 مایل بخدایان خودشان کنند . سایمان بعلت محبت با آنها که هزار زن
 از خاصه و متعه و کنیز از آنها داشت در حالت بیبری دل او را مایل
 بخدایان بیکانه کردند و دل او که با خدا پاک نبود . برخلاف نوح
 پدرش داؤد شد و بیرو خدا ایان صید و نیان گردید *

بعد از این سخنان نالایق بسیار در حق سلیمان علیه السلام آورده است
 که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب
 کرده است *

به بینید حال توریتی را که میگویند کلام الهی است و وحی والهام
 خدا است . از بجای توریة بیآورم که بوی الهامی را بی شائبه

تغییر بتوانی از آن استشمام کنی *
 از ضیافت‌های خدا خبندارید که در چند جا خدا مهمان‌ها میکند
 ز دانیبای آید صعود و نزول مینماید و بچشم ایشان مرتی میشود
 سفیرهای خود را فریب میدهد العیاذ بالله تعالی من هذه الالهامات *
 افسوس بر چنان میزان الحقی باد که با همه این احوال میگوید يك كلمه و يك
 حرف در توریة و انجیل تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان واقع نشد .
 ودلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل
 و عیسی در انجیل بنا کید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ و نگاه داری
 کنند و زیاد و کم نمایند . حال آنکه همان امر خدا و مسیح با آنها
 دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *

برهان دیگر نیز از قرآن آورد که خدا توریة و انجیل را نازل
 کرده است . پس از اینقرار بنده کتابی تألیف کنم و نام آنرا انجیل و یا توریة
 بگذارم و بگویم خدا این کتاب را در قرآن خبر داد زیرا که نام آن انجیل است *
 و الحاصل اگر بچشم انصاف و دل بی آلابس بستم بگری حقیقت
 حال را خواهی دید . و تصدیق مرا خواهی کرد . و اگر
 انصاف نکنی و ستم بر خود بیآوری حرجی بر من نیست و جرمی
 بر من نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را در حق توریة و انجیل خواندی البته آیات
 تحریف را نیز خوانده و دانسته . از تو انصاف میخواهم که آیا این
 قرآن در بدو اسلام این سخنان را در ملاء یهود و نصاری و بمواجهت
 انجیل و بزرگان آنها بطور طعن و تعرض نیاورد . و آیا آنها اهل
 لسان نبودند ❖ اولاً ❖ از قرآن نمی شنیدند که بدروع کویان لغت
 میکند و خود بدروع نسبت تحریف و تغییر را به یهود و نصاری
 میدهد ❖ ثانیاً ❖ این دو سخن متناقض را از او نمی دیدند که در یکی
 تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند و در جای دیگر آنها را
 محرف می شمارد آیا بزرگان یهود و نصاری با همه کبر و نخوتی که در نهاد
 اعراب بود و از بی بهانه برای الزام قرآن و صاحب آن نیز بودند کنت

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ و افترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی و چرا سخنان متناقض میکویی با آنکه خود در قرآن گفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله على الكاذبين ﴾

چه آسانتر از این بودی که این سخن را بگویند و مانند نصاری نجران نشوند که در مقام محاصره و مباحله بودند. و بس از آنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت و خواری جزیه و فدا را بر خود گرفتند *

اگر گوئیم از ترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه و آشکارا این سخن را بگویند ﴿ با آنکه آن مقام جای شمشیر و مقاله نبود بل هنگام محادله با سخن و نفرین و مباحله بود و هنوز اسلام را قهر و غلبه با درجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف بیغمبر را گرفته و هرگونه اعتراض را با آنحضرت میکردند ﴿ پس چرا در خفا و پنهانی این سخنان خود را بزبانها نینداختند و فریاد نکردند که دروغ بیغمبر در اطراف جهان منتشر و شایع شود . و شکی در این نیست که اگر سخنی از اینقبوله میان میاورند مشهور و معروف میشد و همه کس می شنیدند . همچنانکه بسیاری از محاورات و مجادلات علما و بزرگان نصاری و یهود و سایر ملل و ادیان با بیغمبر و جانشینان آنحضرت در کتب تواریخ ثبت و ضبط گردید *

حتی در دو لفظی از قرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء و بکار عربی و فصیح نیست و آنحضرت شهادت پیرمردی از عرب که او را بمجلس خواستند و مکررا او را امر بقعود و قیام فرمودند آن شیخ گفت استهزائی و انا شیخ بکار . بس اعتراض کنندگان شرمسار شدند و این سخن در جهان منتشر گردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کاتبها از قرآن آوردی نمی شنیدند و نمی فهمیدند که میفرماید اعراض از حق نکردند و اختلاف و تفرقه از راه خدای نبیستند مگر بعد از آنکه دانستند راه خدای را ﴿ و جمحد و ابها و استیفتها انفسهم ﴿ و فرمود دیگر حجتی میان ما و شما باقی نماند

و حجت بر شما تمام شد و حق از باطل تمیز یافت بطلان شما و انکار و عناد شما آشکارا گردید . حال حکم ما و شما با خدا است و او بهترین حکم کندگانست . یعنی در روز جزا اقامت حجت و ایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم و عناد و بیجاغ شما را هویدا نمایم و خدای حکم کند *

﴿ و هو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج و اظهار بینات و نسبت تعدد و انکار بر آنها بعد از علم و آگاهی از حقیقت بیغیر . عجب است که هیچ نکفتند و با آلهمه نخوت و غرور بر روی بزرگواری خودشان نیاوردند که یا محمدی ما بعد از علم بر حقیقت دین تو و ظهور حجج و بینات از تو انکار و عناد کردیم . چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی . و بجهت این سکوت عار جزیه و مسذلت مقهوریت را بر خود گرفتند *

اکنون اگر تو نیز عناد جاهلیت را که در آن زمان شایع بوده است و در این زمان لباس دیگر پوشیده است از خود دور کنی . خواهی دانست که این انجیل و توریة کلام خدا و وحی الهی نتواند بود . اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند و بی مأخذ بودن کتابها و وقوع هرگونه تباهی و تحریف را در آنها و بنسارات ظهور آنحضرت را که بواسطه اوصیای حقۀ عیسی با آنها رسیده بود بجهت نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند و مجال برد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند و همان سکوت ایشان از اعتراض و نحواستن برهان از او محکم دلیلی است بر آگاهی آنها از حقیقت کار و حقیقت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل و توریة نیاورد سهلاست که محرف بودن آنها را بجهت چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن و قرآنیان نصاری و یهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود و از اینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیقی بجز از یکی نبود و اینهمه فرقه های کونا کون
که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیقی و دیگران را درگمراهی دانند
بجملگی خودشان را عیسوی نامند *

پروستان دیروزی بجز خود در دنیا عیسوی حقیقی نمی شناسد .
کاتولیک پروستان را اهل بدعت می شمارد . ارمنی لاتین را بد
میداند . یغوبی ملکاوای را غیر معتمد می انگارد . نسطوری
روی را مردودی ندارد . ومع ذلك ذرا صطلاح از جمله آنها
تعبیر عیسوی آورند . با آنکه اگر عیسی را خبری از آنها باشد
تنها از یک فرقه خواهد بود . که هر گاه بچشم خدایی بنکریم
آنها در خارج از فرقه های مذکور است . و اگر قدری از روی
تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیقی را پیدا نتوانیم کرد *

﴿ معیار چهارم ﴾

میزان الحق پروستانی در تشخیص الهام حقیقی شرایطی مآورد
در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستان را متفرع بر شرایط مذکور
میدارد و زاید نیست که عبارات او را در اینجا بیاوریم *

﴿ در صفحه یازدهم از میزان الحق مزبور است ﴾

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنا بر شروط
مذکور ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها
از الهام حقیقی صادر گشته باشد . که تقاضای روح آدمی را
که یافتن حقیقت و بی تفصیری و پایی و خوش حالی حقیقی است
هرگز رفع نمیتواند کرد . بلکه در خصوص ذات وصفات خدا
و اراده او تعالی که در خصوص انسان است از آنها کانهای نالایق
و ناقص صادر میشود . بمرتبه که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخن بیزان الحق بگویم که این اعتراضات بر بت پرستان و کتابهای آنها که آوردی بر تو و آیین و کتاب تو نیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و باکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر در خصوص ذات و صفات خدا و اراده و امری که خدا را در تکمیل انسان است از آن کلمات نالایق و ناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به شرك و تعدد خدای واحد من جمیع الجهات و عروض اعراض بر او و مانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ *

﴿ مگر نشیندی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾

﴿ که همان سخن بعینه بر خود شما بر کرد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میسراند بد آنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ امامی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هر دو کلام خدا است و چون بسیاری از مطالب قرآن و انجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هر دو کلام الهی نتوانند بود و تنهایی از این دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس از این مقدمات شروع بر اثبات صحت انجیل و توریة و عدم وقوع تحریف و منسوخ نشدن آنها کرده و در نظر خویش از عهده این امر ممتنع الایبات برآمده بذیان آیین پر و نستانی را از همچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند *

﴿ تنبیه ﴾ با وجود بیانات گذشته در خصوص توریة و انجیل و بر مقتضای اذعان او که با انجیل باید کلام خدا باشد و یا قرآن و آشکار شدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود ما را باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن و اقرار بر اینکه اکنون بجز از قرآن کلام حقیقی الهی در دست نیست و اگر بعضی از آیات او را من و شما نفهمیم

در خارج از محل نزاع است زیرا که کلام خدا را از روی تحقیق مخاطبان حقیقی با آن کلام میدانند و بس و برمن و شما از آن نور قدیم و سرعظیم که مخاطبات حبیب با محبوب است بجز بر تویی نخواهد رسید * کیفیت وقوع و عدم وقوع تحریف را در توریة و انجیل بقدر کفایت اکتونی دانستی . و مزید آگاهی از آن را نیز در طی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت . پس عنان کیت قلم را بمیدان بیان در وقوع نسخ در کتب معطوف داریم و سخنان میزان الحق را بعبار تحقیق بیاوریم *

این بیان را در طی معیار های آینده نیک بنکر و کوش ادراک خود را باز کن *

﴿ معیار پنجم ﴾

در فصل دوم کتاب میزان الحق از باب دوم در اثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند و دقائق سخن را از عالم ادراک خود میاورد که مرد بصیر نمند هو شیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهائی از خارج نتواند برد *

عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه از عقاید اهل توحید بوده است و معنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم و مأمور . و المأمور معذور * ای را در نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند و باطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف و تغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود . و آنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
 اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت و نسخ
 از آدم تا خاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم . و اگر در ثانی مناسبتی
 پیدا کردم سر و حکمت اختلاف شرایع و عدد معین آنها را نیز برای
 تو توانم آورد *

در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن
 مطیع و عاصی و برای نظم نوع بشر و برای تعیین خدمت جسم
 و جسمانیان و برای سایر حکمتها و مصالح دیگر در هر زمانی
 لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت و ناموسی از جانب خدای
 برای او و اولاد او مقرر گردید و صحف آسمانی که صحف آدمش کویم
 بر آنجانب نازل آمد *

تا زمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود و بعد از بعثت آنحضرت
 شریعت تجدید شد و وحی ناسبسی بر او نازل گردید . و آن تجدید
 و ناسبسی نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
 تا زمان ابراهیم علیه و علی آباء السلام شریعت نوح معمول بود
 و بشریعت ابراهیم شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد و بر آن
 حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت و این
 شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
 و تغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . و مولود شریعتی که در زمان
 ابوالبشر علیه السلام بمزله نطفه از جنین بود جان گرفت و روح بر آن
 جنین داخل شد . مرده تولد مولود را فالا و حال داد و کتاب او ﴿ انکلیون ﴾
 یعنی تعلیم و بشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *

و چون در ازمنه پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام الهیه تغییر پذیرفت
 بعلم اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد و چون بزرگ شد
 خطاب ﴿ اهل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *
 این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد
 بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیر را تا مقام جان
 گرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت
 این معنی را دانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ ذویم ﴿ علقه ﴾
 سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکسائه لحم ﴾
 که مقام ولوج روح است این است که زمان موسی علیه السلام یعنی
 اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظامت داشتند و سخت دیر فهم
 ولوج بودند *

تا زمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت و توسط
 عبد حقیقی الهی ﴿ که بدر جسمانی او نیز ﴾ عبد الله ﴿ بود
 و مادر او ایمان بتوحید و اسماء و صفات الهیه آورده از جمله مساوی
 و معایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خسته
 مقدمه است مقرر آمد و کاملترین شریعتها شد بعلم اینکه در طبق
 مولود نام الخلقه بود *

﴿ ثم انشاه خلقا آخر فبارک الله احسن الخالقین ﴾

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود و هر چه بزرگتر شود همان
 انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال
 محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی و بکدام دل میفهمی
 اگر کوش شنوا و دل آگاه را همراه داری خوشا بحال تو و اگر خدای
 نخواسته با کوش معاند و دل بفضناک هستی پس برای اصلاح
 خویش طیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بگذریم و نسخ شرایع را بفهمیم . پس
 مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحه سماویه نیست . و تغییر بیانات
 در خصوص اسماء و صفات و مطالب توحید جاری نتواند بود .

و همچنین آنچه سلی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق و نیکویی آداب و خوبی معاشرت با انبای جنس و رعایت حقوق و ترك عقوق . و همچنین کلیات احکام که در صفا بر اہم و توریہ و انجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن بمین کاذب و زنا و لواط و قتل نفس بغير قصاص و سرقت و شہادت زور و خیانت بر عرض و مال همسایگان و تزویج زن پدر و تزویج مادر و دختر مادر و تزویج دختر و تزویج خواهر و تزویج خاله و عمه و جمع بین الاختین و مانند آنها . چنانکہ در شریعت مقدسہ اسلام نیز مقرر است و همچنین است امر ختنہ و طلاق و تعدد ازواج و مطلق نماز و روزه و غسل کہ بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند و مع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان و زمین باقی خواهد بود و نسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نہایت امر این است کہ بیانات الهیہ بر حسب مقامات اہل ہر زمانی باقتضای افہام و مدارک آنها اختلاف حاصل کند *

❖ سخنها چون بوقی منزل افتاد * در افہام خلیق مشکل افتاد ❖
 بہ بنیم میزان روستانی چہ میگوید و وقوع نسخ را از توریہ بسبب آمدن عیسی چگونہ برمی دارد . اگر معنی نسخی را کہ اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زہی اشتباه است . و در صورتیکہ هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند و ہمہ را تغییر داده اند و نسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود و برہائی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم کہ میگوید خلاف و اختلاف در مضامین و احکام واردہ در کتب مقدسہ واقع نیست بلکہ انجیل کتہای توریہ را محکم میکند زیرا کہ اصل بذیان توریہ است و عیسی گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست از این سخن عیسی چیزی بفہمیم و علی العمیان کذہریم .

اگر بصیرت و انصاف آوریم از این کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد و او را و شریعت او را بنیان قرارداد . و بنا بر این انجیل هر گاه از خدایی آنجناب بگذریم در مرتبه نبوت از این سخن پیدا می‌گردد که مقام کله با کلیم فرقی خواهد داشت و صاحب بنیان عظیمتر از صاحب فروعات خواهد بود مانند این است که تو خانه محکم اساسی را بسازی و بدست رسام و نقاش یا بنجار و مانند آنها بدهی که در آن رسمها و زینتها و در و پنجره و میل و پرده و امثال آنها ترتیب دهند *

ولی از سخن آن سخن الهی استنباط کردیم که او نیز مانند موسی بیغمبری است مبعوث شده و کار او محکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر بر کشد کان خانه اسرائیل *

و الحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل با توریة و محکم کردن عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد و از همان سخنان او بطلان مدعای او را آشکار خواهیم داشت *

میکوید در توریة نهی از قتل شده است و انجیل گفت که بد کوبی در حق برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند و انجیل از نگاه کردن بنسبوت ممنوع داشت تا آنکه بحکم طلاق میرسد و میگوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح بجهت توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت و منحصر بحال وقوع زنا از زن یا شوهر نمود *

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بر وقوع نسخ در توریة است اگر چه انجیل و عیسی از این حکم خبری ندارند و اگر گفته اند بمعنی مکروهیت طلاق در نزد خدای گفته اند نه از روی حرمت و مطلق ممنوعیت جنانکه بیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

﴿ اینهض الاشياء عندي الطلاق ﴾

ددر نزد خردمندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر
 طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان
 دارد . و ممنوعیت آن چگونه مفاسد و معایب را لازم گرفته است *
 گذشته از اینها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را
 آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح
 معنی عظیم نکاح باشد و خواه از روی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه
 این مطلب بوجهی موجب تغییر در احکام نتواند بود زیرا که معنی عظیم
 نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح اعظیم
 کرد موسی را نیز اوفرستاد و میتوانست آنوقت نیز توضیح این
 معنی را نماید اگر این امر لازمی بود . و گرنه عیسی را از این مطلب
 پری خواهیم دانست *

صاحب کتاب در فصل دوم از باب اول گوید . اینکه عبادت
 ظاهری توریة بعبادت باطنی و روحانی مبدل خواهد شد مطلب تازه
 نبود زیرا که در کتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات
 ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
 هرگاه این سخن را از انجیل و توریة قبول کنیم برهانی دیگر بر وقوع
 نسخ در شریعت خواهد بود *

شاهد بر مطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت
 روحانی از فصل سی و یکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت
 شوهری بخدای تعالی داده اند و محل شاهد چنان است که خدا
 میفرماید عهدی که پس از آنروزها با خاندان اسرائیل خواهم بست
 این است که شریعت خود را بدرون آنها خواهم انداخت و آزار بردلهای
 ایشان خواهم نکاشت *

صاحب کتاب از این عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی
 متروک خواهد گردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است
 و ندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود .
 و معهدا فراموش کرده است سخنی را که خود در کتابش از کتب مقدسه

نفل کرد که آسمان وزمین زیل میشوند و حکم خدا زایل نمیکردد ،
و غافل شده، است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك
نکرده است . و گذشته از اینها آیات ارمیا را درست نتوانده است
که پیش از این آیات عنوان سخن از نطق عهد الهی بوده است و مقصود
خدا از این کلمات بآن قرینه روشن کردد . که فرمود زمانی
خواهد آمد که شریعت را در دل ایشان محکم کنم و عهد مرا افشکنند
و همچنانکه بارکان عمل نماید از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *

بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا
استشهاد جست ولیک باشارت تنها اکتفا کرد و آیات را ذکر ننمود
و همچنین شواهد دیگر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
نپرداخت و عات عدم ذکر آنها را بزودی خواهی دانست .
که ﴿ اولاً ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت بر مطلب او ندارد
﴿ ثانیاً ﴾ در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفه بحال
خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد . و ما همه ترجمه‌ها را
ز روی ترجمه‌های خودشان در اینجا خواهیم آورد که چه
در اصل کتابها واضحهتر از این بوده است که اینها در ترجمه
آورده اند *

﴿ از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا است ﴾

اینک عبد من که او را دست کبرم و او برگزید، من است و از او راضی
هستم روح خود را بروی فرستم که حکم بر طوایف را جاری کند . نه
آواز بند کند و نه در کوچه‌ها فریاد نماید منی مر ضوضی را نسکنند
چراغ روشن سازد و خاموش نکنند حکم از روی حق بی‌آورد تا هنگام
گذشتن حکم در روی زمین دلتک نشده خسته نکردد جزیره‌ها منتظر
شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پروردگار که آسمانها را
آفرید و آنها را بسط داد ال آخره *

آیت ششم از کتاب و باب مزبور را که در تبدیل عبادت ظاهری

روحانی شاهد آورد بخوانیم *
 من که خدا هستم ترا برستی خوانم و دست ترا بگیرم و ترا حفظ کنم
 و ترا برای عهد و روشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینا را بینا کنی
 و اسپران را از زندان و ظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی .
 پروردگار منم و نام من رب است عزت خود را به یگانه و جد خود را
 برتتها نخواهم داد *

آیات کتاب اشعیان است که شنیدی و دلالت نداشتن ششمین آیت را
 بر مدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
 اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده بخوانی و هنوز خود
 محتاج بر راهنمایی دیگری هستی بیا و بامن همراهی کن و تعصب و عناد را
 از خود دور کنی و معنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة
 بانصاف و هوشیاری دریاب *

﴿ انصافی بد، نادر انصافی تو باز است ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است و وعده بعثت پیغمبر
 عظیم الشانی که او عبد خدا است نه خود خدا و نه زاده خدا است .
 و او برگزیده و مصطفی است و او مرتضی است که خدا از او راضی است .
 روح الامین بیجان وی فرستاده شود که شریعت خدای را
 در طوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقیر و مسکنت
 افتخار آورد بدست خودنی مرضوضی را نسکند که او رحمت بر عالمین است .
 حکم و شریعت بیاورد و بر طوایف عالم احکام الهیه را صادر کند .
 در گذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کند و دلالتک نشود .
 و او عبد برگزیده و مختار و مصطفی باشد و خدا او را صادق خواند
 و او را دست گیرد و او را حفظ کند . و او را برای عهد خود و روشنایی
 در طوایف عالم ظاهر کند . تا آنکه نابینایان را بینا کند و جهان را
 از تاریکی جهل و نادانی و ظلمت شرك و الحاد و بت پرستی رهایی
 دهد . خدای پروردگار عزت و جد خود را باو عطا فرماید و او را
 ﴿ عزیز و محمود و احد و وحید و محمود و حامد نامد ﴾ که عزت و جد خدای

به بیکانه و بتها رسد . آن عبد حقیقی الهی بتها را سر نگون کند
بت پرستان را درز مانی که جهان را غالب باشند مخدول و منکوب
سازد حکم الهی را با استقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند *

آیات مز بوره را عیسویان بمسیح اویل نتوانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی را در انجیل تصریح کردند و باندک اعتراضی
که با آنجا وارد گردید در انجیل نسبت دلتکی را با دادند با آنکه اشعیا
گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتک نشود *

﴿ در فصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد که ای
اولا دبی ایمان و نادان تکی باشما باشم تکی تحمل از شما ها کم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی و ترویج آیین خدا شناسی و بیان
اطوار توحید حقیقی نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد *

منتظر بودن بشریعت او را از جزیره ها می شنوی که در امریکا با اینکه
بجوجه ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسه او ظاهر گردید .

و انبوهی از مسلمانان در اطراف آنجا پیدا شدند و اکنون در آنجا
موجود هستند . و نیز آثار شریعت او بطورهای دیگر در میان

عیسویان ساری شد و بی دعوت کنهه ظاهری بواسطه عقل سلیم
که نبی باطنی و سعه است از آن عقل کل آثار حقیقت شریعت

منتظره در جزائر در میان جمعی ظاهر آمد و حکم خسته و طلاق و تعدد
از دواج و مانند آنها در آنجا آشکار گردید . و تمه آیات و بیانات

فصل مذکور اشعیا در طی بشارات در معیار ششم از میزان چهارم
گفته شود * صاحب کتاب در تبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت

دیگر بفصل صد و دهم زبور کرد و آیات را ذکر نمود *

﴿ اینک آیات زبویاست ﴾

خدا قسم خورد و نادم نخواهد شد با این ملک زادق الی الابد امام
هستی خدای تو که در بین تست در روز غضب پادشاهان و ملکان را

خواهد گنست بواسطه لنگری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را برخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
 مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامه هقتم پولوس که عبرانیان
 نوشته است محمول میدارد . وسقامت ترجمه نامه مذکور را از متن
 عبارت زبور باسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی با این
 ملک زادق را که ملک سالم و در زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی
 باویل کند و از آن عدم تأسیس عیسی یک شریعت جسمانیه را برساند .
 حال آنکه در آیات مزبور، تصریح بر لشکر کشی و دنیوت آن لشکر
 در روی زمین و برانداختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
 آورده است *

آیات هجدهم و نوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم
 تغییر شریعت و تبدیل شدن حسنی بروحانی آورد که آیات مزبور،
 نیز گذشته از عدم دلالت بر مدعی او شاهد بر بیعت پیغمبر صاحب
 شریعت مانند موسی است و اینک ذیلا آورد، میشود *

﴿ آیات فصل هجدهم توریة مزبور است ﴾

خدای یمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان
 برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیرانم و سخنان خود را بر دهان
 او نهم و آنچه را که باز گویم بایشان گوید و هر کس سخنان مرا که او
 از زبان من گوید قبول نکند از او باز خواست کنم *

﴿ و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودند از برادران بنی اسرائیل
 که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند و عیسی مانند موسی
 پیغمبر نبود یا خدا بود و یا آنکه پیغمبر صاحب شریعت رأسیسی با اعتقاد
 عیسویان نبود و مع ذلك از بجای این آیات عدم نسخ در کتب
 آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *

نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
 اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجه ثبوت برسد موجب
 بطلان دعوی او خواهد بود که گفت نسخ در کتب و شرایع واقع

نشده است و خود وقوع تبدیل در اعمال و عبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

﴿ معیار ششم ﴾

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم و همان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود و در آن ضمن پایه ادراک او نیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او و براهین رد بر نسخ را که آورد اقرار و اثبات در وقوع نسخ است *

﴿ کردش انکار بستی که باقرار کنید ﴾

از جمله دلائل منسوخ نشدن توریة با انجیل را میگوید که قربانی در زمان موسی بود و چون عیسی قربان شد دیگر لزومی برای آن قربانیها نماند *

در توریة امر بغسل و تطهیر بدن شده بود اما چون این حکم برای این بود که بدانند يك شست و شوی باطنی هست و بعد از نزول انجیل بی آن شست و شوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد و لزومی برای آن نماند *

اورشليم محل عبادت و قربانگاه يهودان بود و خدا همچنان وانمود میکرد که در آنجا ساکن است و لکن برای نمونه این بود که باید دل آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ايمان ب مسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می سازد دیگر عبادتخانه سنگی یعنی هیكلی لازم نبود *

در توریة روزهای عید مقرر گشته بود که احدی در آن روزها مشغول کاری نشود بجز از کارهای دین و این عیدها نمونه عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است و استحکام رابطه دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد و تابعان خود را بآن درجه تقرب و دوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب از این قرار است که نوشت واز انجیلها
و نامه ها و رساله ها نیز شواهد بسیار آورد و با اعتقاد خود ثابت
کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

در عدم دلالت فقرات مزبوره بر مدعای او و بالعکس شهادت همان
فقرات بر مدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را
لازم نداریم هر کسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود
اعتراف بظهور نسخ را در آیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح
آورده است *

در مطالب مذکوره صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت
به بعضی از آنها را زاید نمی دانم *

در خصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب
غسل تعمید که در میان عیسویان معمول است چه خواهد بود و عات
اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانه سنکی را بسبب منزل کردن خدا در دل های اهل ایمان باطل
کرد پس علت ترتیب کلیسیاها و معبد ها برای چیست ؟ *

انجیل را تقدیس کننده دل های ایمان آورند کان بعیسی قرار داد
و خدا را در آن مکان مقدس نشانند لکن معین نکرد که کدامین فرقه
ایمان حقیقی آورده اند . و نکفت که آیاهمه آن فرقه را قلوب مقدسه
هست یا آنکه بعضی از آنها را هست و بعض دیگر را نیست . و معهدا
آنها بی کوه مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجه پای بریک
منعوال است یا آنکه تفاوت در تقدس دارند . و در این صورت آیا
خدا در همه آنها بیک اندازه منزل کرده است و یا آنکه بر حسب پای
آنها ظاهر خواهد شد . و نیز معین نکرد که آیا این هیکل های
قلوب مانند همان هیکل سنکی که خدا بودن خود را در آنجا
و انمود می کرد عباد نکا، ضمهفا و عوام عیسویان توانند بود و خدای
تعالی در آنها نیز بودن خود را و انمود میکنند یا نه . و نیز بیان
نکرد که فرق میان هیکل سنکی و هیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر و از نسخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نکفت و علت تغییر سبت را یعنی شنبه را یک شنبه بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیگر قرار دادند و برخلاف توریتهی که میگفتی تغییر نخواهد یافت و عیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

از این سخن بگذریم که در این نامه مبنای کار را بر اختصار گذاشتیم . ولیک از صاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات و اسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی در این چند مطلب کفّتی پس علل و معانی اقسام نذرها و آداب مفصله آنها را که در شریعت موسی بود و شما ترک کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل شد چرا عیسی روزه گرفت و امر بروزه داشتن کرد و اگر نشد اطوار وضع و کیفیت صوم را چرا تغییر دادید ؟ *

از آنها گذشته این پرهیز را در جای روزه از یکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شما نیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ * نمازهای متقدمین را چه کردید که همه آنها را باطل کرده نمازهای کونا کون آوردید هر گاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد و امت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست و اگر نکرد علت تغییر نمازهای مقرر در توریته چه بود ؟ *

اگر از اینگونه اختلافات آیین عیسویان و توریتهیان بشماریم بسیار خواهد بود و مغایرت آیین آنها با یهودان مطلب واضحی است و برای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم در میان شریعت عیسی و موسی واقع است تنها یک تغییر کافی تواند بود حال آنکه در این مقام سراپا

تغییرات را می بینی *

اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم از آقای صاحب میزان باید پرسید و معنی زایل نشدن بکحرف از شریعت را بدوام آسمان و زمین که انجیل خبر از آن داد از او باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هقتم ﴾

از جمله دلایل صاحب کتاب بر انکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختته است که میگوید ختته در توریة از برای طایفه بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که در میان خدا و آن طایفه بود نیز نمونه بود از قطع نمودن خواهش نفسانی . و حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجیا بیکه میگوید ﴿ در اینصورت ختته طاهری لازم نیست از آروی که حال در قلب بطور روحانی بعمل می آید . و برهان این مطلب را محمول بنامه رومیان و قولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *

افسوس داریم از اینکه با همه این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *

چون سخن بدینجاریسید نامناسب نیست امر ختته را و منسوخ بودن و نبودن آنرا در اینجیا بفهمیم اگر چه بیان این مطلب در جای دیگر نیز ممکن بودی *

اینکه عهد ختته را تنهابه بنی اسرائیل نسبت داد یا از روی سهو و اشتباه است و یا بملاحظه دیگر ان شاء الله سهو است بس بکوش هوشیاری استماع و فهمیدن این مطلب را آماده باش *

عهد ختته نه در یکجای و دو جای از توریة است بل در جاهای

بسیار عموماً و خصوصاً وارد و تأکیدات در این باب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او و ایمان با انجیل او حکم
خسته ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود با آنکه اگر پای دل
از شهوات موجب بطلان حکم خسته بودی در پای دل عیسی
اسلامیان و انجیلیان متفقند و از آن طرف خود میگویند که آنجناب
خدا بود و پسر خدا بود *

عناد بایهودانرا در خارج بگذاریم و تصور کنیم که همچنان عهد
ابدی خدا که با ابراهیم و نسل ابراهیم علیه السلام بسته شد و مانند
عیسی مسیح کسی آن عهد را از جانب خدای بر خود گرفت آیامیتواند
بسختن بی بنیاد باطل گردد ؟ *

برهانی که عیسویان را در ابطال این حکم مؤکد دائمی و تحریف کلمه الله
عیسی است دو عبارت غیر کافیه بر اثبات مدعا از نامه ها است که ﴿اولا﴾
ماخذ آن نامه ها معلوم نیست ﴿ثانیا﴾ در تحریف اصل و ترجمه
آنها بسختنها هست ﴿ثالثا﴾ خود آن عبارات دلالت بر ترك
خسته ندارد سهل است که شاهد بر لزوم خسته است *

راستی کارهای عجیب و حیرت گردنی ازین طایفه می بینیم . و الحاصل
نخست ماخذ و جوب خسته را از توریه بیاوریم که اساس کار را دانسته
باشیم *

﴿ در فصل هفدهم از سفر تکوین مخلوقات از توریه است ﴾
پس از آنکه خدای بپرام نمودار شد در حالتیکه نودونه سال داشت بوی
گفت منم آن خدایی که بر همه چیز قادر است در حضور من سالک و کاملی
باش عهدی میان من و تو خواهم بست و ترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد .
آنکاه ابرام سجد، کرد و خدا با او بسختن درآمد و فرمود همانا عهد
من با تو این است که تو بدر چندین امتها خواهی گردید و پس از این
نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترابدر امتهای بسیار کردم و ترابه
بسیاری زیاد خواهم کرد و امتها از تو پیدا شوند ﴿سرورها﴾ ار تو
ظاهر کردند . و در میان تو و من و نیز با فرزندان تو که بعد از تو آیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد و خدای تو و فرزندان تو که پس از تو آیند بوده . ترا و نسل آینده بعد از ترا وارث دیار غربت خواهم کرد و پروردگار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبور، توریة است ﴾

آنکه مرا ابراهیم را فرمود عهد مرا تو و فرزندان تو که پس از تو آیند نگاه دارید و آن عهدی که باید تو و نسلهای آینده بعد از تو نگاه دارند این است . که هر ذکوری از شما ها ختنه شوند غلفه خود را از گوشت ختنه کنند تا آنکه علامت عهد من باشما باشد و اولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روز، ختنه نمایند خواه از نسل تو در خانه تو شوند کند یا از یزیکانه زر خرید شما باشند . آنهایی که در خانه شما بوجود آیند یا بقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهد من در گوشت شما میثاق ابدی گردد . ذکور غیر مختون که پوست غلفه را ختنه نکنند و عهد مرا باطل سازد از قوم خویش منقرض و ابتر باد *

اکنون برهان مؤلف را در ابطال حکم ابدی و میثاق دائمی که خدای بر باطل کننده آن نفرین کرد از نامه رومیان و قولوسیان بخوانیم *
آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ از نامه رومیان را شاهد بر مدعای خود میسازد ولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز پیاوریم که حال باطل کننده کان عهد الهی را واضحتر ببینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هر گاه شریعت را حفظ کنی ختان فایده میدهد اما اگر از شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل گردد *
این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میکوید ختان فایده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت و فایده آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر با باطن است که هیچکدام بندهایی سود ندهد و این همان معنی است که در دین اسلام مقرر است چنانکه فرموده اند

﴿ لا ایمان ظاهرا الا باطنا * ولا ایمان باطنا الا بظاهرا ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیرا که یهودی ظاهری یهودی

نیست و خسته که در گوشت شده است خسته نیست اما یهودی آن است
که در باطن یهودی است و خسته آن است که در کتاب نیست
و در معنی با قلب است و مدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست
از جانب خدا است *

به بیند این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنید
و قناعت بر یهودی بودن در ظاهر و اختان طاهری نماید دلهای
خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که خسته حقیقی چنان است .
چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت را حفظ کنی ختان فائده
میدهد و گرنه مانند این است که خسته نکرده باشی . که روح
در اعمال طهریه اعمال باطنیه است و جسد بی روح زنده نیست
چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود و هر کدام بی آن یکی ناقص
و ابتر است . و هر کس عهد ابدی حدای را باطل کند از نسل
ابراهیم و از برکت و مبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی
بآبراهیم و ذریت ابراهیم عطا فرمود بی بهره و ابتر باد *

دلیل دوم صاحب کتاب بر ابطال حکم خسته فقره یازدهم از فصل
دوم بولوس نامه است که بقولوس بیان نوشته است و آن آیت
چنان است که ذیلا آوردم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد نگاهان کوشتی را از خود دور
کردید بختانی که در او یادست نشده بود محتون شدید *

به بیند پایه سخن اینهارا با چه سخنی چگونه عهد خدایی را میخواهند
باطل کنند عیسی را خوب محکم کننده شریعت موسی دانستند
و آنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض از روی
عناد و وجود با طوار یهودی حکم الهی و امر عیسی یا تصریح
در انجیلیهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه
از نامه هایی که میگویند از معلمان و مقدسان است و سند آن نامه را وصحت
ترجمه آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت
بر عکس مدعای آنها تواند داشت باطل کند و تبا سازند *

میتوانم گفت که بعد از ترقی افهام و مدارک و فهمیدن مردم محسنات و فوائد خسته را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی این کار را بی مأخذ و غلط کرده اند البته اسلامیان را تصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی در سنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانینو پل نوشت و در آن محسنات و فوائد اکثری از آداب و آیین اسلامیت را درج کرد و این کتاب را چاپ کرده و منتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع و عدم وقوع نسخ بود بحمدالله مکه صاحب کتاب بی زحمتی بر ما خود دلایل آنرا آورد اگر چه در صورت انکار آورد علی ذلك زیاده بر این در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکار است فقط در امر خسته که متمسک بنامه هاشد سخنی در خصوص نکارنده نامه هاداریم که گاهی از روی افکار و رأی خودشان بی آنکه مأذونیت از عیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند و زاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ در فصل هفتم نامه پولوس در فقره ﴿ ۲۵ ﴾ گوید ﴿

اکنون در خصوص با کردها امری ندارم ولیکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن را دریابد رای خود را میگویم . اکنون کان میکنم که برآی این تنگی و مضایقه حاضره این خوب است یعنی اینگونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش و چون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکته دیگر در اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که این حکم منع از طلاق را پولوس مقدس باینکه از رأی خود گفت باز حکم ابدی و دائمی نکرد . بل محتمل است که از اقتضای آن زمانهای آینده آگاهی داشته و این حکم را موقتی آورد و سبب آن را مضایقه حالیه کرد و گفت اکنون را باید اینطور کرد و هم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

❖ معیار هشتم ❖

صاحب کتاب فصل سیم باب دوم از کتاب خود را در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نکاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد و سخن را بد آنجا رسانید که گویا اسلامیان را در عدم تحریف توریة و انجیل تا زمان ظهور اسلام سخن نبوده است و این نسبت تحریف را در بعد از آن گفتند و آنوقت که انجیل و توریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که در استدلال بر مدعای خود آورد که از این آیات استنباط میشود. تا زمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلم اینکه در آن آیات وارد است که بکتب مسیحیان و یهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند. اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی و تفهیمیدن آیات قرآنی است یا آنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید داریم که از روی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحه ❖ ۳۴ ❖ و ❖ ۳۵ ❖ آن کتاب هر دو قسم از آیات را بتدبر و انصاف بخوان و جواب مؤلف را از کتاب خود او بگوی *

اهل ذکر را باهل کتاب معنی کرد و آیت را آورد که ❖ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ❖ ولی ❖ اولاً ❖ غفلت از مثل این آیت کرد که میفرماید ❖ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات والذکر ❖ ❖ نایباً ❖ ملتفت نشد بر اینکه اگر مقصود از اهل ذکر اهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بر دین اسلام میشد ❖ ثالثاً ❖ هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی و اوصیای حقیقه عیسی را که بواسطه اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام و اصحاب او و امثال ایشان و دقایق کلام الهی را در اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها و مهمانیها و نسبتهای نالایق بر انبیا و اولیا علیهم السلام *

این آیات را نیز مؤلف اعتراض آورده و میگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را از این آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم ❖ دو آیت از سوره البقره است ❖

❖ یابنی اسرائیل لاتلبسواالحق بالباطل و نکتموا الحق و اتم تعلمون ❖
❖ اقتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون ❖

❖ آیت سیم از سوره البینه است ❖

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی نأتیهم البینه رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمه و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جآتهم البینه *

در عدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح و بسطی نیستیم و مطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست و از یک آیت پیشتر آن را برداشته در اینجا گذاشت آنهم ان شاء الله از روی سهواست *

از هیچکدام از آیات فوق عدم تحریف در توریه و انجیل تا زمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود و نصاری آثار و اوصاف و علامات و سمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیه کتابهای خودشان و چه از بیانات شفاهیه اوصیا و اوصیای و صالحان عیسویان

مشهور و معلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بغضاد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان در انکار بر مسیح با وجود دانستن اخبار او و شناختن او کردند *

﴿ قل ما كنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را از تلبیس کردن حق بیاطل و کتمان حق بعد از علم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دوم ﴾ بیان حال لجاج و تحریف یهودان است که ﴿ اولاً ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند و توریة را آورد طایفه از آنها یهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید وی خواهید بعمل بیاورید و هر چه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیاً ﴾ يك فرقه از یهودان از زمان موسی تا زمان اسلام در کار تحریف بهر قسمی که میتوانند در بیغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکان ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند و حال آنکه يك فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تلبیس کردند و حق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه در میان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب و مشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات و آثار معلومه خواهد آمد و تا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تا آنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار کردند و میبایست هم بکنند که از ریاست و بزرگی و جاه کدستن سخت دشوار است همچنانکه یهودان در حق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف و وقت تحریف و کیفیت تحریف را از اسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شر بر یعنی شیطان و نفس اماره بسوء و ظلمت عالم خاکی و غلبه هواها و خواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب و علل این مطلب را در این نامه مشروحاً نتوانیم آورد و علی الاجمال همین وضع جهان و اختلافات ائم و ملل و برداشته

شدن عظم و اعتبار در امر دین از میان مردم و بالخصوص نمونه‌هایی که در لجابت و انکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ و سیر فهمیده و درجه نادانی و جهالت اقوام گذشته که میدانی و انقلابات کونا کون که بجهت لشکر کشیها از جانب سلاطین و پادشاهان و ظهور هرگونه فساد ظاهری و باطنی در میان اقوام و رؤسای آنها و سایر جهات که باندک تنوع توانی دانست و بعلت اجرای آیین امتحان و اختصار که سنه الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است وقوع تحریفات و تغییرات در کتب آسمانی بوقوع بیوست همچنانکه اکنون یک نسخه اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق و جدید و نامدها و رساله‌های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة و انجیل و غیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب در غایت وضوح است و اما وقت و کیفیت آن بس بجهت دانستن اسباب و مقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت و کیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثه اتفاق افتاد تحریف دادند و تباہ کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای و بیان اسماء و صفات الهیه و در اطوار شرایع و مقامات انبیا و اولیا حتی در تواریخ و حکایات چنانکه متن کتب شاهد بر این مطلب است و بعضی از نمونه‌های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم و بعد از این نیز در انشای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه‌های عبرانی و یونانی و رومی و غیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده و ضروری از آن حاصل گردد *
نمیدانم بعد از همه بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت و انصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق و جدید

اصلا و ترجمهٔ باقی ماند یا آنکه از این مطلب بگذرم *
 گویا برادر بروستانی را بعزت انسی که بسخن خود دارد و دل او را
 بحسب این انجیل و توره برای اجرای مقصود خود بر کرد هنوز سخن
 باقی است ولی من قادر بر تقلب قلوب و تحویل احوال نیستم و این
 امر را بر خدای توانا و اکداریم و هدایت گمراهان را توفیق او تعالی
 محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده
 در توره و انجیل و مانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم رسید
 که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هر گاه اصل
 کتب بوجود نرسیده، های اصایه و اتصال سند و تصدیق بضمیری
 آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را
 زمانا و کما و کیفا معین نماییم . لیکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال
 نیز باشند در آن صورت تکلیف مادر تصدیق و تکذیب معین و محدود
 باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر متوراست . و در صورت مجهول الحال
 بودن ﴿ اولاً ﴾ آنچه در بیانات خداشناسی و اشما و همفان
 الهیه موافق توحید حقیقی و تقدیس و تنزیه واقعی است توانیم گفت
 که از کتب مقدسه اخذ شده است *

﴿ ثانیاً ﴾ در خصوص اطوار و صفات انبیا و اولیا آنچه را
 که بیان مقامات عالیّه آن مقرران حضرت معود تعالی است نیز
 مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست و آنچه را در این دو مطلب
 برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی و محرف خواهیم
 انگاشت *

و همچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هر چه لایق شان خدایی
 و موافق با جماعیات اهل کتاب و اسلامیان است جمله آنها را از کتب
 آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *
 و آنچه دأر بامر دین و آیین نیست از قبیل حکایت و تواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالابی بخدا و مقربان خدا نیست قبول کنیم
و غیر آن را مردود و معمول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب
مذکور را سابقاً آوردیم و لاحقاً خواهیم آورد مانند مستی
و زنا کردن او و علیه السلام با دخترن خود و مانند ارتداد و عبادت اصنام
سایمان علیه السلام با غوای زنهای او و امثال اینها بنحویکه در نهاییات
میزان آخرین نیز خواهی شنید. پس ای مؤلف هر گاه جو یابی راه
حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن و تکلیف خود را بدان
که فردا در محضر عیسی و جله انبیای تو محاکمه کنیم و شرمناک
شوی و هوا خواهان تو از تو تبری جویند و کسی شفاعت ترا نکند
زیرا که حجت را دیدی و سخنان خود را سنجیدی *

﴿ معیار نهم ﴾

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع نهالی باقتضای الهیت
و ربوبیت در طبق قدرت و علم وجود خواش و وجود انسانی را برای آیت
شناسایی خویش مکامل مطلق آفرید و او را آینهٔ جلال
و جلال و مظهر صفات قدس و اوصاف کمالیه خرد ساخت و آن
انسان را در عالم اول معرا از نواقص و عیوب کرد و مزه از معاصی
و ذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات و شفاعت بر عیسی علیه السلام
سخنران بریشان آورد اگر چه معنی پشمبری و مبعوث بودن
آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد و رفع
بریشان کوبی در حق آنجناب را خواهد نمود. لکن چون میزان الحقیق
بنی آدم را در کاهکاری دانست و جله بشر را غیر معصوم ساخت
و کشفاعت کند. عمومی که نجات جهان را مالک باشد از غیر
نوع بشر لازم شمرد. و بنابر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا
و در مرتبه الوهیت گفت. لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زايد شمرده نخست از باکی انسان در مفتوح این معيار
آغاز بسخن کردیم *

در باکی و عصمت وجود انسانی و کامل بودن در بدایت خلقت
صاحب کتاب با ما موافقت کرد چنانکه در صفحه ❖ ۷۰ ❖ کتابش
بعد از ذکر آیات بسیار از توریة و انجیل در این خصوص و درباره آفریده
شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طيور و حیوانات بره و بحر به
وجهه جنبندگان در روی زمین و در روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت
خالق خود باک و نیک و بی گنا، بوجود در آمده است و شباهت خود را
که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی با او مرحمت فرموده بود تا ویل
معنی آن شیهه باین طریق است که انسان در آن وقت از کتا، و مرک
و نایکی قلب و از خواهشها و هوسهای بدواز ضعیف روح و جسم
آزاد و بری بوده است و خدا را در کمالیت شناخته و دوست داشته
و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض
خدای خود را میساخت و محض او را دوست میداشت و محض
او را طالب بود و بس و در اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته
و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت
و باکی مملو گردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته قادر
بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید انتهی *

از بحث توحید و فوائد ایجاد و بالخصوص از این همراهی که صاحب
کتاب در بیان سخن با ما کرد و موافقتی که با ما نمود و از کتب متقدمین
و متأخرین دلائل آورد کامل بودن و باکی و عصمت مطلق انسان
در بدایت ایجاد و استعداد او بر تدبیر و تصرف در مخلوقات که دون
از رتبه او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون با اعتقاد صاحب کتاب که جمله انسانها را ناپاک و گمراه و بدکار
میگوید و یکدو عبارت نارسا از نامدها که مخصوص اهل روم
که مخاطب با آن نامه میتوانند شد و مانند آنها را آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکررترین آفریده
های اوست میکند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم هر قس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس
مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گنا، ﴾ ملکوت خدا را قبول نکند داخل
بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس کاهکاران بنص عیسی از ملکوت
بیرون باشند عبارت توریته را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید
فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم
تا آنکه سلطنت در روی زمین و حیوانات آب و خاک و هوا نماید یعنی
مقصود من از این کزیه آفرینش این است و این آفرینش چنان عظیم
از آفرینند؛ قادر مبین هر کرباطل نشود و بنامه های مجهول الخیال
و المال منسوخ نکردهد *

اگر مطلب این است که، خدا برای پیدا کردن صفات و اسماء و اوصاف
شناسایی خویش انسان را آفرید پس از آن با عقساد صاحب کتاب
چنانکه در صفحه ﴿ ۷۲ ﴾ گوید شیطنی که مخوفی از ظلمت بود
پیداشد و اراده و مقصود خدا را کما بر هم زد و تلبا و او ایازا گراه
نمود حتی عیسی سیم الله را بازیمه خود کرد و اورا بالای بام برد و گفت
اگر تو سر خدا هستی خود را از اینجا بزر انداز و از اینجا اورا بالای
سکوه کنسی برد و همه عزت و ممالک جهان سال
روی نمود و گفت اگر بر من سجده آوردی جمله اینهارا بتو دهم
و از اینگونه کارهای ناشایست بخدای خدا و صفات کایه او تعالی
پس هرگاه چنان است آنچه ان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود
و تعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید و مجمع
کالات ظاهریه و باطنیه اش ساخت و اورا بیای و قدس مظهر تقدیس
و تعجید کرد و هیکل توحید و آیت تفریدش داشت چنانکه در میزان
نخستین از این کتاب مستطاب اشارت بر آن شد باید فهمید که علت
حدوث آلودگی و ناپای در او چیست و سبب محجوبی او و محجوبات ظلمات

و کدورتها کدام است *

حکما و دانشمندان را در میدان بیان این مطلب تکاور سخن لنگ است و مجال ادراک تنگ مگر آنکه از وحی آسمانی دریابند و بیان این مطلب را بالاتر از کسائی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند و در طبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده و شاهد بر خلقت آسمان و زمین و آفرینش موجودات شدند و راسخ در علوم الهیه گردیدند و ایشان وحی و کلام باطریق و تکوینی خدای هستند و تحریف و نسخ در آنها جاری نتواند بود و هر چه گویند مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیگر از عهدهٔ بیان اینگونه مطلبی که سر مبداء و معاد اشیاء و کاشف اسرار و اطوار مذاهب و ادیانست کسائی نتوانند برآمد که علم را از مأخذ آن اخذ کرده و متعلم از وحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف ننشده خدای تعالی باسند و بیخیز ز این گونه عالم و متعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیگر مردم سر این مطلب بزرگ را نتوانند گفت :

میفرومایند ان الناس ثمة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجات و هیچ رعا ع اتباع کل ناعق بمیلون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن و شیق *

رمزی از این سر عظیم را در نخستین میزان از این نامه شنیدید و با وجود کمی آگاهی که مرا است و علایق و عوایق زمانم احاطه کرد و وضع نامه را نیز بر اختصار گذاشتم از آوردن تعدتی که از عالمین ربانی بقدر خود فهمیده ام از شرح و بسط دادن در این مطلب اعتذار میکنم و همینقدر را میکویم که بیان اینگونه اسرار در نزد علمای اسلام پیدا تواند شد و هر کس طالب باشد پیدا تواند کرد *

❖ آب کم جوتسنکی آور بدست * تا بنوشد آیت از بالا و پست ❖
بر سر سخن رویم که مقصود از دست زود مؤلف نجات را بمسیح منحصر کرد و دلایل نارسا از انجیل و نامها که حال آنها و ترجمه های آنها

واختلافات در آنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *

چون در این نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا گذشته از متطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت من فرستاده نشده ام مگر بر کشدگان خانه اسرائیل و همچنین بیغمبری را مرد خرد مند نجات دهنده جهان بل نجات دهنده انبیا و رسل نتواند گفت *

از این مؤلف عبارتی دیده شد که از صفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردیم که در مقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت که ❖ انسان در آن وقت از کما و مرک و ناپاکی قلب و از خواهشها و هوسهای بد و از ضعف روح و جسم آزاد و پری بوده ❖ پس از او می پرسیم که از این بیانات تو و بیاناتی که در ذیل این سخن در ظهور ناپاکی و نجی و معاصی در تمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این گونه ناپاکی و اعوجاجها که در وقت اول انسان را نبود در مسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفّتی در آن وقت مرک و ضعف روح و جسم نبود و با اعتقاد خود و انجیل حاضر عیسی را ضعف جسم و مرک عارض شد و چون اینها عارض شد بقاعده بیان خود نگاه و ناپاکی قلب و خواهشها و هوسها و مانند اینها نیز طاری بر آئینتاب خواهد بود پس فرق میان او و سایر انسانها چه خواهد شد و چگونه او را خدا پسر خود خواهد دانست و چگونه جهان و جهانیان را بل اولیا و انبیا را نجات تواند داد *

آفرین بر شما خوب مسیح ستایی کردید چه میگوی ای مؤلف ای هدایت کننده مسلمانان براهی که هنوز خود در آن راه گمراهی *

ای خرد مندان چگونه توانید گفت که خلقت خدای حکیم توانا و مقصود او تعالی از آفرینش باطل شد و خاصان و مقربان او و انبیا و اولیا و دوستان او ناناك شدند و نگاهکار آمدند بآنکه هدایت جهان در دست ایشان است و نمونه تقدس و صفات کالبه خدای

وجود پاك ایشان است *

در کتب لفظیه و حر و فیه بمحافظت خدای تمسک جستی و وقوع تحریف و نسخ را از آنها بکلی انکار کردی انبیا و اولیا که خدا را کتبهای تکوینیه هستند و مقصود خدا از آفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحریف و تغیر و عروض کدورات و ظلماتها را در ایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی از حضور ایشانست شرم آید و از این نسبتهای ناشایست در حق ایشان در کذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میکندار دوا، تفرار میکند و یا بیغمبر ما طلب مغفرت مینماید و همچنین از نبیا و اولیا یا در حق ایشان سخنانی که موهم کلاهکاری است ظاهر میشود نه چنان است که امثال ما ناقصان مبههمند کلاهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی و معاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بشورند و بیاشامند و تحمل از تاملایمات این جهان کنند و استغفار ایشان تعبیر از اشتیاق بحضار قدس و مقامات انس و خلوت با محبوب و رسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری از عالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود و حکمت خدای برای هدایت و ارشاد آدمیان و رهایی دادن ایشان از نار یکی و رسانیدن ایشان بدرجات کمال بر این جاری شد که ایشان علیهم السلام پایه نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند و لباس آنها را بپوشند و از جنس ایشان باشند و بزبان ایشان سخن کنند و مانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی بانی گویند تا آنها را سخنرانی آموزد از حیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند و نه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت و علم و حکم و دیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان را کرد بیغمبر ما سلمان عجم را ناطق نموده تنها ناطق فرمود بل او را عرب کرد یعنی صفات

کتابه الهیه را مظهر و مظهر ساخت و از آنجا ترفی داد و او را داخل
بر زمره اهل بیت نمود و در جمله سرورهای که بشارت تولید
ایشان را از نسل اسمعیل خدای براهیم داده بود بشمارش آورد
و او را مصداق آیت تطهیر کرد و خوارق عادات و کرامات بسیار
از دست آن پیر ناب جاری داشت *

و اگر بنخواهی تفصیل این مطلب و معنی نسبت نگاهکاری و استغفار
انبیا و اولیایا بفهمی ما را محتاج بتهدیه مقدمات چند و بیان مطالب
دیگر خواهی کرد با آنکه این بیان از موضوع مطایبی که ما را در میان است
بیرون است *

❖ معیار دهم ❖

از بیاناتی که تا کنون از توحید صانع ازل و صفات کمال و تنزیهات
او عزوجل و از دلایل واضحه که در وقوع تشریفات بل معمول
و باجهول الحال بودن کتب متداوله در دست طوایف عیسویان
شایدی و از براهین قویه که در بطلان معنی تثلیث و نسبت الوهت
بمسیح یا غیر مسیح گفته شد جوان سخنران بی اساس صاحب کلام
که در این مطالب در باب اول و دویم از کتاب خود نوشت با آسانی
خواهی دانست اکنون در این معیار آخرین از سیم میزان این نامه
فهرست مانندی برای تسهیل بر افهام برادران روحانی مرتب
داریم *

دعوی اقرار قرآن بصحت و کلام خدا بودن انجیل و توریة باطل
شد *

عدم مطابقت مطالب توریة با انجیل آشکار گردید *

وقوع نسخ در توریة بسبب انجیل واضح آمد *

تخریف یافتن توریة و انجیل در هر زمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت
یافت *

علت و سبب تحریف کردن یهود و نصاری کتب آسمانی را گفته شد: *
 بدایت حال انسان و راه پائی و تقدس ظاهر و باطن در انبیا و اولیا
 بدرجه وضوح رسید *
 عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام و شمول معنی شفاعت بر جمله
 مفریان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروستانی عنوان کرده در آنها
 سخن گفته است و کرنه در این مختصر نامه با وجود همه پریشانی
 حواس و کربت واضطراب و قلت بضاعت که این عبد کفرتار
 بعلاقی و امراض را بود نمونه از مطالب عالیه و سخنان بسیار بلند
 از آنچه بنمایان الهیه از اثر تعلیمات عالمان و دبانیان داشتم بیاری
 خدای آوردم و خدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نکاشتم و دوری
 از اعتساف خواستم و هم خداوند راست هر آنچه راستی گفته شود *
 ﴿ کاین همه آوازه از شه بود * کرچه از حلقوم عدالله بود ﴾
 در این معیار از نخبه سخنان صاحب کتاب که در الوهیت عیسی گفت
 از صفحه ﴿ ۱۱۴ ﴾ او سخنی بیاوریم و مزید آگاهی از آگاهی
 او جویم و متن عبارت مذکوره او این است *

و بنا بر این مدعا که یسوع مسیح واسطه و شافع سلسله انسانی است
 او بخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ و مناجات و شفاعت کرد، است
 و همه این گونه افعال که از مسیح صدور می یافت بنابر تقاضای
 بشریت او بود نه بنابر الوهیت و اگر در خصوص این مدعا سؤال نمایی
 که آیا چگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
 من هم از تو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق
 یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
 این سؤاها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
 و هر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث
 بحکمت خدا و ندی محض غرور و کم خردی است و از برای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته و ثابت گردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان و خداشناسان حقیقی از ملاحظه الفاظ و عبارات مذکورہ صاحب کتاب مفتدر بر جرح و ابطال مدعای او تواتر بود و محتاج باقامت رهنائی از خارج نخواهند شد مگر ذلك برای مزید بیان و اشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم * این مطلب را در معیار هاتم از میزان دوم در جواب سخن پروتستانی بمسلم که میگفت امر تثلیث سر بیست از اسرار الهیه و کسی را نمی رسد که در انبیا مقام گفتگو کند بنحو اجمال بیان کردیم . و چون در این خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

﴿ ليهلك من هلك عن بينة ﴾ و ﴿ يبي من حى عن بينة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان گواه بر عبودیت و خضوع او و بیان توحید خدا و نفی اله دیگر یافتند چنانکه جمله انبیا را عادت بر این منوال جاری بود و از آن طرف نیز منحو استند که به تبعیت و رغم یهود که عزیر را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا گویند و عبارتی دیگر بر آن بیفزایند و بگویند عیسی خدا است و خدا عیسی است و خدا ثالث شده است ناچار شدند از آنکه آنجناب را دو جنبه قرار دهند آیات خضوع و خشوع و عبودیت انجیل را اجل بر بشریت او کشند و آیات مجهوله الحال دیگر را که بسیاری از آنها نیز گذشته از امر تحریف دلالتی بر مدعای ایشان ندارد بجنبه الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه از مطامه بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس از آن حکمت او را که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه گفتههای این مؤلف دانستند شود *

خدای توانا قادر بر همه چیز هست ولی همه چیز بی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

نخعی یا جوزی نتواند آنجید *
 خدای را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند
 بود و هر چه آفریده شود در اینجهان است و در بعد از نخستین مخلوق
 اینجهان خواهد بود *

وجود شریعی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی
 دویم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده قدرت
 خدای خدا نتواند شد *

دیگروا ضحتر کنیم در روز محدود و جهات دیروزی امر و نتواند
 کردید جسم محدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول
 و عرض و عمق است نخواهد شد *

وامثال اینگونه نمونه ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد
 و لایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید . و قدرتی که در مقام تعبیر
 از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است . و علم که گفته میشود
 همان ذات الهی است . و همچنین است تمامی صفات ذاتیه خدا که بی تعدد
 جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماؤه تعبیر و صفاته تفهیم ﴾

پس قدرت و علم و مانند آنها را که متعلق بموجودات خلقیه گوئیم
 ذات قدیم الهی نیست . که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود و واقع نکردد
 و تعلق نکیرد . محمی بینی که علم خدا را از دانستن شریک نفی کنیم *

﴿ انبئون الله بما لا یعلم فی السموات و لافی الارض ﴾

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان
 حلول و اتحاد باشد پس خدا نیست و مانند یکی از مخلوقات است
 و در میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن
 ممتنع باشد و آنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول و اتحادی را که میکوبند در هیچی شد
 آیا این کار نیک بود باید . یعنی حاول کردن در بشر امری است
 راجح و شایسته بخدایی ازل تعالی و با آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها در حق بک بشر نکنند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلم اینکه کفقی این کار نیک است و خدا قادر بر همه چیز است و کار نیک را صانع قادر البته ترک نکند زیرا که بندگان را بسبب ترک نیکوکاری مسؤل و مؤاخذ میدارد *

﴿ انا مرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

حاول در بشر سهل است که در کمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت و لطف خود میبایست حلول کند *
و اگر این کار نیک و راجح نبود پس خدا را مزه از کار بدوزش باید داشت خصوصا در حق خاصان خویش *

حیرت از که تارهای متناقضه اینها دارم از یکطرف خود را موحد گفتند و از تغییر و تبدیل ذات خدا را مزه آوردند و از طرف دیگر اینگونه تغییرات و تبدیل در ذات او را جایز دانستند . نمیدانم چه میگویند خدا را حال حاول به بشریت عیسی غیر از حال عدم حلول است و حال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . و تو خود در اول کتاب و جاهای دیگر از میزان الحقی خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی از این دو مطلب را غلط گفتی . و چون بدلائل توحیدیه تغییر و تبدیل در ذات ازل تعالی نیست ناچار از اینکه از دعوی حلول و اتحاد در ذات واحد الهی در کذری و بشر را جای حلول ذات خدای نگوئی *

امادلائل لفظیه که از انجیل و غیره آورد دلائلی است که هیچ خر دمند صاحب ادراکی آنها را مأخذ حلول و اتحاد ازل تعالی با جسمانیات نتواند کرد *

هر گاه عباراتی است که میگویند از مسیح شنیده شد که گفت من در پدرم و پدر در من است و من و او یکی هستیم و معنی آنگونه سخنان را رفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با آرایش حلول و اتحاد مسوب داشته اند امثال آنگونه عبارات را در حق شاگردان و حواریان عیسی نیز نقل کرده اند و در انجیل خودشان نوشته اند *

اینک ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴿ از قول مسیح آورد تا آنکه ای پدر همه یکی شوند و چنانکه تو در من هستی و من در تو ام ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندگان بمسیح ﴿ نیز یکی در ما شوند تا آنکه جهان بدانند که تو مرا فرستاده و عزتی را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شوند چنانکه ما یکی هستیم من در آنها هستم و تو در من هستی تا آنکه جهان بدانند که تو مرا بعث کردی و چنانکه مرا دوست داشتی ایشان را دوست داشتی * نیز ﴿ در آن فصل انجیل است ﴿ که من کلام ترا با آنها دادم و جهان شمنی با ایشان کرد زیرا مانند اینک من از جهان نبودم ایشان نیز از جهان نبودند و هم ﴿ در آن فصل است ﴿ که ایشان از جهان نیستند همچنانکه من از جهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی وعده تو در حق ایمان آورندگان ﴿ حق است چنانکه تو مرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

﴿ در فصل اول نامه نخستین یوحنا است ﴿ آنچه را که دیدیم و شنیدیم بشما بیان میکنم که شما با ما متحد باشید و فی الحقیقه اتحاد ما با پدر و پسر او عیسی مسیح است ﴿ نیز در آن فصل است ﴿ اما اگر مانند او که در روشنا نیست در روشنایی است رفتار کنیم با یکدیگر متحد هستیم * ﴿ در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا است ﴿ باورندارید که من در پدرم و پدر در من است آنچه شما میگویم از خودم نیست بل پدری که در من است ﴿ و بعبارت دیگر ﴿ در من ساکن است بعمل آورد ﴿ نیز در آن فصل است ﴿ در آن روز بدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم *

﴿ در فصل ششم نامه افسوسیان است ﴿ خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و با همه است و در همه است ﴿ و در فصل ششم نامه قورنیتوسیان است ﴿ شما هیکل خدا هستید *

از اینگونه عبارات که دلالت بر اتحاد و حلول اذیل تملی در حواریان و تلامذ عیسی بل در جمله ایمان آورندگان بمسح تواند داشت در جمله انجیل لایعد و لایحصی آورده اند پس اگر این فقرات را که برای نمونه آوردیم و مانند آنها را در حق عیسی علیه السلام یعنی الوهیت او و اتحاد و حلول خدا در آنجیناب بدانیم پس همه خدا هستیم و خدا در ما است و مادر خدا و در مسیح شدیم و مسیح در ما شد و در خدا شد *

اکنون برادران را بیا گاهانم از رموز آن کلام حقیقی الهی که در اصل و ترجمه آن تحریف نتواند بود بیشتر گفتیم که گذشته از دیگر گونه تحریفات و جعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه ها شده است که بعلمت مقاصد باطله مترجمان ❖ اول ❖ و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه ❖ ثانی ❖ در کار است و شاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم و این یکی شاهد را نیز بر آن بیفزاییم که اگر در فارسی کسی حال کسی را از روی مودت و لطف جو یا شود باو گوید دماغ شما چاق است و چون تحت اللفظ بترجمه عربیه بیاوریم ❖ انفکم سمین ❖ میشود و چون این ترجمه نائوبه را به پهلوی در ثانی بعبارت دیگر بیاوریم میشود ❖ بینی شما فربه است ❖ که اصل مطلب بکلی از میان رفت و معنی غیر مر بوطی که مفسر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنگونه سخنان که در حق عیسی و روح القدس یافتند مطلبی ساختند و خواستند این کلمه را که صریح در شرک و الحاد است تصحیح کنند و نتوانستند و برای اسکات نادانان گفتند که چون از وحی و کلام خدا و از انجیل حاضر است باید تعبدا گفت خدا ثالث شده است و عیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم السان را که وحی غیر محرف الهی و مجزیه باقیه پیغمبر آخر الزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث شده گفتند و خدا خود را رابع شده فرمود *

﴿ ما یکون من نجوى شئة الا هو را بهمهم ﴾

راست است خدا با مخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند و معنی میکنند . پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بود . معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است . و ذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین و در جاهای دیگر اشارت بر آن شد به هیچ طوری از اطوار مناسب و علاقه ذاتیه با مخلوقات نخواهد داشت *

راست است در حق مقربان خدای و ایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول و اتحاد تأویل نمیتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید و بس . و در قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد گردید و اهل معرفت نظماً و نثراً این مطلب را گفتند *

﴿ ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت بر خدای گفت و دست پیغمبر را که در بیعت بر بالای دست بیعت کنندگان بود دست خدا میداند *

﴿ و ما رميت اذ رميت ولكن الله رمى ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهراً پیغمبر علیه السلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رأى فقد رأى الحق ﴾

هر که مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد و مولانای رومی در کتاب مشنوی گوید *

﴿ کر تو خواهی هم نشینی با خدا * رو نشین تو در حضور اولیا ﴾

و الحاصل معنی تلبیث و اتحاد خدا را با مسیح و دیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکور، که از انجیل و نامدها نمونه آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت . و اگر از تعبیرات ابوتی و بنوتی و پسری و پدری که در انجیل و غیر آن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت بر مطاب
 اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل و توریة بر
 از عبارات مذکور و نسبتهای بدری و پسری در حق سایر مخلوقات
 و انبیا و اولیامیباشد . و این تعبیرات بحدی در آن کتب هست که محتاج
 بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی
 و در میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میگفتند
 ما پسران خدا هستیم *

﴿ در فصل ششم نامه قورنثوسیان است ﴾ خدای توانا بر همه چیز
 میفرماید که من شما را پدر شوم و شما نیز مرا پسران و دختران باشید *
 هرگاه آنگونه نسبتها و الوهیت به عیسی علیه السلام بواسطه معجزات
 و احیاء اموات است که میگویند از آنجانب ظاهر شد واضح است
 که این معنی را از معجزات که از جانب خدا بانبیا و اولیا از روی قدرت
 کامله الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد و هیچ صاحب عقلی
 نمیتواند بگوید که هر کس مرده را زنده کرد و خود گفت این کار
 از جانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده
 نمود چنانکه در توریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی
 و هفتم است . و الیسع نیز احیاء میت کرد حتی از قبر او نیز این معجزه ظاهر
 شد چنانکه در فصل چهارم و سیزدهم سفر الیسع از توریة است .
 و آنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان
 و خواریان مسیح نیز در انجیل حاضر آورده اند . دم کاوبنی اسرائیل را
 بمرده زدند و زنده شد *

اگر چه بدلائل تو حیدیه و بیداهت عقل خدا شناس نسبت
 الوهیت و مانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان و سخافت نه چنانست
 که محتاج بشرح و بسط واقامت براهین دیگر گردد . لکن محض مزید
 آگاهی از مأخذ عقائد فاسده ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکور
 کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد
بفهمیم و عمیdam این سخن را فهمیده نوشت و یا آنکه از روی سخنانی

که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
اینکه از حکمت خدا آکا، نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه
نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است. و دانشمندان دانند که تکلیف
ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت و آثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگریست.
خدای توانا انسان را در صورت خویش آفرید و او را بصورت
صفات و اسماء خویش ساخت و مظهر جلال و جمال خویش داشت.
و قدرت و علم و حکمت خود را بوی عطا فرمود و منتی بزرگ بر او نهاد *

﴿ ومن یؤتی الحکمة فقد اتی خیرا کثیرا ﴾

و مع ذلك اینگونه اعتذار در اعتقاده تثلیث یا خود حلول و اتحاد
ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود. و چنانکه کتیبم
آتش پرستان و مانند آنها را راه اعتذار یا اینکه سخنان بی بنیان باز
شود. و در آن صورت ناچاریم از اینکه هر کا، اهل تثلیث را موحد دانیم
بت پرستان را نیز آفرین گوئیم و موحد شان شناسیم. و چون بدلائل
عقلیه و نقلیه خود را بر نحسین و تصدیق آن طایفه راضی نتوانیم
کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست
و کتب آنها را کتب الهامی نتوانیم گفت و اعتماد با آنگونه اسفار
و رسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مگر تفحص در امر دین اسلام و کلام الهی
بودن قرآن و تفحص از اینکه آیا اخبار پیغمبر آخر الزمان در بقیه این
کتب آسمانی پیدا میشود یا نه. و آیا معجز و خارق عادی از آن پیغمبر
ظاهر کردید یا نه. اگر چه بعد از مطالعه صاحبان انصافی موازین
و معیارهای سابقه این کتاب مستطاب را محتاج بزمید بیانات در این
نامه نبودیم ولی برای اكمال نعمت و اتمام حجت بر اهل ایمان و انکار
بقیه بیانات در مطالب مذکوره را در طی دو میزان دیگر چنانکه
در صدر نامه وعده کردیم بسیاری خدای و امداد اولیا در نهایت ایجاز

• اختصار خواهیم آورد و از خداوند یاری خواهیم جست •
﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاہ والاعظمہ ﴾

﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارت توریة و انجیلست در حق پیغمبر موصود که منتظر در میان جله امم و قاطبة ملل بود . که پس از همه تحریفات و تباهیها که در آن کتب سماویہ کردند همین بقیه آنها بوضوح و آشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را نمایند . و در طی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بر بیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاک و روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد . و این میزان نیز درده معیار قرار گرفت •

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتهان و اختبار که خدای را در حق هر قومی از اقوام و در باره هر گروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون از مقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب بر مسببات ظاهر به بیافریند . و همچنانکه پدر ماری و واسطه پدر و مادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت و او را مبعوث بر بنی اسرائیل فرمود و مأمور بر تعلیم و بشارت کرد . یعنی انکلجون را بروی فرستاد و روح القدس را مؤید و مسدد او داشت . و آنجناب آنچه را که مأمور بر آن بود از تبلیغ و ادای رسالت و بشارت بعمل آورد . و حواریان که صاحبان ولایت و تصرف و تدبیر در جهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تا آنکه وقت رفتن عیسی از میان آن قوم رسید و هنگام اجرای آیین
 اختیار شد *

سر و حکمت امتحانات الهیه را که در هر قومی جاری بود و هست
 سابقا بنحو اجمال کفیم و کسائیکه جوایب مزید آگاهی از این
 حکمنهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند . و این عبدقلیل
 البضاعة در سال هفتادم هجری در رساله مطالع الاشراق خود
 که در مسائل دینیہ عربی العبارة نکاشتم این مطلب را مشروح داشتم .
 و در کتب اسلامیہ این سخن مشروحا مبین است . در این مختصرنامه
 تطویل و شرح و بسط را در این مطلب زاید می‌شمارم *

آیین اجرای امتحان در هر قومی بنحو کلیت چنانست . که پیغمبر یا ولی
 که داعیان بر راه خدا و هادیان و مبشران و انداز کنندگان هستند
 پس از ایفای رسم دعوت و بشارت خود از میان قوم بیرون روند و اینجهان را
 بدروود کنند . تا آنکه ایمان آورندگان حقیقی از دروغی که بهوایهای
 نفسانی و آرزوهای شخصاتی و حب ریاسات از روی ریا ایمان
 آورده بودند تمیز یابند و مؤمنان امتحان شدگان که در آن حال غیبت
 هادیان در میان فتنه و حادثه بنیات قدم مستقیم باشند در مدارج کمال
 برتری جویند . و این گونه امتحانات واقع نتواند شد مگر بغياب رئیس
 و هادی آن قوم *

﴿ احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ﴾
 پس از آنکه کلمة الله عیسی را موعود رفتن از میان امت رسید جله
 و صابای خود را مکرر او مؤکدا برای تلامید و اصحاب خویش بیان کرد
 و از وقایع و فتنها که میبایستی بعد از او ظاهر گردد خبر داد و چنانکه
 در بقیة انجیل است و بزودی گفته خواهد شد بشارت پیغمبر آخر الزمان را
 بنحویکه آنجناب و کتاب نازل شده . براو که تعلیم و بشارت بود
 میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند . و فرمودند که بعد از من مسیحان
 در و عنکوی پیدا شده سخنان مرا تغییر داده اختلاف عظیم در میان امت
 من خواهند انداخت . و کلیات آنها را بهفتاد و دو فرقه متفرق خواهند

ساخت که جله آنها در هلاکت است مگر بکفره که تابعان
شعون الصفا هستند *

در ❖ فصل دوم ❖ از رساله نایب شعون الصفا در حق معلمان
بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند
چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگویی خواهد آمد. خدایی را
که خریدار آنهاست نیز انکار کنند و عقائد باطله را که شایسته
لغت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت
آورند و جمعی تابع طریقه های مضر آیز آنها شوند و بسبب آنها
در خصوص راه حق بدگویی و اطاله لسان شود و از روی طمع بسخنان
ساخته ❖ یعنی مجعول ❖ شماها را بجای متاع بگذارند یعنی
ببخزند و بفروشند و تجارت میکشند و متاع تجارتی آنها شما
میباشید *

در ❖ رساله مذکوره ❖ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیله
خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان مایولوس نیز از روی حکمتی
که باوداده شده بود بشما نوشته است. همچنانکه در جله نوشتجات
او که در این مباحث نوشته است و در این مطالب مانیز چیزهایی هست
که فهمیدن آنها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه در حق
کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی بر هلاکت
ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش
از وقت بدانید و حذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نبافته
از منانت خود باز ننمایید *

در ❖ فصل دوم ❖ مکاشفات یوحنا است از دروغگویی یافتن نور سولانی را
که میگفتند ما اهل رسالتیم و رسول نبودند و دروغگویی آنها را
بانتحان دانستی آگاه شدم *

تخریف و دست کاری در انجیل و کتمان اناجیل یعنی تعلیمات
و بشارات مسیحی و تغییرات و بدعتها که در آیین او گذاشته شد.
و اعمال و آداب آنجناب را که برای قیاسات و تأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی از نمونه های آن را پیشتر بیان کردیم و از صوم و خسته و غسل و طلاق و مانند اینها نمونه آوردیم جله این امور در اندک زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا در میان تابعان آنجناب واقع شد تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان او مقهور و محبوب شدند و دعوت کنندگان و معلمان دروغگوی همچنانکه مسیح خبر داده بود با اسم مسیح و حواریان مسیح در اطراف واکاف ظاهر شده و هر چه خواستند کردند *

﴿ مهر در خشنده چوپنهان شود * شیره بازیگر میدان شود ﴾
 و چون بشارت عظمی که آن کلمه الله مأمور بر تبلیغ آن بود مژده نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوٰة والسلام که از بد و زمان آدم انتظار آن خلاصه آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی و ابراب فساد و تباهی در روی زمین مقصودی نبود و چنان پنداشتندی که وعده مسیحی در ظهور آن نور قدیم ازلی در همان زمان نزدیک انجام خواهد شد و بدین موجب همه همت خودشان را در اخفا و ابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند و مع ذلك بهات کثرت شهرت و شایع بودن این بهنارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند و نور حق را خاموش کنند *

﴿ واللہ متم نوره ولو کره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت و انصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد و از اعتراض آوردن بر اسلامیان با آیت کریمه ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف در فصل اول از باب سیم کتابت کفنی که در هیچ صفحه وسطری از انجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود و در این ضمن سخنانی که دور از شیوه ادب و از شیوه دانش است بمیان آوردی نخست جواب آنگونه سخنان را از ما نخواه مگر جواب مطلب را و بیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند اونیز از آن دروغگویان است *

ثانیاً همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویند لفظاً و دلالتاً تغییر داده و تحریف کردی چنانکه عیسی و اوصیای او خبر داده اند و این خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد . معلمان دروغگوی همواره در میان عیسویان در هر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه و تا و یلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت و سبب که در این کار پیشینان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم و اکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که در خصوص کمره کندگان بعد از خود خبر داد و مؤلف ما بدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام ~~که~~ از خراب شدن بناهای بزرگ و مانند آنها در هنگامیکه از معبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب از او پنهانی پرسیدند که این علامتهای ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی گمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میآیند و بنام من کسان بسیاری را گمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد از من پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نگارش یافت . و مؤلف آنرا تحریف کرد و پنداشت که اسلامیان بروایت و نقل او اعتماد کنند و اعتقاد آورند . و الحاصل معلمان و دعوت کنندگان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند و در ابطال دین خدا کوشیدند و چهره شاهد مقصود حقیقی را در پرده اختفا گذاشتند . و دوست ندارم که باسم و رسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانه طرف مقابل را بحریک آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . و اگر پیغمبران دروغگوی نیز بآن معلمان بگوئیم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشر بر سول یاتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه و ظهور معلمان و داعیان در ونگوی بعد از عیسی علیه السلام برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهت حدود اسباب و علل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را با اعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بلفظ نتوان انداخت با اینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته از حد فیات و تحریفات از جهات دیگر نیز مردود است *

❖ اولاً ❖ مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جمله انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیه کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

❖ ثانیاً ❖ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا و علیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد با آمدن پیغمبری که نام باک و احمد است و نگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که بشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد فرموده مکتوباتی الانجیل بعثه نبی اسمه احمد . و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام و عناد و انکار ملت بنی اسرائیل و قوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی و کلمات و بشارت او بخوینکه علی الاجمال گفته شد معلوم کردید اینگونه اعتراضات را که از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقتی نتواند بود *

حقیقت دین اسلام با وجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق و صواب در دست است و استواری قوانین شرع و ناموسی که از جانب آن مفسر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل و شواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان و تمام کردن حجت بر منکران یک جمله از آیات و فقرات انجیل

وتوریه و سایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم در طی این اوراق
بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده در این بقیه کتب آسمانی را که در حق
پیغمبر موعود و منتظر است بخوبی میدانند ولی بعزت زبون بودن دلهای
آلوده ایشان از سلطان جهل و عناد چنانکه عیسی خیر داد راه تاویل
و بهانه جوئی را در کلمات الهه پیدا کنند . و اس از علم و آگاهی
از حقایق امور انکار و حعود آورند . چنانکه یهودان در حق مسیح
و بشاراتهای وارده در مسیح و در معجزات ظاهره از مسیح و در اعمال
و رفتارهای مسیح کردند و همچنین که صاحب کتاب از روی بی شرمی به
تبعیت کفار عرب نسبت جنون و صرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر
عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بنحیث مسوب داشتند *
افسوس بر آنگونه دینداری باد . ای صاحب تألیف در انجیل خودت
از یهودان و منکران نشنیدی که گفتند رئیس شیطانها با مسیح
همراه است و هر چه میکند بدستیاری او میکنند . و در حق
یحیی نیز مانند این سخن را شنیدی و تبعیت بر یهودان را بر خود ننگ
ندانستی ؟ *

﴿ معیار دوم ﴾

آیات کتاب موسی را که آنرا توریه منی گفته اند در معیار ششم از میزان
سیمین بمناسبت از سخن آوردیم . و معلوم کردیم که آیات مزبوره در حق
بشارت از پیغمبر موعود است و دلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب
کتاب در فصل اول از کتاب سیم گلبش خود کنیهها در تاویل آیات
مزبوره میکند . و لفظ برادر را که در توریه گفت از برادران بنی اسرائیل
پیغمبری بصفات و علامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تاویل کند
که اهل ذوق و ادراک در جرح و تعدیل آنگونه تاویل که در لفظ برادران
کرده اسب محتاج به بیانی دیگر نیستند . و بابلدیعه برادر یکقوم

طایفه دیگری است که از یک پدر جدا شده اند چنانکه این معنی در حق نسل اسماعیل و اسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند و بنی اسرائیل با اسحق و عرب با اسماعیل منسوب گردیدند و اخص است .

این دو طایفه عظیمه برادرند و در کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پروردگار تو از میان برادرانت بیغمبری را مانند تو مبعوع خواهد کرد و در آیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب فرز پروردگاز فصل هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها بیغمبری را مانند تو از میان برادران ایشان مبعوع خواهیم کرد ﴾ و بیان دلالت این کلمات را بر بیغمبر و عود و راست نیامدن آنها در حق عیسی خصوصاً معتقدات عیسویان که در آنجانب دارند در معیار مذکوره آوردم *

در صفحه ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق بر دستاتی که در بیان این آیات بسنخن پرداخت میگوید . تا یا از آیات توریه آشکار و مدبت میگردد که بیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریه و وعده شده با ابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب مبعوع خواهد شد نه اینکه از نسل اسماعیل . و آیاتی در اینجا آورده است که هرگز دلالت بر مدعیای او نتواند است ﴿ خدا با ابراهیم فرمود سنخن ساره را در خصوص هاجر بشنو و آنها را بدبار غربت بفرست و از ساره یابن سنخن ناخننود مباش ذریت تو از نسل اسحق نیز خوانده میشود ﴿ خدا با اسحق نیز وعده داد که از ذریت تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی و تناقض با وعده مخصوصه الهیه که در حق اسماعیل و ذریت او داشت ظاهر نتواند کرد . و اگر عیسی پرستان و مدعیان عیسی رستی با نصاب و ادراک پیش آیند و کوش کنند مطلب بغایت روشن است و لکن . حب الشیء یعنی و بصرم *

چون اساس سنخن را بقدر امکان باختصار گذاشتم در میان این مطلب و وعده برکت روی زمین که با ابراهیم و ذریت آنجانب داده شد از همین توریه بقدر کفایت اهل دانش و بصیرت خواهیم آورد . و خواهیم نمود که وعده مخصوصه خدای در نسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیه توریه در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظم رسید در اینجا باوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه کردند و راه حقیقی الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادى که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و کلیات و اسرار دقیقه و اسرار و نکات غیر محدود آن الهامات اطلاع تواند جست . و پیشتر گفتیم که اثر مشابه صفت مؤثر است و میان مدرک و مدرک وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید و وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصاً که آن کلام تغییر نیافته و مکدر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و قاصره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیقی او را احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بههمد و باین کوش حیوانی نمیتوانش بسنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحاق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کریم . و پایی اعراق و اصالت نسب کاری است لازم الاعتسا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی بر خود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دایم . و گوئیم که زید باید از نسل عمر و باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود . و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است *

﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خودتان نکویید

و تصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه بیاورید خود بخود نکوید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدای از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانی که عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض و ابرتر خواهند بود و ابراهیم و اولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنندگان عهد و میثاق خدای بیز آرند . اگر محبت خدا را در دل دارید و از عصیان برا و ترسناک هستید در کار دین بصیرت جوید و حقیقت را یابید . و اگر بخيال باطل بگوید ما بلفظ عیسی و انجیل ایمان آوردیم و عیسی ما را نجات خواهد داد و ما را راهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی از شما و از عقاید و اعمال شما داشته باشد یا آنکه شما را بشناسد و قبول کند . همین آیاتی را که میگوینی در اختصاص برکت امتها بر نسل اسحق است آوردی و گفتی که دعوی محمدیان باطل است . آبادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم و نسل ابراهیم را مأمور بخته داشت و باطل کننده آنرا ابرتر خوانند مذکور ساخت . مگر شما را هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعده مخصوصه خدای را در حق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

﴿ در معیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات توریة را شنیدی و وعده خدا را با ابراهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت او و ظاهر شدن سرورها از نسل او دانستی . آغاز سخن را از آنجا بگیر و استواری امر میثاق ابدی را در خصوص ختنه معلوم نمای و در ذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایه بیان مؤلف را در مخصوص کردن مبارک شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ در آیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت تو زنده گانی کُاد . و این سخن

ابراهیم علیه السلام بس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحاق شد . و از لحن کلام خصوصاً بقرینتہ لفظ همان یا همانا اسماعیل در حضرت تو زنده گانی کاد روشن است که مقدمات بشارات و تولید سرورها از ابراهیم در میان او و خدای تعالی معهود بوده است . زیرا که آنجناب در جواب بشارت از اسحاق این سخن را گفت و در جواب ابراهیم از تولد اسحاق و ثبوت عهد و میثاق در او و در ذریه او خبر داده و فرمود ❖ و از برای اسماعیل نیز ترا پذیرم اینک او را مبارک خواهم کرد و برکت خواهم داد و او را عظیم خواهم نمود و او را بغایت بسیار خواهم ساخت ❖ دوازده سرور ❖ از او تولید خواهم کرد و او را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ❖ و پس از این مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود و این همه بشارات در حق اسماعیل و اسحاق در ذیل آن تعاهد واقع گردید . و ابراهیم نود و نه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد و جله اولاد خود را در آنروز در طبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مخنون ساخت *

الحاصل سرورها ❖ و دوازده سرور ❖ که خدای تعالی در مقام منت ابراهیم در ضمن بشارات الهیه و وعده مبارک شدن زمین بذریه بر ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ❖ دوازده امام معصوم است ❖ که صاحبان ولایت کلیه کبری بودند و سروران در تمامی جهان و بجزاز ایشان دوازده سرور دیگر که از ذریه اسماعیل باشد نتواند بود . و عظمت اسماعیل که خدا وعده داد در ایشان و پایشان تمام خواهد شد . و وعده الهیه در وجود مبارک ایشان انجام پذیرفت . و تمامی جهان را مودت ایشان فریضه ذمت شد . و اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان کردید که مودت ایشان مودت پیغمبر است و مودت پیغمبر مودت خداست *

❖ قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ❖

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصاً بقرینه بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل و بودن امامان از نسل او بنی نأویل و توجیه صریحه الدلالة در حق پیغمبر موعود خواهند دید . و از تقلید جاهلانه بر برادران پروتستانی گذشته و برادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارک شدن زمین رادر هر دو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت . و پیغمبر مانند موسی را بصفت معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان او است چنانکه سابقاً گفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام و شرایع را بدرجه کمال رساند و خداشناسی را در جهان ثابت الیاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی را که در اختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق در نأویل عبارات توریة در صفحه ❖ ۱۸۹ ❖ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس از مطالعه بیانات حقانیه که شبیدی بر فرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بنحوی خواهی دانست . که هرگز آن آیات دلالتی بر مدعای او ندارد و همه استدالات صاحب کتاب مزبور در اینجا مانند دیگر سخنان او سقیم و غیر مستقیم است . که از جمله آنها سخنی است که از قول عیسی گفت که ❖ اگر موسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلم اینکه او در حق من نوشت ❖ و از این سخن میکوید که برکت موعوده در ذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی گفته شد خواهد آمد عیسی است . و در عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود . نوشتن موسی در حق عیسی اگر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که او را انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را افلا پیغمبر گویند که مطابق بالفظ توریة باشد و جواب یکجز از اعتراضات یهودان را بتواند داد *

جای حیرت و افسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزمی نکرده و میکوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد و در آن مقام سخنان جاهلانه که شایسته احوال برادران
 او تواند بود مندرج ساخت . و چون دانشمندان را ایراد آنگونه
 سخنان نشاید از جواب بر او گذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء یزری ﴾ * لکننت الیوم اشعر من ابید ﴿

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراک خود را باز کن عقائد موهومه را و آنچه بر آن مألوف
 و مأنوسی . همه را از دل خود موقف دور نمای . مناعر خود را
 برای فهمیدن سخنان راست من در نزد من بعاریت بگذار . و بس
 از نیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک و فهم سخنان است در نظرگاه
 خدای با اختیار خویش راه بنمای *

از بشارات بقیه کتب آسمانی که در نسخه های موجوده در نزد طوایف
 ملل از اهل کتاب در حق بیغبر آخر الزمان است در اینجا پیاوریم .
 و میزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسجیم . و بس
 از اقامت بینات و راهنمایی طالبان دین حقیقی اینسان را در قول و انکار
 بر مکافات و جزا از جانب خدای محمول داریم *

نخست از بشاراتی که در خصوص بعثت خاتم انبیا و قیام سرور کائنات
 علیه الصلوة والسلام در توریة و انجیل وارد است بطریق اجال بیان
 کنیم . و در این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیه الهیه
 باشمشیر و مستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع و حسام غالب که در دست
 یداللهی بود بسیاری خدای سخن گویم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت و رأفت و عطوفت موصوف
 دانیم صفات قهر و غضب و انتقام را نیز در آن حضرت اعتراف
 خواهیم داشت . و گذشته از دلایل ضروری که در این سخن عقلا
 وارد است کتب سماویه را بر تصدیق این مطلب ککواه راستین
 خواهیم دانست *

آنرا صفات قهر و غضب خدای در هر زمانی بطورهای کونا کون
 در حق اقوام و ملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دوم نوشت که لکن اینها طبعی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهت فساد خود شان که ذم و قدح میکنند کارهایی را که بر آن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار متقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او و هلاک نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند بانگ نکند و در کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *

﴿ در آیات فصل سی و دوم از توریة مثنی است ﴾

انا هو الذی انا و لیس معی اله غیرى من زنده کنم و بمیرانم و میزنم و میکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم و گویم که حی ابدی منم . اگر شمشیر برهنه خود را پیدا کنم و بازوی من بحکم برسد از دشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خود را مکافات خواهم داد بیکانهای خود را مست از خون کنم . شمشیر من گوشت خواهد خورد و از خون کشتگان و اسیران و سرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

﴿ در فصل بیست و ششم سفر لایوان از توریة است ﴾ بردشمنان غالب خواهید شد و از شمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند و پنج کس از شما صد کس را غالب شود و صد کس از شما ده هزار کس را مغلوب سازد تا دشمنان شما در پیش روی شما بیفتند ﴿ در فصل دهم انجیل مثنی است ﴾ کجا ننگید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

در میزان نخستین از این کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیقی آنکه نتیجه ایجاد جهان است و مقصود بالذات صانع حکیم تعالی شاه غیر این انسان ترابی و جادای است و عظیم و اعتبار این قالب بشری بمظهرت و حاملیت آن نور اعظم است که هیکل اسماء و صفات خدایی است و کرنه این جسد خاکی را در صورت دوری از آن عالم

پاکی هبا و بی بها باید دانست *
 در این مقام تمثیلی از حدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری
 شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
 حکم الهی در حق کسی که دزدی کند و خیانت در مال مردم ورزد بریدن
 دودست او است که فرمودند ﴿ فاقطعوا ايديهما ﴾ و کمتر دزدی
 که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینار است که باصطلاح اسلامول
 دوازده غروش و نیم است . و از آن طرف دیت قطع دودست از آدمی
 هزار دینار است که با نصد لیره این زمان خواهد بود . یکی از هوشیاران
 در این دو حکم تفکر کرد و تحمیر نمود تا آنکه مجبور بسؤال از اهل علم شد
 و بسید مهدی بحر العلوم نظماً نوشته استفسار از حکمت این کار کرد سید
 علیه الرحمه جواب او را نیز نظماً نوشت تا آنکه جواب باسؤال از هر جهتی
 مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ يد بخمس ماين عسجد فديت * ما بالها قطعت في ربع دينار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عز الامانة اغلاها وارخصها * ذل الخيانة فافهم حكمة الباري ﴾
 دستی که با هزار طلا عوض کرده میشود چگونه در تلافی ربع دیناری
 بریده گردد . در جواب فرمودند که عزت امانت و ظاهر نشدن
 خیانت از آن آرا کرانیهها داشت و او را ذلت خیانت و خواری دزدی
 ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
 طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان و عظمتی نتواند داشت
 مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند و روح انسانی را با خود
 همراه آورند *

﴿ در فصل جهلم از کتاب اشعیا است ﴿ طوایف در نظرش لاشیء

بل از لاشیء کتر و در نزد او ناچیز معدود شوند *

سر ابای این جهان بمنزله انسانی است که بنی آدم از جمله اعضای
 آن انسان است . و همچنانکه انسان جزو راهر ضها و علتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض و اعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا و اولیایا در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کارد . و چون علت شفا قلوب که بیک عضوی از اعضا عارض شود طبیب حاذق در محافطت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور گردد و ناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را از مرگ رهایی دهد و نگذارد سرایت بمجمله اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنک و نفرین و هلاک ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . و چون اقوام را در اطوار انکار ثابت و راسخ میافتند و میدیدند که از آیات و معجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه بیا بر آنها نفرین آورند و بقهر و انتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را موجب عبرت و اسباب هدایت گردد که منکران را بجز از هلاک چاره در اصلاح نیست . و بسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد و مقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . و یا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند و بر آنها می نهادند و جنک میکردند و شوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود و راه خدا شناسی از میان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعماقه کرد . و جنک کردن موسی و پس از او جنک کردن یوشع بن نون معروفست و مشهور . و در توریة و در کتب توار یخ مزبور است و مسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غبور و منتقم او است خدای منتقم و غضبناک است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خود را بر دشمنان جاری کند خدای در غضب متانی و در قوت عظیم و بزرگست *

﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنک جنک آوران باهنکامه نزدیک شد لباسها خون آلود شوند پس از آن غذای آتش شده بسوزند . زیرا که برای ماملودی بوجود آید و بر ما داده میشود

که سلطنت در عقب او است و نام او ﴿ عجیب و ناصح و جبار و رب الابدیه و سلام و سلطان ﴾ است . ازدیاد سلام و سلطنت بر روی تخت و ملک او بلانهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الابد پایدار و برقرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . و از روی هوشیاری وضع زمان برخواستی آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام و سلطنت یر بالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت او است بلانهایت خواهد بود بدستی ملاحظه نمای . و غلبهٔ جهل و نادانی و تراکم ظلمات و کدورنهای و شیوع آیین بت پرستی و تضییع دین و شریعت خدایی و ظهور بدعتها که در دین حق گذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . و شریعت و بعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری گردد و جزیره‌ها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد و ابرهای تاریک را که بر روی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . و بنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید و خداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه‌های کوزه کر بشکند و کوزه‌ها بطرز نوین بسازد . و با شمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را در جهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت و تباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بپار . در چنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی و رسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنک نکردند مینهادی حال جهالت جهان و شیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی با ندرجه رسید تا کنون بکجای انجامید با آنکه این کار امری بود موعود و اراده بود از جانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر
 میکذاشت و نبوت مطلقه خود را بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان
 اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه مجربات
 باهرات آورد و از جنس حروف و کلمات که در زبانها بهر گونه
 ترکیب و لغات تألیف میشد و در آرزو فصاحت کلام عرب را
 مایه مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع
 کلم و حاوی احکام و اسرار و مبین اطوار کاشفات و مکونات بود .
 و آن کلام را بنظمی مغایر نظم و نثر و ترتیبی بیرون از اسلوب کلمات
 آن قوم ظاهر کرد . و تحدی نمود و گفت این کلام خدا است
 و اگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار
 کردند و بعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . و از آنها
 و آزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ ما اودى
 نبی مثل ما اودیت ﴾ و مع هذا بشیوه فقر و مسکنت زفتار نمود و فرمود
 ﴿ انا المسکین جالس المسکین . والفقر فخری و به افتخر ﴾ و بامر
 خدای فرمودند ﴿ ما کنت بدعامن الرسل ﴾ تا آنکه بت پرستان
 و مخالفان دین حقیقی و صاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان
 بموسی و عیسی داشتند شرم نکرده و انصاف ننموده اقرار نیاوردند
 و کار بجایی رسید که در وطن خویش و در میان آن قوم نتوانست
 اقامت کند و از آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نکذاشتند تا
 آنکه حکم الهی را وقت اجراء سید و کار منجر بجهاد و استعمال قوه
 جبریه شد . و بامر خدای غضبناک هلاک کننده فرعون و شداد .
 و از پای در آورنده قوم نمود و عاد . شمشیر انتقام را بر آنها نهاد .
 و آیت قهاریت الهی را بر ایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق با تو مدد را ها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضر بشمشیر و طعن بیگان و سنان هر کسی را

که بر او دست مییافت در قبول اسلام و ایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ❖ لا اکره فی الدین ❖ بل بسیاری از آنها را در بند رفتن دین و در دادن فدیة و جزیه مجبور میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل و اعلاء کلمه حقّه مقصود بود و این مقصود در اندک زمانی بخواست خدای دست داد . و رشد و راستکاری از غی و کراهی تبیین گرفت . و لازم بود بر جهانیان معنی خضوع و انکسار را بنحو اکمل نیز بفهماند و آنها را آگاه سازد از مقصود حقیقی خود که مغایر بود با شمشیر کشی که مقصود بالتبع و مطلوب بالعرض بودی . پس باقتضای حکمت الهیه ❖ سرور سیمین ❖ از دوازده سروری را که بشارت ایشان از نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی و آن سرور سبط مکرم آن بیغیر بود و در اصل انجیل شیرش نامیدند مأمور بشهادت و قبول هر گونه خضوع و خشوع فرمود و در حیات خود از قضیه هابله آن مصیبت عظمی خیرها داد و قبالان آنحضرت را باسم و رسم معین ساخت تا بر جهانیان آشکار شود که آن بیغیر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه در نسل خود نیست . و نیز جمله آن ❖ دوازده سرور ❖ را موافق صفة آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ❖ نخستین سرور ❖ را وصیت کرد بسکوت و نکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز به بشارت شمشیر دوزبان از آن تعبیر آورده اند . و شهادت سبط مکرم خود را همچنانکه مودت ایشان را بر جهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت . و عنوان شفاعت نگاهان تمامی امت مر حومه ساخت . لهذا آنحضرت باعلی درجه شهادت و تظلم شهید شد و هر مصیبت و المی را که هر فردی از افراد بشیندن آن متأثر و دلشکسته تواند شد بر خود گرفت چنانکه در کتب اسلامیه و تواریخ و سیرتفصیل شهادت و مصائب وارده بر آن بزرگوار مشروح و مبسوط است *

چون سخن باینجار سید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

بیمبران علیه واولاده المظلومین آلاف النحیة والسلام وارد شده است
 کلماتی چند بیاوریم اگر چه اصل و ترجمه های انجیل بعلت اضطرابی
 که در آنهاست ما را از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی
 گفته اند ما لایدرك كله لا يترككله *

﴿ در باب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

و در آسمان امر عظیمی مشاهده کردید یعنی زنی بود که آفتاب را پوشیده
 و ماه در زیر پای او بود و در بالای سر خود تاجی داشت از دوازده
 کوب . آزن حامله شده و بجهة وضع حمل الم ولادت را دیده
 و فریاد میکرد . و امر غریبی در آسمان مشاهده شده ما ناژدرهای
 بزك سرخ رنگی ظاهر شد که آراهفت سروده شاخ بود و بر سرهای
 او هفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستارگان آسمان را فرو
 روفته بر زمین ریخت . و آن اژدرها در پیشروی آن زنی که وضع حمل
 میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولید او را فرو بردن میخواست آزن
 برای آن کسی که باعصای آهنین بر طوایف حکم خواهد کرد بسری
 آورد و آن پسر سوی خدا و بتخت الهی انداخته شد *

تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنا را اگر بتفصیل در انجیلیا و ریم
 ما را از اصل مقصود در این نامه باز دارد و لازم آید که مقدمات چند را
 که در تفسیرا بگونه کلمات برزگان بکار آید تمهید کنیم و این عبیدی
 بضاعت را گذشته از ملاحظات دیگر فراغت حاصل نیست که از عوارض
 دنیویہ سخت پریشانم مگر آنکه بنحو اجمال اشارتی بر اهل بشارت
 توانیم گفت *

﴿ خورشید و ماه ﴾ اشارت بر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است
 . آن زن مادر سبط بیمبر آخر الزمان و قره العین رسالت و زوج او
 حضرت مرثوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور
 مبشر در توریة است . آن بهترین زنان جهان که صاحبۀ ولایت کلیه
 کبری بود لباس از نبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود
 و ذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم نجعل لهم

من دونه‌ها سترًا ﴿﴾ بجز از آفتاب آنهارا پوشای نبود . و نیز آن زن در روزی که نصاری نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای بیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن گردد . و گروه نصاری علایم موعوده را در حضرت بیغمبری و اهل بیت پاك اود یدند و کار خود را مقرر بجزیه دادن و اعطای فدا داشتند *

آن زن علی ایها و بعلها و اولادها و علیها السلام ما، ولایت رادری پای داشت و حرکت و سکرین و رفتارش بر روی ولایت الهیه بود . و نیز حدود ولایت کلبه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظاهر شد از عقب او از اولادش بعد از او بود *

بجھت وضع حل الم دیده فریاد کرد . زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن بر آن مولود میدید و مهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را بر شهید کردن او و اولاد و اصحاب او مشاهده میکرد *

﴿﴾ و وصینا الانسان بوالدیه احسانا جلته امه کرها و وضعته کرها ﴿﴾ آن انسان حقیقی را که بیغمبر را انسان عین و عین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که در حق والدین خود احسان کند . و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دلهای مؤمنان . و شفاعت کردن نگاهکاران در راه خدای از جان و مال و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت گذشته و هر گونه مصیبت و الم را قبول کند . و بجھت این وصیت که احسان بود نام آن مولود را ﴿﴾ حسین ﴿﴾ نهاد و در حدیث قدس فرمود ﴿﴾ و منی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴿﴾ و چون آن احسان منسوب بامر خدا و رضای خدا و در راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند و منی الاحسان و مطابق آمد به ﴿﴾ لکن الله رمی ﴿﴾ و خون مبارک او ثار الله شد *

آن زن رادر بالای سراز ﴿﴾ دوازده کوکب ﴿﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده از اولاد او بودند و زمانا مقام ایشان

مناخرو در زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند و مانند تاجها شرف و جمال او بودند *

وامر غریبی در آسمان دیده شد که از درهای بزرگ سرخ رنگ و هفت سر بود که ده شاخ و هفت تاج داشت . و این از درهار رئیس شرور و مبداء ظلمات است و چنانکه در میزان نخستین دانستی او را قدرت و سلطنت در مقابل مبداء انوار بتقدیر و حکمت خدای داده شد . که او را هفت سردر مراتب هفتگانه انسانی عطا کردند . از مقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه بیداشد و بر آن سرها تاجها که علامت تسلط او است مقرر گردید . فقط در مقام فواد که بالاتر از مقام عقل است و آیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست و آن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست و دوزخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضه که طینت انسانی را از آن مخمر کردند ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که در طبقه آسمان و نیک زمین است تعبیر کنند و اگر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بسیاری خدای وسیع است و لیک عذر آنرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر از مظاهر شرور و ابادی فتنه های او است نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا و اولیا است بر زمین فروریخت و ایشان را از مقام برتری پایین آورد . ولی همه ایشان را توانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ و الحق یعلو و لا یعلی علیه ﴾ ﴿ و العاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شرور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم و شریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد . و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را نیز مانند باطن بدست گیرد

و در مسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق و تشبیه مبانی
خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول و منکوب خواهد گردید .
لهذا همه همت خود را مصروف بر این داشت و مهیاسد که آن
مولود پاک را فرو برد و او را از این جهان بردارد که خنلهها در ارکان
هدایت جهان آورد و ظلمات و کدورات خود را ناز و موعود
و معلوم در جهان جاری سازد *

آن مولود پانچ بوجود آمد و بسوی تخت خدا و بسوی خدا انداخته
شد و جبرائیل بعضرت الهش برد و در آغوش قرب خدایی در عرش
رحمانی او را جای داد . و خدا او را بعد از شهادت نیز بسوی
عرش برد و ظاهر او را در زمین داشت تا آنکه هر که او را زیارت کند
خدا را زیارت کرده باشد *

❖ من زار الحسین بکر بلا یوم عرفه فکأنما زار الله فی عرشه ❖
این است تفسیر کلمات یوحنا که با جمال آوردیم . اگر انجیلیان
بهر از این تفسیر توانند کرد بیایند و بگویند . کاش کتب آسمانی را
از میان بر نمی داشتند و تحریف و تغیر در آنها را جایز نمی دیدند و تبعیت
بر رئیس شرور نمی کردند و اختلاف را در دین الهی نمی انداختند .
تا آنکه بیانات آسمانی و مطالب و معانی را که ارواح را مایه سرور
و نعیم بود و دلها را مورث نورانیت و روشنایی از هر زبان و بهر لغتی
بگویند و بشنوند و انس گیرند و حمد دیگر را دانش آموزند و معرفت
افزایند و تعارف و رزق و ثنا گریا و رزق * ❖

❖ وجه انما کم شعوباً و قبائل لتعارفوا ❖

اکنون لئو بشارت کتب آسمانی در خصوص بعثت خاتم پیغمبران
بیاوریم و نخست از آیات و کلماتی که قیام او و قوام شریعت او را بشمشیر
آگاهی میدهند ذکر کنیم *

❖ معیار چهارم ❖

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور در حق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ در صفحهٔ صد و هشتادم ﴾ کتابش آورده و از نامهٔ عبرانیان آیات دیگر در تفسیر آنها ذکر میکند و میگوید بدلات آن نامه که از منفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور بدلات بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتامی از روی ترجمه‌های خودشان در اینجا بیاوریم و تصدیق آنرا حوالهٔ بآب ادراک و انصاف کنیم تا بدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخر الزمان است و بدلات بمسیح تواند داشت و معلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یا نامهٔ ایمانیان *

و اگر می دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسرانجیل آورد و بنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد و نام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ اونمیردند و بسخن اوتسک نمی‌جستند *

﴿ آیات مزبور چهل و نهم زبور است ﴾

دل من سخن نیک بر آورد . کارهای خود را بر ملک عرضه کنم . زبان من قلم دبیر ما هری است . نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت بر لبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارک داشت . ای توانا شمیر خود را بر روی ران خویش بساویز که عزت و شهرت تو از آن است . در شهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت و راستکاری سوار شو . دست راست تو کارهای عجیب و هیبتناکت بساموزد . پیکانهای توای توانا تیز است در دلهای دشمنان هلك نشیند . اقوام مقهور تو شوند کرسی توای خدای ابد الا باداست . عصای مملکت عصای عدالت تست . نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن گرفتی و بدی بموجب ای خدا خدایت به برتری از شریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی و عود و سلجخه از جامه های تست . از منازل شرفناک تو عاجی است که ترا شاد کام کند دختران پادشاهان در میان زنان مکرمت تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامه زرین در خدمت تو بایستند . ای دختر بشنو و نگاه کن و بکوش
 خود استماع کن قوم خویش و خانه پدر خود را فراموش نمای حسن
 نورا ملک خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست
 و تو او را سجده آوری . دختران صور برای بیشکشها بیاورند .
 توانگران از طوایف بیدار تو حسرت برند همه بزرگیهای دختر ملک
 از درون از جامه زردوز است دختران با کره از پی جامهای زردوز
 رفیقان آنها برای ملک بیاورند و بر خدمت تو تقدیم کنند .
 و با بهجت و سرور ابلاغ دارند و بسرای ملک داخل شوند .
 اولاد تو بجای پدران تو باشند و اینسان را بر تمامی زمین سروری
 دهم بقرون و اعصار نام ترا یاد کنم و امتهای بدوام دهور و اعصار
 برای تو اعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل و نهم داود
 علیه السلام *

شهادت دادن این آیات از زبور بر بشارت پیغمبر و وراثت اولاد طاهربین
 او در زمین در نزد هوشمندان آکا، آشکار است و از جمله جاهایی است
 که در آیت قرآنی اشارت بر آن فرموده اند *

﴿ ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض برئها عبادى الصالحون ﴾

بعد از ذکر پیغمبر و اوصاف و اطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان
 و مالکان زمین بنسب کان صالح خدا است که ایشان را بر تمامی زمین
 سروری باشد و وعده خدای بپراهمیم در حق ذریت اسمعیل
 انجامز باید *

صاحب کتاب آیات مذکوره زبور را بتأویلات بعیده میخواهد
 بمسیح تفسیر کند و دلالت آنرا بر پیغمبر صاحب السیف و لطافه الکلام
 انکار نماید و حال آنکه کترینی او را کی در شهادت تمامی آیات مزبوره
 بر حضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنندگان کاذب بود
 که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند و باقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا کذا رد. در ضمن نامه که بعبرانیان نوشت
 و خواست دلیلی برای ایشان از توریة پساورد. این است
 که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزور چهار و پنجم را آورده
 و استدلال بر مدعای خود کرد. و این مؤلف بیچاره به تبعیت او سخنبدانی نمود.
 فقرات نامه بولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسک بآن میشود
 چنان است *

لکن به پسر میگوید که کرسی تو ای خدا ابدی و از لیست عصای
 ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینوجب
 خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد و ترا از رفیقان
 تو برتری داد *

در اینجا یک لفظ مسح که مطابق با ترجمه لقبی از عیسی تواند بود پیدا کرد
 و دست آویز ساخت پس از این قرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند
 حال آنکه در توریة امثال این تعبیر در حق انبیا بسیار و اصطلاح توریة
 بر این جاری است. و مسح بروغن بهجت بمعنی شاد کام و مسرور
 داشتن است. اگر راست میگویند آیات زبور اجرا در نامها بتامی
 نیاورند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند. و نیز همین دو آیت را بجه
 قرینت بر عیسی ناویل میکنند گویا بقرینت لفظ ❖ ای خدا ❖
 است که عیسی را خدا نامیده اند و بکس دیگر دلالت نکند *

اهل ادراک از متن عبارت حاضره زبور دانند که خدا تعبیر از غیر
 ازل تعالی است چنانکه در ذیل آن گفت خدا یعنی خدای تو واضح است
 کسی که او را خدایی باشد در واقع بنده خداست و در این صورت
 بهر معنی که در عیسی گویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
 اولی تواند بود ❖ نخستین سرور ❖ از دوازده سرور موعود اعتراف
 بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد باینکه طوایف بسیاری بخدایی آن
 بزرگوار اعتقاد کردند و در حق او فرموده اند ❖ ذات علی مسوح
 بذات الله ❖ همین دو آیت زبور را تما مگدر حق عیسی نتوانند بیان
 کنند. چه فائده که در وقت تنگنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دوآیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود . و چنانکه شمعون بطرس در حق معلمان دروغگوئی گفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد * عصای ملکوت تو * که در ترجمه کفتم در نسخه صحیحۀ زبور بلفظ عصای استقامت تو و در بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

و علت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است . و میگوید کرسی توای خدا ابدی و ازلی است عصای استقامت یا عصای مملکت عصای عدالت تست . و در اول آیات چنان گفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق و عدالت و استقامت سوار شو . و این معانی بجز در پیغمبر آخر الزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود و نه آنچنان سوار شد که عدل و داد و استقامت را در زمین بگذارد و نه او را کرسی و عصای عدالتی که عبارت از شریعت مؤسسه دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یا دعوی نموده است . این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که يك قدری از بنیان زأویل نأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

و الحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است و تمامی ذکر حضرت پیغمبر و اطوار و اوصاف ایشان و اشارت بزوجات ایشان و اولاد و زوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را با ایشان علیه و علیهم السلام مسلم داشت و چون دلالات واضحۀ آیات بر آنحضرت در نزد هوشمند با انصافی محتاج بشرح و بسط نیست و بر متکرران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن را بهتر دیدیم *

زبور چنین می سراید و سخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی . و بهترین

مخلوقات کثی لطافت و فصاحت و اعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت .
 و سخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد . و بد آن سبب
 چنانکه بر ابراهیم وعده داده شده بود بد و ام شریعت و سلطنت ذریت خود
 که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابد الدهر مبارک شدی و برکت
 یافتی ای قوی و توانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعدادت
 عربی بیاویز و بکوی انانبی بالسیف . که عزت تو فو دین تو و شهرت
 نام مبارک تو و رسیدن شریعت تو بجزا بر بقهاریت سیف الهی
 تواند بود . برای گذاردن حق عدالت و راست کاری سوار شو .
 دست راست تو که ❖ ابن عم ❖ تست و مظهر العجائب است
 کارهایی بر تو بنماید که بسیار عجیب و در انظار دشمنان هبتناک است .
 بیکا نهی تو ای توانا سخت تیز است که تیراندازی از بدرت اسماعیل
 برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملک نشینند
 اقوام مقهور تو شوند . کرسی تو ای خداوند شریعت ابد الا با است .
 و شریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا
 و عماد در مملکت ایجاد عصای عدالت است که بواسطه شریعت غرای
 مستقیمه ات در جهان نهادی *

❖ و بالعدل قامت السموت والارض ❖

نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمنی کرفتی . و بدین جهات
 که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا از سایر پیغمبران که در پیغمبری
 با تو سهیم و شریک هستند برتری داد و ترا اشرف انبیا و مرسلین کرد .
 و ملک و وجودین و مالک دارینت نمود . و بدین سبب ترا با تهاج دائمی
 مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب در این آیات چه میگوید و دل او چگونه گواهی
 میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبور در حق عیسی است
 و در حق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آبت اخیرا که در نامه عبرانیان آورد، بود نپرسیدیم که چگونه بعیسی
 نأویل کردند مقصود از شریکان اگر شراکت در نبوت است که عیسی

بیمبر نبود اگر در خدایی است خداران نیز بجز دوشریک که یکی ذات اب و یکی روح القدس است شریک دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر آنکه بگویند از این دوشریک او را برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تو ترا برتری بر خدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است از مؤلف ما که میگوید بقراین آیات آخری از این زبور مقصود از آن آیات حضرت بیمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تا آنجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد و تماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است و تنه آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان و رؤسای اقوام و بزرگان بخانه بیمبری دارد چه در زمان خویش و چه در زمان اهل بیت و اولاد طاهرینش و چه در حالت غلبات و فتوحات بمجبوریت و چه در هر حال دیگر برضا و میولات که ارباب آگاهی از تاریخ و اخبار علی التفصیل دانند . شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران در خانه حضرت حسن علیه التحية والثناء بود و نیز مادر چند سرور برزکوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد و اولاد از او نبود و هدایا برای او نمیرفت و تمامی این اخبار زبور را بطور وافیه در بیان اوصاف و اطوار حضرت ختمی علیه السلام توانیم دانست و بس . و پادشاه بودن اینها و اولاد اطهار آنحضرت در ظاهر و باطن واضح است . و در اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که در هر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح و بیان آورد که حیرت عقول و مدارك گردد و لیک به میقدرها در این مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را همه وقتی و بهر کسی نباید گفت . و مع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر و تأمل در همان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی کردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

عجبتزاینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبور زبور از مکاشفات
والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان
الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعود است و بوجهی
دلالت بر مسیح ندارد تا چه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد
آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود
درست کرد خانه خود را بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم بآیدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم از میزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنا را
کریم و لیک نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیآوریم و این فقرات
در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کسوده دیدم و انگاه اسب سفید را دیدم که سوار بر آن را
امین و صادق میگفتند برای حق استقامت جنک میکند . چشمان
او مانند شعلهٔ نار بود . و بر سر افسرهای بسیار داشته و او را
نامی بود که بجز او کسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند . و جبهه خون
آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند . و جماعتهای
آسمان بر بالای اسبهای سفید با جامه های سفید و لطیف پرندی
در پشت سر او میرفتند و برای زدن طوایف شمشر قاطعی از دهانش
بیرون می آمد . باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . و معصره
شراب قهر و غضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد .
و بر لباس و ران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك و رب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنفدی برای تو بگویم که میزان
کار آنها را نیک بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو
ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی در سنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ *

در پاریس از جانب جمعیت انگلیسی چاپ کرده و میگوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکف انگلستان و سایر ربع مسکون طبع کرده شد. و دیگری را نیز بتری در سنه ❖ ۱۸۵۷ ❖ در لندن از جانب جمعیت آنجا چاپ کرده و میگوید که این کتاب باطلاع فلان و فلان تصحیح شده مطبوع و در انگلستان و سایر ممالک ربع مسکون منتشر گردید. اکنون مقابله کنیم این ترجمه را با عبارتاتی که در صفحه ❖ ۱۸۱ ❖ میزان الحق خودشان آورده اند *

گذشته از سایر تعریفات عبارت آخری را که معصره شراب قهر و غضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت:

که میخانه قهر و سخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر بر همه چیز را دیگر صفت قهر و سخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی از مخلوقات تصرف در ذات و صفات قدیم تعالی کرده، آن دو صفت را پامال و معدوم سازد.

و مع هذا آن خدا قادر بر همه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصنی است و بجای پامال میکند چینه جگر.

و در دیگری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر و فشار دادن انگور و شراب مقصود است و بجای پامال میکنند گفته است باصا جقدر. و معنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر و منافی با ترجمه مقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط و غضب الهی است بقرینه لفظ خدای قادر بر همه چیز مخصوصا بقرینه سوق کلام که گفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کا، آهنین و حربیه آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم و امر او است حکومت خواهد کرد. و معصره قهر و غضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار و اهل خسران را هلاک خواهد نمود و این عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آرایاد فرموده و بآن

قسم خورد *

﴿ والعصران الانسان لني خسر ﴾

و چون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلات انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که از بجای مکاشفات اشتدلال برمدعای خود کرد . اگر از لفظ کلام الهی و عبارت جامه خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسح ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشر برند . یا شمشر دوسر را که در نسخه اصل انجیل است با عصای آهنین و حکم و حکومت با آن را چه میکنند . آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است و آن کلام جبهه آن سوار و حافظ او از حرد برد و زینت و شرف او است . آن جبهه که کلام خدا و معجزه باقیه و دائمه آن سوار است بخونریزها دربر او ماند و کرنه آن جامه را نمیتوانستی با خود دارد . و آن کلام همچنانکه در مقام الفاظ معجز و زینت و مروج دین و شریعت و بیان کننده احکام خدای بود . در مقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز نکوبینی او بود و رواج دهنده دین او بود و مظهر عجایب و عین او بود که عدد نام مبارک آن کلام خدا با عدد عین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب اليمين ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات در حال سجود و مقام مناجات با معبود از ضربت آن ملعون ازل و ابد خون آلود شد *

نام مبارک آن سوار امین و صادق بود که پدش از ظهور ربعت ظاهری او در عالم اجسام در میان مردم بصدق و امانت معروف و باین دو نام و لقب ملقب بود *

در جامه و بهاوی آن سوار که برای حق انصافی و استقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب . ربوبیت
 وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بص قرآن بر تمامی موجودات
 هیمت وربوبیت داشت . و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقه
 آنحضرت بود در آن جامه که کلام لفظی و تدوینی بود لفظاً
 مکتوب شد . و آثار بعثت و اوصاف و کلمات آنحضرت را بیان فرمودند
 و بر طالین نذیر و هادی نامیده آمد و در جامه که کلام تکوینی خدا بود
 فعلا و کونا ربوبیت ابر ظاهر آمد . و جمله اوصاف و ولایت مطلقه
 او را آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هو صنع الآله والخلق طراً * صنع من كادان يكون الها ﴾

بیان ربوبیت مطلقه امکاتیه و سلطنت عمومی آن حیب مطلق خدای
 را بنحو اجمال در معیار هفتم از میزان نخستین و در سایر بیانات خویش
 در این کتاب مستطاب آوردم . اگر مزید آگاهی را بنخواهی مراجعت
 بکتاب و مؤلفات از اهل تحقیق و علمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمد لله رب العالمين ﴾

کاش مر از زبان کویابی میشد و ترا کوش شنوایی و مدح آن جد الهی را
 که رب جهان و تربیت کننده پیدا و نهان است بزبان دیگر
 در اینجایی گفتم *

* غیر این منطق لپی بکشادمی * در مدیحش داد معنی دادمی *

نیازی غلط گفتم و خطا آوردم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای
 به بیانات جهان و جهاتیان محدود نشود و مدایح آن مدح اعظم
 نوراً قدم بسبحان امکان و اکوان معدود نکرده *

﴿ قل لو كان البحر ممداد الكلمات ربى لفقد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربى ﴾

﴿ معيار بنجم ﴾

﴿ در زبور صد و چهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران
 و برخاستن آنحضرت را با شمشیر خبر داد و چنان گفت که . خدای را

بتسبیح نوین تسبیح گوید او را در مجمع پاگان تسبیح کنید .
 اسرائیل با فرینده خویش فرحناک شود و بنی صیهون بملک خود
 شادمان گردد . نام او را بدف و طبل و مزمار تسبیح کنند و ترتیل
 نمایند . زیرا که خدای از قوم خود خوشنود است تواضع کنندگان را
 با استخلاص شرف و عزت دهد . پاگان بعزت ابتهاج آورند
 و درخوا بگاہ خودشان شادکام شوند . تکبیرهای خدای بردهان
 ایشانست و تیغ دوسر در دست آنهاست . تا آنکه از آنها انتقام
 گیرند و آنها را ادب آموزند . ملوک آنها را مقید کنند بزکان آنها را
 مغلول سازند . تا آنکه حکم مکتوب را در حق آنها جاری نمایند . این
 بزرگی مر جله پاگان را خواهد بود *

این بشارت در حق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب
 خدای از او خوشنود نشد بل در نهایت زندگانی دل او را زنان او مایل
 بغیر خدا کردند . و بعیسی بن مریم نیز تاویل آن آیات جایز نخواهد
 شد . همانا خاتم پیغمبران و ایمان آورندگان با آنحضرت بودند
 که تکبیر میکنند و شمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان
 بود و بامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند . و جهاز را بشریعت
 محکمه و ناموس دائمی ادب آموختند . سرها و سرورهارا در قید
 مقهوریت گذاشتند . بزرگان را بزنجیر بیچارگی و خجول مغلول داشتند .
 و حکم مکتوب خدای را در حق ایشان جاری کردند .
 و این بزرگی مر جله پاگان را از جا نشینان آنحضرت بوده
 و خواهد بود *

❖ تعلیم و بشارت ❖

تخریف دادن اهل کتاب بقبه کتب آسمانی را اصلا و ترجمه پیشتر بیان
 کرده ایم . و پس از توضوح دلالات و اشارات در همین بقیه که غفلت
 کرده و گذاشته اند در تعیین جاهای تخریف و تغیر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در میان مطلب و اثبات مدعا کفایت کند .
و این سخن را بکلیت در خاطر خویش نگاهدار و منتظر بشارت
از انکلیون باش *

﴿ در فصل دوم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که از قول عیسی
گفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید .
آن کسی که غالب شود و جله اعمال مرانگاه دارد حکومت بر طوایف
رابوی دهم . مانند آنکه من از پدرم در باقیم او نیز با چاق آهنین
بر آنها حکم آورد . و آنان مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد
بشکنند . و ستاره صبح رابوی دهم . کسانی که گوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت *

آن سلطان ام که غالب علی الاطلاق است پس از مسیح امر نبوت
و حکم شریعت و بشمیر آشکار شود . و باشمیر بر طوایف حکم کند
و امتها را بشکند و آنها را مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد کند
و همچنانکه عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی از عیسی
گذشته بوی رسد و عیسی را وواکذارد . و او اعمال عیسی را
تصدیق کند و حفظ نماید . بر خلاف آنچه معلمان دروغ گوی تباہ
کرده باشند . ستاره صبح که علامت شمس ازل و ظهور کلی الهی است
و یک طلوعی از آن بعثت بشارتی که از عیسی ظاهر شد در نزد عیسی
بود بروی مسلم گردد . و آن ستاره بکلیت در آن حاکم مطلق ظاهر
آید . که آن ستاره همان نور نبوت مطلقه او بود و از او بود که بشوئات
و اطوار در انبیا و ابرار بودیعت از او بود . چون صاحب کوکب
باموکب جسمانی هویدا شد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
و امثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴿ ان الله يأمرکم ان تؤدوا الأمانات الی اهلها ﴾

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجود است و مادرائشای بیانات گاهی بلفظه و گاهی بتکیه کا، و گاهی بحربه و گاهی بشمشیر از آن تعبیر کنیم و جمله اینها صحیح است . و یکی از القاب حضرت نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام در انجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسر هاء و این لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه و چاقست تعبیر و نکایت از قهاری و غلبه است و مانند این تعبیر را در لسان فارسی نیز موجود داریم که می گوئیم فلانکس صاحب چاق است یعنی زور مند و توانا است و غالب و قاهر است . پس عبارت باچاق آهنین حکومت کند تعبیر و نکایت از هیئت و استیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر و امر جهاد در شریعت او است و ما برای تفنن در تعبیر بعبارات کونا کون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطح نام کاهن معروف از نام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد . در هنگامیکه در شب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست ولی الآن در حوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است . و آنشکه فارس خواهوش شد بعد از آنکه هزار سال بود می سوخت . و دریاچه ساوه خشکید . و مؤبدان در عهد انوشیروان که آرزو پادشاه ایران و بزرگترین سلاطین جهان بود در خواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند و نهر دجله منقطع شد و در شهرها پراکنده گردید انوشیروان از ظهور این امور سخت بترسید و عبدالمسیح را بتزد سطح کاهن فرستاد که از سر و حکمت این کارها آگاهی گیرد . عبدالسلام بشام آمده سطح را در حال سکران موت یافت و از او سؤال کرد سطح چنان گفت ﴿ اذا كثرت التلاوة و ظهر صاحب الهراوة و غاضت بحجرة ساوة و خدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما و لا الشام لسطیح مناما بملك منهم ملوك و ملکات علی عدد الشرافات و کلا هوآت آن ﴾ و عدد شرافات که کنکردهای ایوان کسری

بود و در لیلۃ المیلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود . که تا زمان
 خلافت خلیفه سیم بهمان عدد ملك و ملکه در آنجا سلطنت کردند
 و بزجر در آخر آنها بود که در زمان خلافت حضرت عثمان هلاک
 شد و تفصیل این وقوعات در کتب تواریخ مسطور است *

﴿ معیار ششم ﴾

از بشارت‌های توریة بعثت حضرت نبوی را از اول فصل چهل
 و دوم از کتاب اشعیا در طی معیار پنجم از میزان سیم نوشتیم . اکنون
 بشارت دیگر از آن فصل را چنانکه در آنجا وعده کردیم در این
 مقام بیاوریم *

﴿ از آیات نهم فصل ۴۲ ﴾ اشعیا است ﴿

اینک کارهای نخستین بوقوع پیوست . از حادثات آینده نیز شمارا
 آگاه کنم و بیش از آنکه بشود بشما بشنوام . ای سوار شوندگان
 بدریاها و ساکنان و برگرددگان جزیره‌ها خدای را بیک تسبیح نوین
 تسبیح آورید . حمد او را از نهایت زمین بگویید صحراها و شهرها
 که در آنها است آواز را بلند کنند . دهکده‌های مسکونه قیدار
 و ساکنان کوهستانها از رؤس جبال کلبانک زنند . خدا را تمجید
 کنند و حمد او را بجزیره‌ها رسانند . پروردگار مانند جبّاری
 بیرون آید . مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند و صبحه
 کند بردشمنان غالب آید . زمان بسیاری سکوت کردم و صبر نموده
 و هیچ نکفتم . دیگر مانند زن زاینده فریاد کنم . هم ویران
 سازم و هم فرو برم . کوهستان و صحراها را خراب نمایم نباتات
 انهار را بخشانم . نهرها را جزیره‌ها کنم دریاچه‌ها را خشک
 گردانم . نابینایان را براهی که نمی‌دانند راهما شوم . و در شارعهایی
 که آگاهی ندارند آنها را براه برم . تاریکی را برای ایشان
 روشنایی کنم . و کجیها را بر راستی مبدل سازم . اینها را در حق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت ﴿ و ما خودشان نخواهم داشت ﴾ تا باز کشت کنند . کسانی که بر اشکال تراشیده اعتماد و رزق هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *

بر دانایان اسرار آگاهی و نجات یافتگان از نار یکی جهل واضح و روشن است . که تسبیح نوین و حمد الهی از همه اطراف روی زمین عبارت از ظهور شریعت تازه عمومی محمدی است . که نهاییات زمین و اهل صحراها و شهرها و ساکنان جزیره ها و را بکن بدریاها را حکم آن شریعت غرا و ناموس پاك الهی جاری است . و همه جهان مخاطب با آن شریعت تا بنا کنند و مأمور بتسبیح خدای با آن تسبیح جدید و حمد رسا و شایان بخدای او *

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه از نسل قیدار ابن اسمعیل و ظهور او از عرب و در عرب خواهد بود . کلبانک از رؤس جبال و تمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح و تلبیه و تمجید در اطوار آیین آن بیغمبر پاك که بر بالای کوهستان و جبال در مکه و بطحا بهنگام ادای فریضه و آداب حج بجای آورند *

از اطراف جهان از دریاها و صحراها گذرند و بر آن مکان مقدس رسند . و با امر خدای و خداوند ناموس اعظم امثال کنند و سخن خدا را که میفرماید ﴿ و اذن فی الناس بالبحر یا توك رجالا و علی کل ضامر یا تین من کل فج عمیق ﴾ از جان و دل بشنوند و شریعت بردل های ایشان نکاشته آید چنانکه در کتاب ارمیا نوشته شد * .
جد و ستادش خدا را بجزیره ها بیدرسانند در اوقات نمازهای پنجگانه چهار اکتبیر و توحید و تمجید خدا را بجای آورند در بلند بها و پستیها نام خدا را آشکار کنند . پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد و حکم جهاد را آورد . تا آنکه ویرانیها در جهان پدید آید و خرابیها ظاهر شود . قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خشک شده و نابودید کردند . رای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید و شوارع شریعت الهیه واضح

شود *

خدای صورتوانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا سنیهای
جهان را بسکوت گذراند و صبر کند . بهنگام رسیدن ایام قهاریت
برای اظهار دین خدا شناسی و یگانه پرستی و ابطال اطوار یگانه
پرستی و بت ستایی و شناساندن نباهی عقاید شرك و تثلیث آوازی
فوق العاده بر آورد . و نهیب زند و صیحه کند تا آنکه به بهادری
بردشمنان غالب و قاهر گردد و تاریکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل
سازد بجهار راست و اعواج چهار مستقیم فرماید . کسانیکه
بر سگلهای تراشیده اعتماد آورند و بر صورتهای مخلوقات که خدایی
آنها را خود جعل میکنند سنایش نمایند منهزم و ریشان

شوند *

میزان الحق در صفحه ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بنا و بولات
و دلالتی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تاویل کند
و اهل ادراک را در بطلان دعوی او و بطلان دلایل انجیل او همان
متن آیات اشعرا برهان قاطع است و محتاج به بیانات دیگر نیست .
عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر
بر و ن آمد ، غیرت را به بجان آورد و نعره زد و بردشمنان غالب
گشت . طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود در بجا با او تسبیح
جدید و شریعت تازه بر پا کردند . عجب است که آیات دیگر از باب
(۶۰) اشعرا در تقویت سخن خویش آورد که آنها دیگر صریحتر
در دلالت بشارت مذکوره اشعری بر پیغمبر آخر الزمان است .
و همان آیات را بعبادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد و مع هذا
اصل مطلب نیز از آن ترجمه تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (۶۰) اشعراست ﴾

انبوهی شتران و جازهای میدان و عیفترا احاطه کنند . همدساکنان
سبازند تو آمده طلا و عطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند .

همه کوسفندان قیدار بر تو کرد آیند . قوچه‌های نبایوت ترا خدمت کنند . از روی شوق بر مذبح من برآیند عزت خانه خود را عزیز گردانم *

این است برهان مؤلف که می‌شنوی . و مرا از اینگونه استدلات اوسخت عجب آید . که اینگونه استدلالها را صاحبان ادراک مستقیم در کبابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرگز مندرج نتوانند کرد . و بدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود . و دلیل محکم دیگر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان نشان نتواند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقره جازه های میدان و عیفات را احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلبیسیای مسیحی ﴾ را مستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میدانند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند و حکم معبد های ظاهری را برداشته اند و معبد های معنویه اعتقاد میکنند و در اینصورت میبایست کلیسیاهای معنویه مسیحیه یا جماعت عیسویه را بگوید و جهت پروتستانی را قصد کند و آنهم راست نباید که جماعت جاعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

و الحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد و مبین آیات اولیه است . شتران و جازه های مذکوره قبائل عرب است و کوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است . قوچه‌های نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت در حضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق بر کوه منار آیند و خانه خدا و عزت کعبه و بطحارا پیفزایند الی آخره * صاحب کتاب در صفحه (۱۸۳) اعتراف با محصر بعثت عیدی علیه السلام بر بنی اسرائیل در طبق مدلول انجیل چنانکه بیشتر اشارت بر آن شد نمود . و گفت که دهکده مسکونه قیدار در آیات مذکوره اشعیا طوایف عرب است و مع ذلك چنانکه شمعون الصفا گفته بود تبعیت بر معلمان و اهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعبارا

قرینه دلالت آیات مزبوره در فصل (۴۲) کتاب اشعیا بعیسی کرد . و بحمد الله که آیات مزبوره در مد نظر ملاست و سبک عبارات و کلامها و لحن مقال را ارباب زکاوت و فطانت باسانی دانند و آمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره در هر سه فصل کتاب اشعیا ندارد .

و شیوع دین مسیحی در دنیا بعد از دانستن مقدمات مطلب و منحصر داشتن خود آنجناب بعثت خود را به بنی اسرائیل از سخنانی است که بجز از جاهلان بی سعادت فریب بآن نوردد *

شیوع دین مسیحی را نکفت کدام است و مقصود از آن را معلوم نکرد . با آنکه اولاً مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید و تأیید شریعت موسوی به آمد چنانکه خود شان از انجیل گفتند . ثانیاً اصرار مقصود شایع شدن طریقه مستحدهٔ پروتستانی در روی زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان و بتصدیق فرقه های عیسویان خارج از عیسویت و دین عیسی است . و بر مؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد و این موضوع را معلوم کند تا برسیم بشیوع دین مسیحی در جهان و ایمان آوردن طوایف عرب و مساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحه الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطاه و تخیلات بی اساس بخوانند ابطال کنند و معانی دیگر دهند از اینقرار یهودان مردمان با درایت و با انصافی بوده اند *

صاحب کتاب جمله سخنان خود را بر یک فنوال آورده و بطور بی ادبی و بی انصافی تعییرات ناشایست از اسلامیان آورد . و این بنده را شایسته بجزاین نیست که از جواب پرسنخان پریشان او چشم پیوشم . و در خارج از مطلب حقیقی سخن نکویم *

در صفحه (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست و یکم اشعیا اشارت کرده و میگوید . علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی از کتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد . بلکه بیان خرابی شهر بابل است و آن در سواریکه یکی را کب حار و دیگری را کب جل بود و آیت اشعیا دلالت بر آن داشت ایلغار سپاه کیمخسرو بود که بر بابل حمله آوردند و تسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که افضل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود . و دوسوار را بابلشکر کیمخسرو معنی کرد و اسلامیان را به بخیبری از کتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار را که یکی را کب حار و دیگری را کب جل بود دید . و این مشاهده را اشعیا بعالم روایا نسبت داده . خراب شدن شهر بابل را بدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس . و سمت شرقی ایران و عیلام یعنی آذربایجان و طرف غربی را مالک بود خبر میدهد . تا آنکه در آیت نهم میگوید آن دوسوار آمدند و ندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خدا های آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را بر حضرت نبوی و جناب مسیحی تفسیر کردند که در عالم مکاشفه بر اشعیا ظاهر شدند . و دو بیست سال تقریباً بخراب شدن بابل مانده بود که او را آگاه از خرابی آنجا و سرنزکون شدن بتها داشتند *

در نزد اهل حقیقت که روح معانی را از الفاظ دریابند واضح است که مقصود از خراب شدن بابل و شکسته شدن بتها و اصنام و آلهه مصنوعی در روایای اشعیا بی تعبیر از تمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که در آثار و ز شهر بابل مرکز بت پرستی بود . اگر چه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خدا دین خود را بهر قسمی تأیید فرماید . و تعبیر را کب الحمار از عیسی عبارتی است که انکار آرا بجز غیر منصف کنند و را کب الجمل بغير از حضرت بیغمبر نتواند بود که آن دوزخ کوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند و اشعیا را

از ظهور يك مقدمه نژديك آن امر آگاه داشتند *
 پس از فهمیدن این مطلب و مراجعت بترجمه هايی که خود شان
 در کتاب اشعيا کرده اند . سخنران و ترجمه های محرفه مؤلف را
 که در صفحه مذکور نوشت بنظر دقت نکا، کنید . تا آنکه پایه
 بیان او آشکار شود و بی اطلاعی او و اطلاع کامل علمای اسلام
 از کتب مقدسه و تحريفات واقعه در آنها و از با ویلات باطله ما و این
 کاشمسی و وسط آنها را بیدار و آشکار کردد *

❖ معیار هفتم ❖

انجیلیان برخلاف بشارت و اوامر صادره از جانب مسیحی بعثت غلبه
 جهل و نادانی در آزمان و سبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها
 بر تغییر بشارتهای مسیح بر ظهور امر بیغیر آخر الزمان گاشتنند .
 و جمله آن بشارتها را اصلا و ترجمه از میان برداشتنند . ولی چون
 حجت خدا بهمه جایی باید برسد و مخلوق ناتوان امر حق و مقصود
 الهی را بکلی باطل نتواند کرد ❖ والله غالب علی امره ❖
 این است که باهمه دست کاریها که در انجیل کردند و تحریفها
 که اصلا و ترجمه و تفسیراً و با ویلا نمودند . شواهد بسیار در بقیه
 انجیل حاضر باقی ماند . و اگر چه در ترجمه ها از ترس اسلامیان
 بملاحظه اینکه حجت بر آنها نشود نیاوردند باز آیاتی چند که بجزئی
 تأمل دلالت آنها بر بشارت بیغیری ظاهر است در همین ترجمه ها
 مندرج گردید . چنانکه بعضی از آنها را شنیدید و يك جمله
 دیگر را بزودی در این نامه خواهی دید . و این مطلب برهان قوی
 بر آشکاری امر دین اسلام است *

❖ بريدون ان بطفوا نور الله بافوا هم والله منم نوره ❖

❖ ولو کره المشرکون ❖

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد و ما از انجیل در معیار هفتم

از میزان دویم ترجمه آنرا آوردیم شاهد است بر اینکه عیسی هم چنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقه و بطلان امر بت پرستی و شکست شوکت جهالت و بیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . و امت را نیز امر نمود که همه اوقات از خدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان مگردد . و مقصود مسیح علیه السلام نه تنهادر خواست قوی و لفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا و بشارت و تعلیمات آنجناب را حفظ کنند و توبه نمایند . و منتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار توحید و خدا شناسی و هویدا شدن اطوار اسماء و صفات الهیه در بنی آدم بطور اکل بود بشوند . و معاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان و اطاعت خود شان کنند و مقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که بیتی علیه السلام بمردم اندرز میکرد و میگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز به نصیحت دادن نمود و گفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیک است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را بر کشد کان خانه اسرائیل میدانی این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود و چنان دستور العمل داد که بسوی کوسفندان کم شده خانه اسرائیل بروید و چون بآنهار رسیدید بند بدهید و بگویید ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع کرده و ایشانرا قادر و توانا بر جله شیطانها نمود و بر دفع امراض مأذون داشت و آنها را برای دعوت و ندا بملکوت الهی و شفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

❖ در فصل دهم انجیل لوقا است ❖ که با آنها بگوید ملکوت آسمانها بر شماها نزدیک شده است و نیز ❖ در آیت یازدهم است ❖ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیک بر شما شده است . و مانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود از این بشارت یحیی و عیسی و دوازده نفر حواریان یا هفتاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان یا آشکاری میفهماند که ملکوت کلیه الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مرده میداد و از آمدن بزرگواری که حامل و مظهر ملکوت کلیه الهیه است جهان را آکا، میساخت . و ملکوت خداوندی و عزت و سلطنت آسمانی در زمان عیسی و پس از آن ظاهر نشد مگر بظهور بیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بدینان کفرو بت پرستی از روی زمین برانداخته شد . و اساس جهل و نادانی منهدم گردید . توحید حقیقی صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح و حمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانشار در ارکان زمین نهاد . مدارک و مشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الاساسی که حاوی بر تمامی احکام و حدود الهیه بود مقرر شد . و الحاصل ملکوتی که مسیح و تلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر با آن میداشتند بجز از ظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . و هر چه تأویلات دیگر در این بشارت پیاورند از روی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امتنان و صیابی او را و پنهان کردن ایشان بشارتهای انجیل را دانست و چنانکه در انجیل متی در ❖ فصل ۲۱ ❖ گفته اند بایشان فرمود . بدن جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی از شما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن
 باغ را بثمر بیاورند یعنی میوه آن را یانع ورسیده نمایند *
 مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان
 فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند .
 ودر ظاهر سخنی مینشوند وگاهی بجهه و زرع و کاشت و بزرگ
 شدن آن تشبیه آورد . وگاهی بیانی تمثیل از آن گفت *
 ﴿ در قرآن در سوره الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه .
 ﴿ فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملكوت علیه الصلوة والسلام نیز
 در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشه آن درخت الهی .
 و سرور نخستین از دوازده سرور مبشر ب ابراهیم ساقه آن
 درخت است . و امامان و سروران دیگر شاخهای آن درختند .
 و تابعان و پیروان مبارکها و ور قهای آن درخت هستند . و علوم
 مائمه آن شجره الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز در حضرت ختمی مآبی و شریعت و دین
 او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغه فعلوت
 از ملک است و او تا بر ملک افزوده شده است و بمعنی عزت و سلطان
 و مملکت است و ملکوت بالاتر از ملک است . و گفته اند که ملکوت بعد از
 جبروت است و جبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت و سلطان خدای بموجب بشارت مسیح و انکیون و بشارت
 حواریان و اصحاب عیسی علیه السلام و باسبجابت دعای ایشان
 که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی .
 لکن چه فائده که معلمان و ماولان راه عیسی را تغییر دادند و اوامر
 او را مهمل گذاشتند و نکذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر گردد *

نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند گفت و از این همه ظلمات و کدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارت عیسی را و بیرون رفتن آنها از طریق حقیقه که عیسی با آنها امر کرد در روی زمین باقی ماند و شایع شد چگونه عذر خواهند آورد . و از عهده و وبال گمراه شدن هزاران هزار بندگان خدا در هر قرن و زمانی بجهت قسم تواند برآمد . تمامی اوزار بر عهده علمان هوا رست و ریاست طلب و جاه جوی خدای شناس است که در هر قرن و زمانی همه فتنها از آن گونه رؤسا و متبوعان هوا رست در روی زمین برپا شد . و عوام ضعیفان که از عقل و ادراک دور بودند به سختی آنها فریب یافتند و فردا در محضر الهی عذری پیدا نتوانند کرد و خواهند گفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل ﴾

الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

از بشارت انکلون در حق ظهور صاحب الملکوت که بمقام آهنین سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیاتی است که در انجیل یوحنا باقی است . و اکنون بس از دستکاری در ترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره در الزام خصم است . و آیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم و تفاسیر آنها را از روی حق و راستی بیان می نمایم *

مسیح علیه السلام در هنگام نزدیکی رفتن خویش از این عالم گفت * اگر مرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . و من از پدر درخواست میکنم که پاره قلب را دیگر بسوی شما فرستد که دائماً در میان شما باشد . روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتواند درک نمود و نتواند دید . ولی شما آنرا در صورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میان شما باشد . من شما را بلا عقب نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمده ام از چندی از زمان . دیگر جهان مرا ته بیند لکن شما که بزندگی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم . دوست دارنده . من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید . و کسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را بر او آشکار کنم . یهودا امانه اسخر یوطی بوی گفت که از ظاهر کردن خودت بر ما و ظاهر نشدن بر جهان چه میخواهی بگوئی . عیسی جواب داد و بوی گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلمات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد مانیز بسوی او آمده دروی تمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد . و سخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد . من در حالتیکه در میان شما بودم اینها را بشما کفتم اما پار قلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که او را پدر بسوی من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . و جمله آنچه را بشما گفته ام بخاطر شما خواهد آورد . و من سلام را بشما وامی گذارم . و سلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی که جهان میدهند . دلهای شما با اضطراب نیفتد و ترسناک نشود . شنیدید که من بشما چگونه کفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم آمد . اگر شما مرا دوست میداشتید از اینکه کفتم بسوی پدر میروم شاد کام میشدید بعلت اینکه پدرم از من بزرگ است . اکنون من پیش از آنکه واقع گردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید . من بعد از این باشما سخن زیادی نخواهم گفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد . و از آنچه او را هست چیزی در من نیست . و لکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنگونه که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را در تبلیغ این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحناست ﴾ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی در زمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بد دهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱۶) یوحناست ﴾ لاجرم بجهت اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دل‌های شما را بر کرد . لکن من بشما راستی میگویم و برای شما نیک است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهد آمد . ولیک چون من بروم او بر شما فرستاده شود و در زمانی که او بیاید جهان را بجهت معصیت و عدالت و حکم الزام نماید . اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند . و اما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم و شما دیگر مرا نخواهید دید . و اما حکم بجهت اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ و محقر ﴾ شده است . سخنهای گفتمی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و بشما از آینده ها خبر دهد و او مرا تمجید کند . زیرا که او از آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص ضیاع خود و ظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند به همه افتاده معنی آن سخنان را از هم دیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا و حقیقه بشما میگویم که شما ناله و فریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناک شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولد مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند . اکنون شما نیز غمناک میشوید اما من نیز شمارا خواهم دید و دل‌های شما مسرور خواهد شد و آن سرور شما را کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود و بدین تفصیل عبارات

آنرا آوردم که رشته سخن مربوط کرد و از هم نکسلد و منکران روح حق نکوبند که پس و پیش آیات شاهد بر مطلب دیگر است . و چون این مطلب در میان علمای اسلام و عیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیز در تأویل و تفسیر کلمات مزبوره قیل و قالها بمیان آورده اند .
 لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شود هر که در او غش باشد ﴾

تعصب و لحاج را از خود دور کن و با چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه، آماده بر فهمیدن انجیل باش . و بدان که هر کس این وصایای آخری مسیحی را حفظ نکرد دشمن مسیح و دشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت و در تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر در خواست میکنم که ﴿ پار قلیط ﴾ را دیگر بسوی شما فرستد که دائماً در میان شما باشد این در خواست همان مسئله است که عیسی و تابعان او در نمازها از خدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست و آن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که او را نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها توانند شد . مانند روح من امر الله و روح القدس و روح الامین جبرائیل و روح علی ملائکه الحجب و روح خدایی که از اثر آن در مریم علیها السلام ظاهر گردید و فرمودند ﴿ و فنحننا فیها من روحنا ﴾ و روح الله عیسی و روح نخستین مخلوق خدا و همچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی بیان هادی و نجات دهنده جهان را میکرد و گفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوائج هدایت و نجات از خودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوائج دین و اطوار خدا شناسی را نمایند . و لازم است بنحویکه سنه الله بر آن

جاری بود و هست هدایت کننده بشر از نوع بشر باشد *

﴿ ولبسنا علیهم ما یلبسون ﴾

بعد از آن گفت اورا می بینید بعلمت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد اما اگر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم و جسد در میان شما نباشد چگونه اورا تو انید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما بیاید .
 و من شما را بلا عقب نمی گذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یک مقامی از مقامات من و او یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی و فعلی و وصفی با او دارم *

﴿ متحد جانهای سیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریک و لطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنهارا بفهمیم ﴿ و لا تو توال السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرانه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید و نگاه میفهمید معنی اتحاد مرا با پدر که مرا مبشر خود فرستاده بود و اتحاد مرا با شما که حیوة معنویة که مظهریت اسماء و اطوار خدایی است و بسبب من در شما ظاهر گردیده است شما را با عالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندگان و صیایای من از من کفته اند و با من کفته اند و در من کفته اند و در راه من سده اند . و مانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارت مرا نموده و بهدایت و حیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخریوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند . که دیگران مرا نمی بینند لکن شما همی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصاتی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید . و آنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه دوست دارنده من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند و من در روی متمکن شوم . و سخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد و من در میان شما بودم مأموراً

آنسخنان را بشما کتم . لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن از هیچ کلام از انبیاء و مرسلین نشده است جمله آن چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینه علمی بجز بارقلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنيا وضررتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾ آن بارقلیط بخواتر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام و دانوا و آگاهست از آنچه جمله انبیا بر امتان خودشان گفته اند . و شاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است و تمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند . و در روز محشر که انبیا ورسول شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالک ملک وملكوت شهادت بر جمله انبیا و تبلیغ وادای رسالت ایشان و جمله معاملات انبیا با امتان خودشان بیاورد *

﴿ فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئناك على هؤلاء شهيدا ﴾ مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص بارقلیت گفت . سلام بر خدمت آنحضرت را بشما واکذار میکنم که بد آید بتوسط اوصیا و اوصیای اوصیای من سلام مرا بر آنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از راهبان و مقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است و در کتب اسلام و تواریخ و سیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده و ایمان آوردند و سلام مسیح علیه السلام را با آنحضرت تبلیغ کردند . و یکی از جمله اوصیای اوصیا سلطان فارسی بود که از اصحاب بکار آن بارقلیط موعود گردید *

و سلامی که من بشما برای تبلیغ آنحضرت در نزد شما و بیعت نهادم و شمارا بسلامت از عیبها و معاصی و تغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان بیکدیگر دهند بعلمت اینکه آن پار قلیط و من باهم عالمی دیگر دریم که خارج از این جهان ظلمتانی است و من تا ظهور امر ❖ سرور دوازدهم ❖ از اولادا و حامل بکر کن اعظم از شریعت او هشتم و هر چه فیض و امداد در عالم آفرینش و ایجاد پیدا کردد از او بمن رسیده و از من بقیبا و نیجا و بسایر خلق از آنجا میرسد و هنگامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آییم وزارت و رتق و فتنق امور جهان و جهانیان با من او با من باشد *

دلهای شما مضطرب و ترسناک نشود من باز بسوی شما خواهم آمد. اگر شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلمت اینکه خدای من یا آن پار قلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرگتر است. و رفتن من مقدمه آمدن او است اگر من زوم او نخواهد آمد. زیرا که از جانب خود در عالم اجسام مرا حاکم و هادی کرد. و من از او هشتم و خود او هشتم او در من است و من در او هشتم. و با بودن من در عالم جسمانی جهان را دو بیغمبر صاحب دعوت مستقلة نتواند بود و من اگر زمان او را در بایم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم بیغمبران است و غیر از او و بعد از او بیغمبری نخواهد بود *

این بشارت‌ها را بشما ادم و قبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید. و من بعد از این باشما گفتگوی زیادی نمی‌کنم و زیاده بر آنچه کفتم نمی‌گویم. زیرا که ❖ سلطان این جهان ❖ و صاحب ملکوت زمین و آسمان و رب العزة و السلطان خواهد آمد. و از آنچه او را در مقام تفرّد و اصالت هست از جهة ذات چیزی در من نیست **ا** ک ر چه من مظهري هستم از مظاهر کلیه او و ظهورات او تماماً با من هست. ولی مظهر را در مقام ذات ظاهر جای نیست و آینه را از ذات زید نصیبی نی. و بجهة ظهور امر او و اشکاری جلالت سان مبارک او لازم نبود که سخن زیاد در حق او بگویم. زیرا که او محتاج بتعریف من نیست و چراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندگی کند. لکن برای این

کنم که بدائید وظیفه خود را در حق آن پدرا دادا کردم و محبت
 اورا اورزیدم و شرط محبت را که امتثال بر امر او است بجای آوردم *
 پار قلیطی که از جانب آن پدر است و رب النوع انبیا است و حقایق
 انبیا از قطرات نور پالک او است و تجسم او در این جهان ظهور کلی او است
 . و همچنین که فایح است خاتم و همیمن بر کل است . در زمانی
 که ظاهر شود روح الامین جبرائیل از آن مقام اعلیٰ لمادر و بآن جسم
 پالک وحی الهی رایسارود بر من شهادت دهد . و مرا قبول کند
 و پذیرد . زیرا که من آینهٔ جمال و جلال او بودم و اورا برستی
 و درستی نمودم . شما نیز بایمان آوردن بر آن نور پالک و شهادت
 دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاک شهادت بدهید . و بدانید
 که من شهادت خود را در حق او ادا کردم زیرا که از روز نخست شما
 بامن بودید و همهٔ بشارتها و شهادت‌های مرا در بارهٔ او شنیدید *
 متأثر از رفتن من از میان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمند است
 . و اگر من زوم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ
 خود نیاید باید من بروم و زمانی چند شد نیها بشود . و خباث
 و ملعت معلان در و غکوی بعد از من آشکار شود و در امتحانات و فتنها
 بیفتند و جهالت و ظلمت جهان را احاطه کند . تا آنکه آن پار قلیط
 بسوی شما فرستاده گردد و چون بیاید جهان را الزام و تو بیخ و غلبه
 کند . و الزام او بجهت گناه و مخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
 که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد . و کاهکار خواهید
 بود و نیز الزام بعدالت و استقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم و شما
 مرا نخواهید دید . و مع ذلك برخلاف رضا و امر من تخلف
 از اطاعت پار قلیط کنید و میگویید ما مسیح را میشناسیم و بس . حال
 آنکه حکم دعوت من باطل شد و من از اینجهان رفتم و کسی مرا نتواند دید
 مگر بحفظ وصیت من و انتظار و قبول آن کسی که بر او شهادت دادم .
 و شما اورا و خلیفه های او و سرورهای موعود از نسل اورا و حواریان
 اورا خواهید دید و بدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان بر من نمائید

وفي الحقيقة انكار مر کرده اید و وصایای مراستروك داشته اید .
 بعدالت و حکم شما را الزام و مغلوب سازد و بر شما تو بیخنها و عارها
 بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد .
 و اگر بگویم یا تحمل نمی شوید و یا آنکه جل و نقل آن با آن زمان سعادت
 و اهل آن زمان برای شما مقدر نکرده . زیرا که جهل و نادانی جهان را
 فرا گیرد و اوصیای من مخفی و پنهان شوند و مقهور و مظلوم و مقتول
 کردند . عالمان و اولان جهان را گمراه کنند و آن سخنان
 من از میان برداشته شود *

با وجود آمدن بار قلیط و آمدن روح القدس و روح الامین از جانب
 خدای بسوی او لازم نیست که با بحال آن سخنان را بشما بیان کنم زیرا
 که او بهترین بیان کنندگان است و او شما را بر همه چیز بی ارشاد کند
 و از آیندها و غیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مرا تمجید کند و طوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد
 من گردد . نه مانند شما که برخلاف رضا و امر من رفتار کنید
 و با واهام باطله در حق من سخن گوید که باعث تذلیل من شود .
 شراب را که خدا نهی از آن کرده است خون من مینامید .
 نانی را که هر حیوانی و هر کافری آنرا میخورد کوش
 من میخوانید . و مانند این عقائد باطله در حق من میگویند .
 و خدای واحد را که من برای اثبات احدیت و صمدیت او مبعوث شده ام
 مانند مشرکان ثالث ثلثه و صاحب اولادش دانسته . تذلیل
 احدیت الهی را می کنید . و مرا خوار و ذلیل میسازید . ولی
 تمجید سایسته مرا آن پار قلیط ظاهر کند . و هر چه در حق من گوید
 از روی حق و صدق باشد زیرا که از آنکه من از او اخذ کرده
 و بشما کفتم او نیز از آنجا گوید . که مبداء کلی ما بجز از یکی نیست
 و هر دو از جانب خدا گوئیم *

تلا میزد عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز گفت به همهمه افتادند و معانی آن کلمات را از هم دیگر پرسیدن گرفتند مسیح گفت *

شما غمناک میشوید اما جهان بسبب آمدن پاره قلیط شادمان خواهد گشت . و غمهای شما مبدل به بهجت و شادگامی گردد . این جهان را انبیا تربیت کردند و جنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم و نوح و ابراهیم و موسی بدرجه عظامت یعنی استخوانی رسید و در زمان من هنگام اکتسای لحم و ولوج روح شد . و آن مولود جان گرفت و بدین موجب من روح الله شدم و زمانم از آن چهار برتری هست . تا آنکه در زمان پاره قلیط موعود مولود بوجود آید و انسان حقیقی تولد یابد . و شریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی و دائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود همه غمها یکسو گردد . و جمله تعب و مشقتها که انبیا و اولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناک نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه پاره قلیط خواهم بود و شما را خواهم دید و شما مرا نخواهید دید . دلهای شما بسبب آن مولود پاک مسرور گردد . و آن سرور را کسی از شما دور نتواند کرد که اراده الهیه بر تولد آن مولود تعلق گرفت . باید بجهان بیاید و بزرگ شود و بمرتبه کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر و باطن با سبب نزدیک و دور جهان را کامل کند . و شایسته این نماید که عقل عالم اکبر یعنی * سرور ثانی عشر * همراه مسیح که وزیر او است و نیز جان جهان است در این عالم هویدا گردد . و جمله بشارت کتب مقدسه که بطور صحیح و راستی نوشته شده است تمامت پدید کند *

این است مجلی از آیات را تفسیر کردیم . و با همه اجمال سخنان باریک و لطیف از نمونه آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظت چند بیان فرمود . و وعده بیان آنها را بیار قلیط داد . و رشی از رشحات قطرات دریای علوم و اسرار

که از آن مدینه علم الهی بواسطه ربانیان و جانشینان سروران
دین پاک با مشال ابن عبد ناجیز قلیل البضاعه رسیده . ابن بنده نیز
بجهت نداشتن مجال و نیافتن اقبال از جانب دل بر ملال کمی از بسیار
رای یاد آوری برادران روحانی در این نامه آوردم . و اکنون
همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴿ فارقلینا ﴾

املائی فارقلینا بفاو باه فارسی در اول و طبا و تا در آخر جایز است
و املائی مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فارقلیط است
و در فارسی بارقلیط و بارقلیت میشود *
لفظ فارقلیط معرب از لفظ یونانی است که بمعنی ﴿ اجد و محمد و محمود
و ستوده و مصطفی ﴾ و بیک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده و امداد کننده
و وکیل است *

لفظی که از عبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام در انجورد صادر شد
بلغت عبرتیه است . و عیسی بجز از عبرانی سخن بلغت دیگر نکفت
که لسان خود و قوم خود بود . و بعد از عیسی که اختلاف
در شمعون الصفا کردند . و اختلافات در میان فرقه های عیسویه
پیداشد . و هرج و مرج در دین خدای ظاهر گردید . و اصل
انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی از میان رفت . چهار کس
که متی و لوقا و مرقس و یوحنا باشند در ضمن تاریخ بعثت و رفتار
عیسی تا روز رفتن از میان آنها کلماتی از عیسی نقل کردند . که بعضی
از آن کلمات از بشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضای آن عالم جسمانی
داشت . و برخی از جنبه الوهیت که بواسطه روح را آنجناب روح الهی
میرسید . و حقیقت انجیل همان قسم ثانی بود و آن چهار تاریخ بعلاوه
نامه ها و رساله ها و غیر آنها که بحواریان و معلمان دیگر منسوب گردیده است
بمرور زمان در میان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید و از راه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند و علامت مجاز صحت سلب است بقاعده اصولیه *

چون یوحنا آنچه در حق بشارت احدی صلوات الله علیه از مسیح شنیده بود در انجیل خود درج کرد و پنهان نمود . و آن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هوا و شهوات که نام خود شان را معلم گذاشته بودند و بدست یهودان که ظاهر ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . و بسبب میولات نفسانی و اسباب و علتها که بعضی از آنها را در این نامه شنیدی بنای هر گونه تغییر و تحریف را گذاشتند . همچنانکه امر و زعمونه آن تحریفات را از پروتستانها برای العین مشاهده میکنی که با وجود طبع و نشر کتب عهدین که بهر زبانی مکرر ترجمه کرده و طبع می نمایند دو ترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند . پس در آن زمان که مردم نادان بودند و نسخه های کتب کمیاب بود و کار در دست یکانکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . و الحاصل دامن این سخن را برچینیم که از مطلب باز نمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ❖ پیرکلوطوس است ❖ و بمعنی ❖ اجد و محمد و محمود و مصطفی ❖ می آید و تحریف کنندگان آن را در نوشتن ❖ پارا کلیطوس ❖ کردند یعنی تسلی دهنده و معین و مدد و وکیل و بنا بر هر دو معنی مطلب مبرهن است *

❖ ازالة وهم ❖

مخاطبان مسیح در آیات مذکور همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دور نیست بعضی از ناقصان توهم کنند که آن اشخاص نازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها و وصایای عیسی با آنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحقیق در صفحه ❖ ۱۸۷ ❖ بیان کرد *

کسی که ادا نشود و آگاهی داشته باشد و از سبک وحی و الهامات و کلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست . که خصوصیت مورد سخن مانع از عمومیت خطاب نتواند شد . و در کتب حاضره سماویه از اینگونه تعبیرات لایبعد و لایحصی وارد است . و در خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه در آخر الزمان خواهد آمد *

اگر از شباهت‌های صاحب کتاب که در میزان الحق آورد بخوایم در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . و پس از آشکار بودن حقیقت کار ثمری از ذکر آن تفصیلات برای مانیست و هو شمنان جمله آنها را باداناتا مل دانند *

در صفحه ﴿ ۹۸ ﴾ کتبش آیتی از زبور بیست و دوم در حق مسیح ذکر کرد . که هر که زبور را به یابد خواهد دانست که ظاهراً هیچ ربطی بمسیح ندارد . سخنانی است که داود در مناجات خود گوید و معانی جداگانه دارد و آیات را محرفاً از زبور چنین آورد *

تمامی پیشندگانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او راهایی دهد . چونکه از او محفوظ است . سکان مرا احاطه نمودند . و جماعت اشرار دور مرا گرفتند دستها و پاهایم را سوراخ کردند . اثواب مرا در میان خود قسمت نمودند . و بجهت لباسم قرعه انداختند . و از این قبیل در ذیل کلمات از زبور آورده و بعضی توجیه میکند و حال آنکه عیسی در آن زمان نبود و زبور از زبان داود است مگر آنکه بمناسبت پدری و پسری که میان داود و عیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند . یعنی آنچه بر سر میشود بعینه پدر شده است زیرا که اولاد اجزای آبا هستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که در ذم کسانی که گفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ و جعلوا له من عباده جزءاً ان الانسان لکفور مین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت و جفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که يك اشارت بزرگ از این کلام برواقعه کر بلا و شهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زیور از قول داود در حق مظلومیت خود کسفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

از این جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ما ایمان آورده ایم با آنچه بر ما نازل گردیده است و حال آنکه انجیل را انکار کردند و آیت کریمه نازل شد و فرمودند *

﴿ قُلْ فَلِمَ تَقُولُونَ انبِیَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلِ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ ﴾

ای یهودان اگر شما ایمان آورندگان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا را بقتل رسانیدید . با آنکه یهودان آزمان پیغمبری را ناکشته بودند . و بنابگفته میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کند و دعواچی شوند . که نسبت بهجایی بر ما دادی و ما را قاتلان انبیا الله خواندی . ولی چون از موارد سخن بیشتر از مؤلف آکا . بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بمخاطبات پدران و پدران بمخاطبات اولاد مخاطب میشوند . و این پدری و پسرینی مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیرا که ابوت و بنوت معنویه اقوی و محکمتر است *

پس در مخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندگان با آنجناب مقصود است . کسانی که زمان ظهور پاره قلب را دریا بندویا آنکه به بشارت و نام مبارک او ایمان بیاورند *

ظهور اشتباه و وقوع شك در مدلول لفظ شما در آیات مذکوره بوخنا مرخردمندان را روان نخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان را بسیار نادان شناخت لکن در غلط بزرگ افتاد *

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمه الله عیسی در انجیل خود آورد و تمامها عبارات و تفاسیر آنها را شنیدی واضح و آشکار است . که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و از او نتوانند تعلم جست . که معلم و هادی هر قومی را از جنس و نسخ آن قوم باید باشد . هر گاه اهل زمین ملائکه می بودند بیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کننده ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين ﴾

﴿ لئن انزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا ﴾

پس بسخن تاویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبور را بظهور روح القدس که میگویند در روز عید الحسین بر حواریان ظاهر شدن تاویل کنند . چنانکه در باب دوم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی و تناقض با بشارات از یار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صفحه ﴿ ۱۸۶ ﴾ میگوید که در هیچ جایی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . و نمیدانم مقصودش از هیچ جا چه چیز است هر گاه در اصطلاح و کتب و مؤلفات خودشان می گوید . راست است همچنان تعبیر و تسمیه نباید در آنها باسند . و اگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است که آنجناب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدود جمله انبیاء بود ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل و صاحب ملکوت الهیه . و اگر مقصودش کتب اسلامیان است که میگوید همچنان سخنی در حق بیغمبر خودشان نگفته اند از راه بی اطلاعی از کتب و عقائد اسلامیه میگوید . راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلقی از روحانیان از یمین عرش رحن و مقامی از مقامات حقیقت محمد به است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقوره ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا یغنا الباکوره ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی و تفسیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد و افتراق نیز میباشد و گرنه دو چیز نمیشدند . و بدینوجب ناقصان و بی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث و اتحاد روح القدس با مسیح یا اتحاد آنها با ذات واحد ازل تعالی بخطا و غلط افتادند و از جهت فرق و تمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشوند بی ادراک ماندند *

بس بدانکه دو چیز را که بیکدیگر حل کنند فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است از جهت جامعه آنها اتحادات کرده اینک در حقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را برهشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی و نوعی و صنفی و شخصی و اشراقی و فعلی و وصفی ﴾ و هر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعضی اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظهره زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل با موکل و بیکی بودن صدر اعظم با سلطان است اگر گوئیم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال و تدبیر ورآی و صواب دید او و بلا فرق افعال ورآی و تدبیر سلطانی است . و اینگونه اتحاد در تفسیرات شایع و ذابیع است این است که خدا دوستی انبیا و اولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت . و همچنین جمله اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا و مقربان الهی گفته میشود *

نیدانم اهل کتاب در همین بقیه کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده و دانسته اند که اتحاد فعلی کدام است و اتحاد ذاتی که مستلزم شرك و الحاد است کدام . ومع ذلك در امر تثابت و ماندن آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یا آنکه این معانی را نفهمیده از ظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حل و صفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند و یکدیگر حل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی و ابراهیم هستم صحیح گفته است و اگر موسی گوید من نوح و آدم هستم راست گفته است که در پیغمبری و تاسیس شریعت و غیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس با حضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجه چند طریق اتحاد آنجناب با روح القدس و با عیسی و جمله انبیا واضح و آشکار است . و آن حقیقت مقدسه در عالم اجسام با طوار تعینات ظاهر گردیده و مقام تفرد و کلیت او نیز مژ از تنزل بدرجات نازله جسمانیان است . و مقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

در خاتمه آیات مزبوره یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکتم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ و معانی آنها را من البدوال الختم با جمال برای تو کفتم و دانستی که اهل کتاب از کتب و تفاسیر کتب خود شان بی خبرند . و میزان الحق بعبادت مستمره خود خواست تا و بلی دیگر کند و آیات واضحه الدلالات انجیل را تا ویلات بعیده نالایق ماول بدارد . این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحه ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده و خواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف و تأویل در فار قلیط مقصود تمام
 نشد و این عبارت صریح است در آمدن کسی که عیسی امر او را عظیم
 می‌شمارد . و چنانکه گفت پار قلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد و تعلیم
 و راهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت
 اینکه مالک و صاحب ملکوت زمین که صاحب عزت و سلطان
 است می‌آید . لهذا چاره کار خود را چنان دید که این عبارت واضح
 در بشارت پیغمبر را بایلیس رئیس جهان تبلیس تأویل کند .
 باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد .
 و در همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی
 شیطان را خواهد کوبید . و با اینکه در جاهای بسیار نزدیکی
 ملکوت آسمان را بشارت داده اند . و با اینکه شیطان هم در جهان
 بود و خواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد
 . و الحاصل هیچ صاحب شعور با انصافی عبارت مذکوره را
 ﴿ که سلطان جهان می‌آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب
 مناسبتی ندارد خصوصاً بفراین کلمات سابقه و قرینه مقام هرگز تأویل
 نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشد و بخوهد تبلیس و اشتباهکاری
 کند یا آنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت
 خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الا دراک بغایت
 واضح و آشکار است . و بکمر تدری بطلان سخنان بیهوده
 صاحبان تأویل و تضلیل روشن و هویدا است . و این معیار را
 در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾ .

﴿ معیار نهم ﴾

از انجیل یوحنا شاهی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور
 پیغمبر موعود بیاوریم اگر چه در انجیل‌های دیگر نیز همین
 مطلب موجود است . ولی ترجمه آنها را آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *

در فصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنکامیکه یهودان فریسیان
 و لاویان را نزد یحیی فرستادند که از او سؤال کنند که تو کیستی
 شهادت او چنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ او اقرار کرد و انکار نیاورد
 و گفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس
 اکنون تو کیستی تو ایلبیبا هستی گفت نی تو آن پیغمبر هستی گفت نی
 ﴿ ۲۲ ﴾ آنکه بوی گفتند پس تو کیستی که بر فرستندگان خویش
 جواب پریم در حق خویش چه میگوئی ﴿ ۲۵ ﴾ و ایشان از او سؤال
 کردند که اکنون اگر تو مسیح یا خود ایلبیا و یا خود آن پیغمبر نیستی
 چگونه تعمیم میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد و گفت
 من با آب تعمیم میکنم اما در میان شما کسی قائم خواهد شد که شما
 او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعد از من خواهد آمد
 آن است که پیش از من شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را
 باز کنم *

﴿ در فصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری از جماعت که آن
 سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است . دیگران
 گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر
 توریه نگفت که مسیح از نسل داود و از قصبه بیت اللحم مسکن داود
 خواهد آمد . آنکه در میان جماعت در خصوص او اختلاف پیدا شد *
 از مطالعه فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی
 اخبار کتب و انبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر از مسیح بود و آن
 پیغمبر چنان عظیم و معروف بود که در اینگونه مقامات
 محتاج بذکر نام مبارک آن بعلت اشتهار و بجهت تعظیم نبوده بحرف
 اشارت از او تعبیر میکردند . و میگفتند ای یحیی حال که تو مسیح
 و ایلبیا و آن پیغمبر نیستی چرا تعمیم میکنی . و ﴿ در فصل هفتم ﴾
 نیز پس از آنکه حاضران در آنجمن عیسی سخن او را در امر دعوت
 شنیدند اختلاف کردند در اینکه آیا آنجناب مسیح است و یا خود همان

پیغمبر موعود است . و یحیی در فصل اول تجسید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش از من موجود شده یعنی اول است و آخر خواهد آمد و من شایسته بندگی او و باز کردن بند پاپوش او نیستم . و این سخن را در حق عیسی نگفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود و یحیی او را غسل تعمید داده بود و لیاقت باز کردن بند پاپوش او را داشت . سهل است که خود مسیح در حق او چنانکه در فصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میگویم که در میان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست اما نسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است از او بزرگتر است . و نیز یحیی گفت خواهد آمد و بعد از من است پس تاویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود و این مطلب را در جای دیگر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (۲۴) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت بر تمامی جهان و جله امان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود و آن زمان آخر خواهد آمد *

اگر از نسخه های قدیمه انجیل در میان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم و معلوم میشد که در عبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

در فصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینه انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعمید کننده یحیی و جمعی ایلیا و دیگران گفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

در سنه (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش از این در حدود ایران از جانب

دولت مأموریتی داشتم در قریهٔ دیکاله از دهات ارومی مهمان قسبسی از نصاری شدم و جعی از کشیشان و معلمان از فرقه های عیسویان که در آنجا هستند در آن انجمن حاضر بودند . سخن از بشارت انجیل در حق پیغمبر موعود بعد از عیسی را بمیان آوردند و نخست انجیل فارسی را خواستم و باب اول و هفتم آنرا باز کرده از آنها جواب طلبیدم تا کار بمحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید . از علمای مسیحیه در آن بزم از قاتولیک و ارمنی و کالدانی و نسطوری و پروتستان بودند . و از جمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود که در پوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی از جاهای آن انجیل سقط شده و در ثانی باز در پوست نوشته شده و تمام کرده بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازه او بود نهصد سال تقریباً پیش از آن تاریخ بود و عبارت بوخترا که پیدا کردیم معلوم شد که نویسنده آن بنکته سخن برخورده ادات عهد را حذف کرده و نوشته است ﴿ انوبه وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *

در آن بزم موسف نام را که از معلمان پروتستانی بود و حسن ظنی بر ادراک او داشتم حکم و منصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که يك رایحهٔ از آنچه شما میگوید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی مفهوم میشود لیکن من باید در این مطلب بدو قنور پر کنس امر یکایی که در آنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب بدهم . کفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را نوو همه حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس از آن تاریخ بارها با اهل آن مجلس ملاقات کردم و جوابی در این باب از ایشان نتوانستم پیدا کنم *

میزان الحق روتسناتی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت و در معیار گذشته از انجیل آوردیم . که آنجناب گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پایش او نیستم و او بیش از من است . و در دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند در صفحه ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنها را تاویل بعیسی نماید و گفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده و خلافی بیان نموده اند . و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی و تاویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی و حکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامه دوم خود در خصوص آنگونه تاویل کشد کان دانستی . غلط کوی و غلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک و انصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا با آن تمسک بسته و گفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم عبارت مزبور از الحاقیات در اصل و ترجمه ها است . بعلم اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد و در میان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی در حق پارقلیط است . و بقرینه تممید یافتن عیسی از یحیی و موجود بودن مسیح در هنگام گفتن یحیی این کلمات را و صاحب وحی جدا گانه بودن یحیی و سایر رفتارهای یحیی در حق عیسی و بقواعد الهیه که ما را در دست است . هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده و خود بجواب خود خویش را ساکت کرده و گفت . اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بود پس نسبت با یحیی بچه طریق میتوانست گفت که بعد از من خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را در باره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خود را تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم و موعظه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت و رسالت و از اطوار دعوت و تعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . فی خطا کفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایه کارشان آن است لکن هدایت و ارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب نصبری کنند و کم کذارند و بفرایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند و آنکا، اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند و باهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کنند کتب مصدقه خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب او را که بر سؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جدا گانه بود و مسیح او را بسیار تعجبید کرد و خود صاحب دعوت بود و عیسی واسطه دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همسانا وحی الهی باو میرسید . ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی با آن میکرد و در اینحال بودن چندینمبار در بکرمان معمول و متداول بوده است و بالعکس هر گاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در بکرمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نرم فار قلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیا﴾ از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی وحی بود تعلیم نکرد و دعوت نمود و مبعثرات نیس آورد . و حال آنکه این سخن بقاعدت مذکوره غلط است و مؤلف باوصف آگاهی از دعوت و مبعثرات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿در انجیل لوقا﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

و تعلیمات و دعوتها و مواظب او را نافصل هتم بیان کرده است
 ﴿ در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید ﴾ و بر همه آنها رعب غالب شد
 و شکر خدای را بجای آوردند و گفتند که در میان ما بنمبر بزرگی
 ظاهر شده است و خدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
 (۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
 یهودا و اطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) و تلاشید یحیی
 از جمله این وقایع با آن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
 دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی
 فرستاد و گفت پرسید آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه
 منتظریکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده
 و گفتند که ما را یحیی تمعید کننده بسوی تو فرستاد و گفت آن کسی
 که خواهد آمد توهستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) و همان
 در آن ساعت چند کس را از مرض و علت و ارواح شریره شفاداده
 و چند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت
 بروید و از آنچه دیده و شنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان
 بینا میشوند . و زمین کبران راه میروند . و مجذومان از هلت پاک
 میگردند . و کران شنوایی میکسیرند و مردگان زندگی مییابند .
 و بیچارگان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارها
 میداند که من دعوی آنچهانی ندارم و بکار بشارت و تعلیم پرداخته
 مقدمات کار را ترتیب میدهم . و اینها همه از ترجمه هایی است
 که پروتستانها کرده و در اطراف جهان منتشر داشته اند و مع ذلك
 میگوید عیسی با وجود یحیی تعلیم نکرد و سخن نگفت و معجزات نمود *
 پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹)
 و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بد آنگونه جواب
 ناصواب که منافی با آیات مذکوره انجیل لوقا است میخواهد تأویل
 کند شك و اشتباهی باقی نماند *
 اصر بخوایم در جمله سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستیم و سراپای کتاب مذکور از این قماش است که ذکر شد و نمونه آنرا در همین نامه باک مشاهده کردی *

﴿ در انجیل اوقاف ﴾ پس از مخاره یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بنمجد نمودن از یحیی و بیان اوصاف و مقامات او . و بقدر هفت و هشت آیت مفصله در آتباب آورد و گفت جمله مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعد الت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تمهید گرفتند . و پس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها و تعلیمات و معجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال و حدود سخن و قراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی بیغمبری بود که بی توسط عیسی بامر دعوت و تعلیم و مقنضیات نبوت قائم بود . و آنکه بعد از من گفت خواهد آمد غیر از عیسی بود . یا آنکه باز تعصب اعصاب و عروق ترا فرا گرفته بجمع در قبول این سخن داری . ولی ما را بجز از بیان حقیقت کار تکلفی نیست . ما راستی نوشتیم و پرستی خواندیم و اگر چشم تو نابینا و احول باشد بر من حرتی نیست . عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی و کران را شنوا نمودی انکار و عناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام در زمان حضرت مسیحی حی و حاضر بود و بامر نبوت و دعوت قائم و در زبان عیسی معجد و معظم گردید . و در میان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخبرات واقع شد و عیسی نیز در آن حال دعوت و تعلیم میکرد . و یحیی در آن وقت بشارت از آمدن بزرگواری میداد چنانکه در معیار گذشته شنیدی و ذبلا عبارت انجیل را نیز تبرکاً میشنوی . پس بدرایت و ادراک منصفانه خویش مراجعت کن و به بین که اگر مقصود از شخص مبشر و موعود که در حق او میگفت من شایسته بر بندگی او نیستم بعد از من خواهد آمد و پیش از من هست . چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا عبارت بعد از من خواهد آمد را می‌گفتی با آنکه خود بمسح غسل نعمید داد و زداو ایلچی فرستاد . و گذشته از این اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود و منتظر است التزام خدمت او را نمی‌کردی . و در جرك تلامیذ و اصحاب او نمی آمدی . و مردم را بسوی او نمی خواندی . و حضور در خدمت او را مقتم نمی شمردی . و خاکپای او را نمی بوسیدی . چه می‌گویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن و سخن را دانسته پیار *

﴿ مزن بی تأمل بگفتاردم * نکو کوی اگر دیر کوی چه غم ﴾
 ﴿ در آیت هتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر و صاحب ملکوت را از قول یحیی گوید . در هنگام وعظ می گفت که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم *
 ﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ بیان سخن ﴾

در خصوص بشارت از کتب آسمانی در حق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند . و اکثر آنها را بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامی در اثبات حقیقت دین خویش بر آنها مطبوع و منتشر نکرده اند . و آنچه طبع و نشر داشته اند معدودی از آنها است . و اگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از تورات در حق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارت که در حق مسیح از توریه است بشارت توریة و انجیل در خصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود . اکنون موازنه حال منکران عیسی با منکران آنحضرت بر عقل دراک هوشمندان باید کرد و از ایشان تصدیق باید خواست *
 آنچه این عبد عاجز از بشارت و سایر مطالب در این نامه آوردم

کی بود از بسیاران و نمونه بود برای یاد آوری دل‌های پاک . بعلمت
 اینکه این نامه را با سلوب دیگر تألیفات نوشتم . و اگر باور کنی
 پی مسوده نوشتم . و با همه گرفتاریها و پریشانی که مرا بود قادر
 بر تفصیل نگاری نبودم و از خود سنایی ننشکاشتم . ومع ذلك
 امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . و نواقص آنرا
 بهمه جهت بمن توجه خویش تکبیل نمایند . و مرا بصدق
 نیت و خلوص عقیدت خود که دارم بر حجت یاد کند *

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند و آنانکه ترا کم کردند چه یافتند *
 ﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است ما را بر آن استواری ده و راه تو مستقیم است
 ما را در آن راستکار کن . ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو گویند و از تو شنوند
 ما را نیز چنان کن که از ایشان شنویم و از ایشان گوئیم . ﴿ الهی ﴾
 دل‌های دوستانت بمشاهدات تو خرم است . دل‌های ما را بیدار ایشان
 خرسند فرمای . ﴿ الهی ﴾ ما خاکیم ما را بکرم خویش به بخشای
 و از این تاریکی ما را بروشنایی ابدی برسان . ﴿ الهی ﴾ تو بخشاینده
 و مهربانی بر ما آنچه‌ان کن که در ما کفنی *

﴿ چه کنم باهشت خای جز آنکه بیامرم ﴾

﴿ بسمه العلی الاعلی ﴾

﴿ میزان بنجمین از میزان الموازین ﴾

مطالعه این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا با بنجار سائیدی .
 امیدوارم که از روی آگاهی و ترك آیین عناد و لجاج و فراموشی
 از قواعد انس و عادات تأمل در این سخنان پاك از آرایش ناراستی کردی .
 و حقیقت کار را دریافتی و از زندان تاریخی ره یاب گشتی و راه
 خدا شناسی را سراغ گرفتی * ﴿ و علی الله قصد السبیل ﴾

برای اتمام بیانات مقصوده در این نامه را پیاری خدا و یاران خدا
 در خصوص معجزات و وحی و الهام آسمانی و ستایش از قرآن الهی
 و از سایر اطوار دین مبین اسلام بر حسب کنجایش حال و سعت مقدرت
 ده معیار استوار بساوریم . و این جمله بنجاه معیار راستین را
 که در طی پنج میزان مرتب شد بجای اساس بنجاه ایمانیان دانسته
 در عید الخمسین خدا شناسی و یگانه پرستی عیبها کنیم و جشنها
 نماییم و ببارا دران ایمانی با یغای رسم معایده پردازیم *

﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پر و نستانی از روی آیین خویش در صفحه (۲۲۷)
 سخن از اوصاف پنجمی آورده و چند آیت از قرآن که هرگز بر مدعای
 او دلالت نتواند داشت ذکر کرده و در صفحه (۲۲۹) میگوید
 از این آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده و بظاهر

ساختن هم قادر نبوده است . و ما نخست از کار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بحقیق معجزات بیغبری که جهان پر از معجزه های آن مالک ملک و ملکوتست بسپرد ازیم . و حقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب در اول کتاب خود گفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات و مضامین آن کتاب آسمانی اختلاف و تناقض پیدا نشود . و اختلافات ظاهره از انجیل و توریة ایشان را قدری در میرانهای گذشته بجهة نمونه دانستی . اکنون در خصوص معجزات مسیحی که در تمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم در انجیل چه گفت *

✽ در فصل شانزدهم انجیل متی ✽ در آیت چهارم است که بعد از خواستن فریسیان و صادوقیان معجزات و علامات را از مسیح چنان گفت *

نسل شیطان و زنازاده علامت میخواهد اما برای او ✽ یعنی عیسی ✽ علامت دیگر بجز از علامت یونان بیغبر ✽ یعنی یونس بن متی ✽ علامت دیگر داده نخواهد شد *

از این عبارات مسیح آشکار است که گفت من قادر پر آوردن علامات و معجزات نیستم مگر بیک معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود و با اعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند و بقیرم گذارند . و همچنین که یونان بیغبر که ذوالنون یونس باشد سه روز در شکم ماهی مبتلا ماند من نیز سه روز در بطن ماهی خاک مانده و آنگاه بیرون آمده سر با فلاك میکشیم . و چون نکره در سیاق نفی افاده عمومیته را کند و بمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی در تحت انحصار ظهور معجزات را از خود نفی کرد مگر بیک معجزه را که آن هم بعد از زلمات بود و آنها هم معجزه خود نبوده قدرت نمایی خدا بود و آن هم در صورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

✽ در نهایت فصل سیزدهم متی است ✽ برای او معجزت میکشیدند

ولی عیسی بابشان گفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست
مکر در وطن خود و در خانه خود . و بجهت بی ایمان بودن ایشان عیسی
چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ❖ در فصل هشتم انجیل
مرقس ❖ نوشت که فریسیان معجز آسمانی از عیسی خواستند
و او را امتحان کردند و او آهی ازدل برآورد و گفت چرا این نسل
معجزه میخواهند ؟ ما بشما میگوییم که بر این نسل معجزه و علامت ظاهر
نخواهد شد ❖ در چهارمین فصل انجیل مزبور است ❖

آنگاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس به صحرا رفت
که از شیطان امتحان گیرد چهل شبانه روزی روزه گرفت و آنگاه بنهایت
گرسنگ شد . گمراه گشته، نزد وی آمد و گفت اگر بر سر خدا
هستی امر کن این سنگها همه نان شوند . لکن او جواب داد و گفت
نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی
که از لسان خدا جاری گردد نیز سیر شود . و این فقرات مفصلی است
تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی گفت خورت را از بالای
بام بزیر بینداز که نوشته شده است او بر ملکها امر کند و در بالای
دستهای خودشان ترا بردارند و پای تو بسنگ نخورد . عیسی باو
گفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردگار را امتحان
نکنی . تا آنکه شیطان او را بر بالای کوه بلندی برد، جمله مملکتها
و ملکوت زمین را باو ظاهر کرد و او را امر بسجده، خود نمود . و عیسی
او را طرد کرده و گفت بخدای پروردگار باید سجده کرد و باو تنها باید
عبادت نمود که چنین نوشته شده است . آنگاه شیطان از وی
دست کشید و ملکها آمده خدمت او را میکردند . که این عبارات
آخری را منحصراً آوردم ❖

از عبارات مذکور به بنسبتی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است
که محل امتحان یافتن از شیطان بودی و روزه، کسوفتی و بشدت
گرسنگی میشدی و بسجده و عبادت خود را بر خدای واحد تعالی
مخصوص میداشتی و جایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *

چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا و اولیا درست تدبر
نمای و بقواعد توحیدیه و مقتضیات حدود بندی و بندگان را
ملاحظه کن . و بدان که خدای هیچ گاهی و بهیچ طوری و در هیچ
امری تابع هواها و خواهشهای مخلوقات خود نشود و اگر بشود
خدا نیست و نیز کار جهان را سراسر تباهی رهند *

﴿ ولواتبع الحق اخواهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا و اولیا که مظاهر ارادات و اوامر الهیه هستند و انصاف
باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد، و هواهای
نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی بر اینگونه گذاشته
شده است *

﴿ ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تنبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت بر اینکه کلمات صریحه عیسی را
که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات گفت تاویل
و توجیه کند . و طوری هم تاویل کند که اهل دانش غلط بودن
آنگونه تاویل را از برای آنچنان کلامی بقاعده علم تصدیق نمایند .
و از آنطرف در همچنان مقامی همان تاویل کننده از روی هوا پرستی
و اتباع ابالسسه آیتی از قرآنی یس آورد که نه لفظ آنرا فهمیده است
و نه معنی آنرا دانسته و نه از مورد آن آگاهی بسته و نه از نکات
و اشارات آن بوی برده است . راستی از جنس اینگونه جسارتها
که در راه کراهی کنند سخت عجبناکی آید . اینک دو آیتی که صاحب
کتاب بر مدعای خویش گواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها ﴾

﴿ قل انما الايات عند الله وما يشر كم انها انجات لا يؤمنون ﴾

﴿ ما عندى ما تستعجلون به ان الحكم الا الله يقص الحق وهو خير ﴾

﴿ الفاصلين قل لو ان عندى ما تستعجلون به لقصي الامر بيني وبينكم ﴾

آینهای مذکوره بر مدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرده و شمشاد شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیه الله اعظم صلی الله علیه و سلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مر اعجزی داده نشده است الخ تاویل میکند بر اینکه معجز خاصی از او خواستند و می خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. و با اینکه این تاویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روایت کرده اند در آیت کریمه لا اقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات معجزات از مدلول ظاهر بر گردانیده بمقصود خویش تاویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه و کلمات بزرگان و اعتراف خود مؤلف انبیا و اولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیابند و سر و حکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه تنهائی او رد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سوره انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل کردید و مورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیآوری ایمان آوریم و گفتند که اگر کو، صفارا بر از طلای احمر کنی و مرده های ما را زنده نمایی و ملائکه آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیآوریم و بخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد. لهذا فرمود بکوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جمله آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکائی بیجز از دل حبیب خویش نیست. پس از آن فرمود آیا شما را آکا، نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها دیده های آنها را بر میگردانیم همچنانکه در مره اولی ﴿ که معجزه ها آوردی و شق القمر کردی

و آنها ﴿ ایمان نیاوردند و آنها را در طغیانهای خود شان ترك
 میخایم و در سر کرد کانی طغیان بسر برند *
 و دلیل بر اینکه کفار قریش مجزات مخصوصه مذکوره را خواستند
 همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولواننا نزلنا اليهم الملائكة وكلهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء ﴾
 ﴿ قولا ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون ﴾
 و اما آیت دوم که صدر آن را ترك نموده و آورده است آن نیز
 در جواب کفار و بت پرستان قریش است . که گفتند اگر او پیغمبری
 از جانب خدا است عذابی بر ما نازل کند و در این باب استجمال میکردند
 این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انى على بيته من ربي وكذبتم به ما عندى ﴾ تا آخر آیه .
 و آیات دیگر نیز در همان صفحه و بعد از آن نقل کرده است که مجزات
 مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است و همان لفظ آیات را
 در اینجا برای ذکری بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن و انس
 از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشتوی فرمود *
 ﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا . او تكون لك
 جنة من نخيل وعنب تفجر الانهار خلا لها تفجيرا او تسقط السماء
 كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله والملائكة قبيلا . او يكون لك بيت
 من زخرف او ترفى في السماء ولن نؤمن رقبك حتى تنزل علينا كتابا
 نقرؤه . قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا * ﴾

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان و مانند آن بودند یا نگونه
 تعبیرات مجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی
 فرمود ﴿ سبحان ربي ﴾ منزّه است خدای من از اینکه من او را
 باملائکه بر زمین بیاورم . یا آنکه خدا را تابع خیالات و خواهشهای
 شما کنم . یا خود حبیب او پیرو او هام و هواهای شما گردد .
 مگر من بجز از رسالت و بشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم *

از آیات مذکور اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند و همان عبارت
 ﴿ کما زعمت ﴾ دلیل واضح است بر اینکه اظهار آنگونه آیات
 و معجزات را از کارهای دیگر و معجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
 بودند که دعوی قدرت بر اظهار آنها را دارد . و بدین سبب از روی
 امتحان و مبارزه آن معجزات را در مقابل تحدی در امر قرآن خواستند . یعنی
 پس از آنکه فرمودند اگر تمامی جن و انس یعنی مخلوقات نهانی
 و آشکاری و وحشی و مدنی و همین جن و انس معروف از اکنون
 تا قیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد و آنکه
 که عجز خود را در این کار مشاهده کردند و خواستند که بمغالطه
 و خلط مبحث همچنانکه در هر زمانی کفار و منکران رایج و آیین است
 قوت آن تحدی را که در خصوص آن معجزه عظیمه و آیت قدیمه دارد گردید
 با آنگونه سخنان بشکنند آنگونه معجزات خواستن را آغاز کردند .
 و جواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ والله من نوره ولو كره المشركون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات و امتحانات نتواند بود . و خدا
 و مفر بان خدا که در نزد خدا هستند و جمله آیات و آثار الهیه در نزد
 ایشان است هرگز بهواها و میولات نفسانیه که جاهلان و منکران راست
 رفتار نتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل و متبوع جزو و کل فرمود
 ﴿ ولا تتبعوا هم ﴾ و آنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
 الی ﴾ و در خاتمه این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل كنت
 الا بشرا رسولا ﴾ مژده است بروردگار من آیامن بجز بشر
 رسول هستم . و در آیت دیگر فرمود ﴿ ما كنت بدعا
 من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح در هنگامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما
 بر سردار بر آورده شد یهودان میگفتند ایلیارامی خواند و میگوید ای
 ایلیا چرا مرا ترك نمودی چرا مرا نجات نمیدی به ینیم آیا ایلیا بفریاد
 او میرسد . و عیسی خدا را میخواهد و اگر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت او و یامانند او را بدار نمی توانستند کشید .
 و در آن حال نیز قدرت بر هر گونه رهایی از دست آنها و بر هلاک
 نمودن آنها داشت و تو نابود و لیک از جانب خدا مأذون نبود و اراده الله
 بر آن متعلق نشده بود . پس مانند یهودان نباید گفت که چرا
 معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیس آورد . و چرا
 گفتند که بجز علامت بونس بن متی معجزه بر من داده نشده است
 یا آنکه آیات و معجزات در نزد خدا است * .

در خصوص معجزات و اظهار و عدم اظهار آن و بیان معجزه حقه
 که از جانب خدا است و آنچه بسحر و شعبده و با استعمال علوم چهارگانه
 که لیمیا و سیمیا و ریما و همیما است آورده میشود . و در تحقیق
 اطوار و اوضاع و حقایق و صور و ظواهر و بواطن این امور
 که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیه و ظلماتیه گذاشته
 شده است . و همچنین اخبار از مغیبات و تصرف در مکونات
 که بر ریاضات حقانیه و یا شیطانیه میشود . و در خصوص سایر منقرضات
 بر این مطلب بزرگ در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند
 ﴿ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾
 تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت و نمونه آن بیانات در کتب
 و مؤلفات اسلامیه موجود است و طالبان را طریق رجوع بر آنها
 مفوح است *

حقایق امور و تحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا و اولیا
 و آنچه مشابه معجزه و خرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود گهی
 تواند دانست که از اهل وحی و شهود اخذ کرده و از سر خلقت
 موجودات آکا و مبادی و نهابات مصنوعات را دانسته باشد . و ما را
 باینکه در این مقام دست رسایی نیست و این نامه را اساس بر اختصار
 است و نیز شرح و بسط آوردن در این مطلب در بیرون از موضوع سخن
 خواهد بود همانا اشارت بر نوع سخن بنحو اجمال برای ارباب الباب
 کفایت کند *

بر مستعان خدا جوی و خداشناس که آینه های ادراک ایشان مطالب و بیانات الهیه را باستقامت پیشند صافی هویدا است که اهل عناد و لجاج بعلت ناراستی و اعوجاج که در مرا یای دلهای ایشان است مطالب صحیح و بیانات حقه و معجزات باهرات الهیه را ناراست و معوج پیشند *

عیسویان این معنی را در بقیه کتب آسمانی از اطوار کفسار اقوام و منکران ملل که با انبیا، عظام درقر و ن ماضیه داشتند توانند فهمید . و از طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی و کرامات و معجزات عیسی بجه گونه جمود آوردند و اصرار کردند و تأویل نمودند نیک توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش در نظر ﴾
از همین یک سخن صاحب کتاب که در حق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب و امثال او همچنانکه از هیچ جای در امر دین خدایی آنکا نیستند . از معنی نبوت و رسالت و از اقتضایات مقام عبودیت بسدگان حقیقی و از اسرار مخاطبات دوستان و یگانگان و از نکات عالم وصل و اتصال نیز بوی نبرده اند . پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی و الهام اتصال آوردند و از کدام روح القدس برسند و یا از پرشدگان روح القدس فهمیدند *

ماخذ سخنان ناقص و ابترا آنها بجز از خیالات و توهمات خودشان نتواند بود . حال انجیل و تورات ایشان را معلوم کردی و عدم اتصال سند آنها را که بقیه از احادیث حواریان و یا معلمان مجهول و الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین و تفسیر کننده که از جانب خدا مخصوص و منصوص باشد کلمات الهامی

و کتب آسمانی را صاحبان هوا و شهوات تفسیر نتوانند کرد و تاویل کنند کان که بگفته شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسموع القول در امر تاویل و تفسیر نتوانند بود *

حال مجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکسر تدبیری معلوم است . و در اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان در خصوص مجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . مسند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور مجزات از خاتم انبیا علیه وعلیه السلام داشته و محکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغگوی دست تفسیر در کتب و روایات آنها نهاده اند و متن کتب آنها که بمنزله کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هر گاه بی تحریف و تغییر با اتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر بریشان کوی ایشان است . و اگر انصاف بدهند حقیقت کار را چه در خصوص مجزات باهرات و چه در وقوع بشارت از مسیح و از جمله انبیا در حق پیغمبر آخر الزمان و چه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی و کفر و شرک و جهالت جهان را فرا گرفته بود و چه در مقهور داشتن آن صاحب الملك و الملکوت بت پرستان و کفار را باظهار مجزات و معجزه باقیه و قاهره خود و شکست شوکت کفر و ظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران گذشته از آن خبر داده بودند و چه در نهادن ناموس بزرگ و شریعت استوار در روی زمین و چه در راستی و درستی او و اطوار و آداب آن صاحب خلق عظیم و همچنین جمله احکام خداشناسی و خداپرستی و یگانگی خدا را از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای مجزه بودی . و اگر نصاری یعنی عیسویان در انکار این کار لجاج و عناد کنند کار تازه نکرده اند ❖ و لیست باول قاروره کسرت فی الاسلام ❖

❖ فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلك جاء ابالینات واز بروالکتاب المنبر ❖

متابعان هوا و پیروان نفس شیر که از ظلمت زادند و در ظلمت بزرگ شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

﴿ معیار دوم ﴾

سید بزرگواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در عهد خویش و مظهر آیات بینات و مبین علوم ظاهر و باطن بودی در رساله حجة البالغه که در سنه (۱۲۵۸) هجری در ارض اقدس کربلا در خصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند و رساله بسیار مختصری است و عربی و فارسی او را طبع کرده اند . در این مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که تبینا ترجمه آن را می نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص در دل تواند بود *

﴿ وفیکم والا فالحدیث مخلوق * وعنکم والا فالحدیث کاذب ﴾
 میفرمایند و اما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یا مولانا آغاز کرد ﴿ یعنی آن شیخ که بخواست سید محمدا هدایت براه تنصر کند ﴾ بدگر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما . پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است و بتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی و او را در نزد خدای شانیت عظیم و قدری است جلیل و او اشرف انبیا است . پس از چهار کس از اولوالعزم و او مثل قائم است از آل محمد ﴿ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مرده ایشان بپراهمیم داده شد ﴾ و او حی و موجود است و یا آسمان چهارم بالا رفته در بیت المعمور جای گرفت . و او از حاملان عرش است و از بعضی ظهورات او بینا کردن نابینایان و شفادادن مبر و صین و برانکیزانیدن زمین کبران و زنده کردن مردگان است . و مقام آنجناب بالاتر

و بزرگتر از اینها است و بالاتر از آن است که نصاری کوبند و ما گوئیم .
 وليك نحاري بشناسای شایسته اورا نشناختند و اورا توصیف بقیصفت
 او کردند و بعلمت دیگر علامت از او آوردند گاهی اورا بخدای موصوف
 داشتند و گاهی ابن الالهش گفتند و گاهی اورا یکی از تعینات خدا
 دانستند . و مانند اینها از سخنان مزخرف در حق او ذکر کردند .
 مگر کسانی که تابعان شمعون الصفا شدند و آنجناب را بدینگونه توصیف
 کردند . که او بنده خدا و رسول خدا و روح خدا است که بریم آرا
 القا کرد و مثال او در نزد خدای مانند آدم است که آرا از خاک آفرید
 و اورا گفت ﴿ کن ﴾ و او موجود و متکون شد و او علیه السلام در فخر
 و در شرف بالاتر از آن است که ما گوئیم و جمله کوبند کان از طبقه
 رعیت گویند و این امر واضح است و شکی در آن نیست و شبهه بر آن
 وارد نیاید . و لکن عیسی استکاف نمیکند از اینکه نبوت او بنبوت نبوت
 محمدی علیه الصلوٰة والسلام نسخ بشود و او یکی از رعینها و امت
 آنحضرت باشد *

﴿ لزیت کف المسیح ان یکون عبد الله ﴾

سخن شیخ نصرانی که گفت و اما محمد پس مہجرات نیاورد بل بشمشیر
 آمد . و لکن مہجرتی از او نقل شده است اما چگونه مہجرتی
 که یا ز قبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیک حیلت که قوه
 بشر به از عهد آن برمی آید و یا آنکه از چیزهایی بود که شهود حال نداشت
 و یا آنکه از اموری بود که محال است آوردن اذها و عقل آنها را بعید میداند
 مانند ﴿ انشقاق قر ﴾ که حکایت کرده اند و همه اینها بطوری است
 که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است
 باطل و سخنی است مجتث و زائل . اما اینکه گفت محمد علیه
 الصلوٰة والسلام مہجرات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام مہجرت است هویدا
 و آشکار راز قرآنی که اگر جن و انس بر آن اجتماع کنند مانند آن را
 نتوانند آورد . اگر چه همه آنها معاونت همدیگر را نمایند و کدام
 مہجرت بود عیسی را که تساوی با این مہجرت کند کجا مانده که اقویتر

از آن باشد . پیدا است که ابراهیم و ابرص را بسا هست که راه
 شهید باز میکرد که اطباء ما هر آنرا نتوانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق
 افتاده است از بعضی اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اگر چه
 آنچه بمجزه عجمی آورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنی
 دارد مگر بفراین دیگر بخلاف قرآن که همان حروف و الفاظی است
 که هر کس از عرب آنرا استعمال میکنند و کثیره الدور است .
 و چیزی است که بر لبان جاری است ماده و مایه آن هواست و صورت
 آن تقطیع حروف است و ضم بعضی از آنها بر بعضی دیگر و این سهلترین
 انجیزها است که برای هر کسی باشد . ومع ذلك کله آورد آن رسول
 خدای بک تالیف و ترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن
 مانند آن و نهدی کرد بر ایشان و گفت ﴿ فأنوابسورة من مثله ﴾ که اگر
 بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود و حجتش منقطع گردد باوصف
 این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام
 خود را بر آن مسلک . بعلت اینکه قرآن هرگز شبیه و مانند بکلام مخلوقات
 نشود . نه بکلام مشور ایشان و نه منظوم ایشان و نه خطب ایشان
 و نه مانند آنها را از اطوار کلامهای که استعمال میکنند زیرا که قرآن
 مانند انسان است هر گاه کسی توانست خلقی مانند انسان
 بیاورد قادر بر آوردن یک سوره از مثل آن تواند شد . و چون نتوانستند
 والی الابد نیز قادر بر آن نتوانند شد و خدای ایشان را ممکن از این
 کارند است . بعلم یقینی و اعتقاد قطعی حقیقی دانستیم و قطع کردیم
 که قرآن مجزه ایست که جمله مجزه هادر نزد آن پست شد .
 و از آوردن مانند آن طبایع و غرائز کنک آمد . و این مجزی است
 باقی و مستمر است تا روز قیامت . و کدام مجزه از بجزرات انبیا است
 که مستمر و باقی باشد بدوام نبوت او . و این کار بجز در پیغمبر مادری هیچکدام
 از پیغمبران بمحصول نیامد . و در این حال انکار مجز بودن آن یا از کمال
 نبودن انصافی و دخول در ظلم و اعتساف است . و یا آنکه از کمی
 ادراک و فهم و ضعف معرفت و نادانی بر مواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
 • که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته
 از من شنیدی ﴿ کان همه آوازه از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند
 پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت را وسعت نیست
 ترادرا انکار قرآن • زیرا که آن معجزی است آشکارتر • و اگر مراد را این
 امر تصدیق نکنی پس مانند آن را و یک سوره از مانند آن را بیار •
 و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس و جن و ساحران و کاهنان
 و اهل جفر جامعه و از هر چیزی که امید واری برای حصول این
 مطلب از آن توانی داشت • اگر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت
 آن پیغمبر را باطل توانی کرد • و اگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن
 احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد و هیچ
 رسولی را شریعتی برقرار نخواهد کردید • پس مطلق دین را باید
 سلام گفت ﴿ و دین و دینداری را بخدای باید سپرد ﴾ و این
 امری است واضح و انکار آن مسکراه بر ضروریات و مصادمه
 بر بدیهیات است *

اگر بر پیغمبر مابا بر خواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه لذ جهت
 این است که نبوت اینگونه اقتضار ندارد • پس از روی تحقیق دانستی
 که پس از اظهار هجرت همین ﴿ یعنی حکم جهاد و جنگ با کفار و اهل
 انکار ﴾ از مقتضیات نبوت است • و گرنه تمامی حدود و تعزیرات و قصاص
 و آنچه بدان ماند باطل میشد و بطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن
 احکام مزبور ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
 بدوام آسمان و زمین برقرار خواهد بود ﴿ و اگر از جهة این باشد
 که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد • و اگر
 مبنای کار بر این باشد که هر چه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد
 نبوت جله انبیاء باطل شود • بعلمت اینکه عیسی زن نیز نبود و سایر انبیا
 از آدم تا نجات همه تزویج کردند • و عیسی را اولاد نبود و جله انبیاء را
 فرزندان و اولاد بودی • و همچنین است سایر احوال و اوضاع •

که مر پیغمبر بر امانات نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
 بیاورد یا فعل خاصی را ترک نماید زیرا که اقتضای ان انبیا و مصالح
 رعیت و مانند آنها با اختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری
 آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادتی که بانحدی مقرون
 باشد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامه
 حدود بجهت جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و تنایم این امور
 از اقتضای ان پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود
 و قائم نکردد . و گاهی بعضی از انبیا بر حسب مصالح رعیت خود شان
 مأمور و مکلف شوند با آوردن جمله آن امور همچنانکه ابراهیم
 و موسی و پیغمبر ما علیه وعلیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت
 در آوردن بعضی از آن امور و ترک بعضی دیگر باشد همچنانکه
 یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند *

امام سخن شیخ نصرانی که گفت : هجرات پیغمبر ما یا از قبیل آن امور بود
 که بیک حیلتی که قوه بشریه از عهده آن توانستی برآید ممکن بودی
 آورده شود . میدانم کدام یک از هجرات را مقصود کرده گاه مقصودش
 قرآن است کدام حبلت در حور بشریت از عهده آوردن مانند آن برآید .
 پس چرا آن حبلت را بکار نبردند و نمیزند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی
 از ذلت و خواری نجستند و عار و شزار را از خود برنداشتند . و از دادن
 جزیه بدست خود بحالت ذلت ❀ که بطرزی مخصوص که علامت
 ذلت بود میدادند ❀ رهایی نیافتند . و اگر از آن هجرات سابه
 نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
 در آفتاب سابه از آن جسد انور نیفتادی . بانسیج کردن سنگ ریزه
 در دست مبارک او را . و باناله کردن درخت خشک شده از فراق
 آنحضرت را . و باناثر کردن بای شریفش در سنگ خاره و نماندن
 اثر آن در در بک نرم و خاک و گل را . و با ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را
 از هر کسی که با او ایستادندی که بر حسب انظار واقفان با آنحضرت
 . آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارک

ایشان نمیکند شندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جله کاشفات بهترین آدمیان است که در توریه گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جله طيور و حیوانات و جنبند کان در روی زمین و دریا و هوا حکومت و سلطنت نماید . و رعیت را نمی رسد که برتری بر حاکم خویش کبرد ﴿ و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجزا حبه الا امم امثالکم ﴿ و با جوشیدن آب از چاه خشک را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارک آنحضرت که با آن چاه انداختند . و با شکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت او را . و با خوا موش شدن آنشکده فارس . و فرو رفتن دریاچه ساوه را در آن هنگام و با مانند آنها را . مجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد و احدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حیلتی است در خور قوه بشریه که در این امور مذکور هست . و در مجزاتی که موسی و عیسی آوردند آن حیلتها تواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

ناکی با حق و راستی عناد میکنند و از حق و راستی دوری میورزید

﴿ کانهم حرمستغفرة فرت من قسورة ﴾

و اما سخن شیخ نصرانی . که در خصوص مجزات گفت که . یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعد می شمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است در انشقاق فر و بدونیم شدن آن . هرگاه از جهت این است که خرق و التیام روایتست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خود مان مبرهن داشتیم که این هر دو در فلك جائز تواند بود . و بر فرض علم امکان از انشقاق قمر خرق و التیامی لازم نخواهد آمد . که ستاره قوه ایست متالف و عارض شده بر جسم فلك و بتیز و سوا شدن این قوه موجب خرق و التیام نخواهد شد *

و این مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب و رساله ها و مباحثات خویش مبین و مبرهن داشته ایم هر کس بخواد رجوع بانها نماید . که مرابا وجود کثرت اشغالی که دارم و بعلت تبلیل بال

وزجات سفر بسبب حل وارتحال که مر است زیاد، بر آنچه آوردم وسعت
مقال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است و تشنه را
سیرابی است *

﴿ والله يقول الحق وهو يهدي السبيل ﴾

واگر از جهت این است که نصاری و یهود در کتب خودشان
آزانوشند و در دفترهای خود درج نکردند . اگر چه این یکی
دلیل بر محال بودن مطالب نیست . پس میگویم که سابقا برای تو بیان
کردیم ایشان محو کردند و برداشتند از کتب سماویه آنچه چیزی را که دلالت
بر نبوت پیغمبر ما و جانشینی جانشینان و اولاد او ﴿ که دوازده
سرور موعود در توریة است ﴾ داشت . و در این حال چگونه
مینوشند و ثابت میکردند معجزات و آیات و بینات او را . که هرگز
منکر معاند نمیگوید و ذکر نمیکند چیزی را که خصم او بسبب
آن غالب شود . و اما تصدیق کنندگان نبوت او پس حقا نوشتند
و گفتند و واضح نمودند . و اینک کتب تواریخ مطالعه نمای
ونگا، کن تا آنکه عیاناً مشاهده کنی . و نیز در قرآن مذکور است
و اگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیوردند ﴿ لا والله ﴾
اگر میتوانستند انکار میکردند و لکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند
منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکه آن بزرگوار
که از ذریت طاهره سروران دین است و سمی ﴿ سرور هفتمین ﴾
از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که طالترین علمای امت
باک بر عهد خویش و صاحب دویست مجلد تألیف و مظهر آیات
و کرامات بودند . وجه مناسب گفت عبد الباقی اقدسی موصلی
رحمة الله علیه قطعه را که در حق آنجناب در محفل طالب ایشان
بدهاۀ انشاء کرد *

﴿ اویزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القاسم ﴾

﴿ و بهایبن موسی و الجواد حفیده * و بهایبن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾
چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

در خصوص پیغمبری را سنین و در وضعین دستور العمل ادراک و تصدیق
و تکذیب تواند بود آورده اند در طی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا
که کلام ملوک ملوک کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هر کس ، کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث
از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است
که پرورد کار خود را توصیف میکند بصفات کالیه و تنزیه
منماید او را از اوصاف تنبیه امکنیه . و ثابت میکند بر او سبحانه
محاسن افعال را و تنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . و نیز او خود
از سلسله شریفه معروفه است و مردی است کریم الاخلاق و طیب
الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجای آورنده او امر است ﴾
بد آنچه امر میکند . و منتهی ﴿ و ترك كنده است ﴾ چیزهایی را
که از آن نهی میکند . بشریعت خود شامل است . و عابد است
پرورد کار خود را و زاهد و تارك است غیر از خدا را . رضای
او را طالب است و بمولای خود راغب . و یا آنکه باین طورها
نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . و از عیوب
و نقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند بر او جهل و کم و کیف
و حدود و قرانات و اوضاع و اتصال و انفصال و حرکت و سکون و دیگر
صفات امکان را . و نیز خود مؤتمر نیست بد آنچه میزی که امر
میکند و منتهی نیست از آنچه نهی منماید . پس هر کس
ثاق است واجب آید تکذیب او اگر چه از خواری عادات چندان
بیاورد که بجز خدای شمانه آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح
در فصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغگوئی
و خبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد و علامات و معجزات
خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد بر کزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما کفتم ﴿
 و لازم است حکم کردن بر اینکه آنگونه خارق عادات سهر است
 و شعبده است و مخاریق و حیلها و تمویهات است . که از استعمال
 علم سیمیا و لیمیا و ربمیا و همیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل
 بر بطلان او است . و آنگونه توصیف او پروردگار خود را دلیل
 بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را و عامل
 نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است بر عدم وثوق
 او بر آن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب و خبیث است .
 و جایز نیست التفات کردن بر او و اعتماد آوردن بر او و بر سخن او .
 و اعتنا نمودن بچیزی از مرام او . و لازم نکرده است که این مرد
 جامع باشد جمله او صافی را که در وجه ثانی گفتیم . بل هرگاه يك
 خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او و اعراض
 جستن از او و التفات نکردن بر او کفایت کند . زیرا که دعوی او را
 دلالت مستغله بر ابطال او هست . و هرگاه از قسم نخستین باشد پس
 موجود بودن صفات حسنه در او و سمات و علامات حقه برای او
 در تصدیق نبوت و رسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
 ناچار از امتحان و اختیار کردن او است باظهار مہجرات و آوردن
 خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم گردد و دانسته
 شود که خدا او را فرستاده است . بعلمت اینکه در اخلاق و آداب
 او و توصیف او خدای را چیزی نیست که منافق نبوت او باشد
 و در اینحال واجب است اختیار او با آیات بینات و دلالات ظاهرات .
 و بمطالبه خرق عادات اگر چه بزرگ و عظیم باشد . زیرا که آن را
 از پیش خود نمی آورد بلکه بقول الهیہ کہ پرورد کار او بوی
 عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ﴿ چنانکه
 عیسی گفت کہ این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است
 کہ مرا فرستاد ﴿ و خدای را هیچ چیز از امکان در مانده نتواند
 کرد اگر چه عظیم و جلیل و دشوار باشد . پس هرگاه اقتراح

و مطالبه کنند از او خرق عادت را و آوردن یکمجنه را و او بیاورد
 آن را بی آنکه حجت و چاره بکار برد با آنکه تفکر و تدبر و طلب
 مهلت نماید و بخص خواستن و اقتراح آن را بیاورد و مقرون بتهدی
 نماید ﴿ یعنی بگوید که این پرهان بیغمبری من است و اگر تصدیق
 ندارید مانند آن را بیاورید ﴾ پس شك و ریبی در این نیست که او
 از جانب خدا است . و کسی که آنرا آورد بیغمبر خدا است
 که خدای در وضکوی را تصدیق نکند و اغرای باطل نماید . زیرا
 که هرگاه، او از جانب خدای نباشد و در آنحال چیزی صکه دلالت
 بر بطلان او کند موجود نکرده لازم آید که خدای اغرای باطل کرده
 مخلوق خود را مهممل و سر خود گذاشته باشد و آنها را بجهت
 انداخته باشد و مر خدا بر هرگز این کارها جایز نتواند بود *

و اگر گوئیم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع و منع کافی
 تواند بود . میگوئیم پس در این حال باجه چیز تمیز داده شود
 که این احتمال در هر حال جاری گردد . و لازم آید که خدای
 سبحانه بندگان خود را در حیرت و گمراهی گذارد . و الحاصل
 هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد و خارق عادات را آورد و بتهدی
 مقرونش داشت و کسی بمقام معارضت نتوانست بر آید . لازم است
 که قطع و حکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان
 بیغمبر خدا است یقیناً و بلا شك . و آنچه از خارق عادات آورد
 بی شبهه سحر و خیانت نیست *

در باب این قاعده کلمه را و بر خدای شاکر باش . و بسوی راه حق
 سلوک نمای اگر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تو در این مختصر
 برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها
 و واضحترین و اشکارا ترین طرق را . و اگر انصافی بدهی
 و کوش بداری در حالیکه شاهد و بینا باشی در این مطلب هرگز
 محتاج بچیز دیگر نخواهی بود . پس بیک بفهم آنچه را که بسوی تو
 القا کردیم *

﴿ والله خلیفتی علیک ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه در امر ادیان باختصار نوشته اند و ما آنرا تبرکاً خواستیم در این نامه بیاوریم . و هر کس جو بای مزید بصیرت باشد بر سالد مذکور رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار و خرد مند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجه آوردیم دستنور العمل دین و عقاید خویش را برستی تواند گرفت . و حال انجیل و توریة حاضر و پریشان کوبی آنها و نسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت و بندگان خاص و بیغبران پاک داده اند معلوم کرده عظمت قرآن و جلالت شان آن برهان الهی را بادیده روشن و دل پاک آز آلیش مشاهد، تواند کرد . و تواند دانست که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عند الله الاسلام ﴾

چه فائده و چه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت و مخاطب من که بیک روی جمعیت پروتستانی با حالت انکار است کوشش نمود میداشت . و من گذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب و اسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر و باطن اسلام و آداب اسلام و شرف اسلام و نتیجهٔ اسلام مجلی در اینجا برای تو بیان میگردم *

﴿ مدح و تحریف است بازندانیان * کویم اندر مجمع روحانیان ﴾
 میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیک نه از اطوار فصاحت الفاظ و معانی و بیان و جزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در این خصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است و کوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایسته استماع اسرار
 کلام الهی خواهد شد پس برستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یاروح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان
 آورند کان با نجس نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید
 و تأیید میکردند که اگر مراتب خلقت و طبقات سلسله های وجود
 و تفاوت نبودن در آفرینش خدای و سایر اطوار این مطلب را بهیچیکه
 علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی و بفهمی . خواهی
 دانست که وجود تو چگونه کوهرا کرانبها است که بخاک وکل آلوده اش
 کردی . و دل تو چگونه آینه جهان نماست که برنگ آرایش
 جهان مگردش داشتی . روح القدس و ملائکه آسمانها
 و علویات را احاطه کرده اند و تو از ایشان غافل . یک گوشه از آینه را
 باک از کدورات کن تا نمونه جمال باکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین و تعین اول واسطه کبری
 و نبی مطلق و مبعوث شده بر کافه مخلوقات است . و رحمت کلیه
 کبری خدا است که خدا با او فرمود ﴿ و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ﴾
 و چون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعین اول
 که وجودش مقدم بر زمان و زمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد .
 پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانی را نازل کرد
 بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها و از آنها بنماید . و اسما
 و صفات خود و ادله حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند . و چون
 آنها را هادی و راهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق و صاحب ولایت
 مطلقه برای بشریت و انذار با ایشان بود آن صاحب ال ریاستین

که نور الهی المشرقین و المغربین است و الواقف علی الطنجین . در منزل نخستین آنها که عالم اوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها بازل کردید برای ایشان بیان و تعلیم فرمود . و قرآن در آن عالم اوار نوری بود لامع و ضیائی بود ساطع . در هیئت انسانی کامل الشخص و در دست خویش عصائی از نور داشت . و اهل آن عالم جمله بدین حال و صفت بودند . و قرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن را شناختند . و فهمیدند بقدریکه استعداد داشتند و بهر گونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق و کتاب همین نیز بعالم ارواح آمدند . و تا این عالم معنی آیت کریمه ﴿ و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ﴾ بر امت مخفی بود . تا آنکه آن روح جمله ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود و بیان کرد و تعلیم نمود *

❖ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان ❖

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقی دیگر یا فریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست و بر آن معلم الهی ما خلقت اذ خلقت تواند گفت در انسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را بر او تعلیم و یاد میدادی که انسان را مالک و مملک کرداند و مقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که مجزیه آن واسطه نخستین الهی است اگر یک نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بگوید .

❖ علم القرآن ❖ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع بر خلقت انسان است . و الحاصل تدبیر در معنی مذکور نموده بعالم ارواح مناسبت جوی و درست بفهم که مقصود من از این تفسیر در آیت کریمه چه بود ﴿ و ما هو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خود را از علم کتاب برداشتند . در منزل صیم رسیدند یعنی بعالم اشباح و عالم ذر

دویم آمدند در آنجانبی نبی مطلق علیه الصلوٰۃ والسلام قرآن را برای
 انها بیان فرمود . و قرآن در این عالم نوری بود سبز برنگ اهل آن
 عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . و پس از این عالم انسان
 بکون ناری در مرتبه چهارم نازل گردید و قرآن در آن عالم نور احمر بود .
 که از شدت صفای حیرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون
 مانی آمدند و قرآن نیز برنگ آن عالم نوری بود لامع تا بعالم خاک و جهان
 صورت و مثال آمدند . و آن حقایق کامله در این خاک تیره که آخر
 منازل است مستور و مودوع شدند . و قرآن در این عالم برنگ نور
 اخضر و مایل بسیاهی ظاهر گردید *

﴿ سیاهی کربدانی نور ذاتست * ی تاریکی درون آبجیات است ﴾
 و چون هر مرتبه از مراتب را که قرآن طی میکرد مراتب اولی
 در باطن میماند . و همان ظهور آخری پیدا و ظاهر بود . این است
 که قرآن را شش بطن و شش باطن در این مرتبه آخری موجود گردید *
 چون در آن هنگام که انسان بعالم ترابی رسید و معنی آیت کریمه ﴿ لقد
 خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد
 آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود و کواکب در شرف خود شان
 بودند . و طالع دنیا سرطان بود . و در آنوقت آفتاب در وسط
 السماء بود و هنگام ظهر بود و مقام ظهور الهی بود . و جله اهل
 آن عالم در آن محشر حاضر و قائم بودند . تا آنکه بقدر عز بزرگیم
 از حرکت افلاک و گردش کواکب و پیشی گرفتن شب ظلمانی بر روز
 روشن و تحقق اقالیم و حصول بعد کامل از خط استوا . تغییر در خلقت
 انسانی حاصل آمد . و آن فطرت پاک آرایش پذیرفت و متبدل
 شد . و در او ظاهر گردید اطوار اختلاف و ابتلاف و خفا و ظهور
 و قوت و ضعف و مرض و صحت و لاغری و فریبی و کوچکی و بزرگی .
 و همه اینها بر آن خلقت بسبب مشتبهات و خواهشهای ظاهری
 آنها راه یافت اگرچه برخلاف خواهشهای حقیقه آنها بودی .
 و بدینجواب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد و آنگونه

امراض مختلفه در ایشان ممکن شد . و در آن حال قرآن عظیم
 ایشان برای هدایت و ارشاد در قالب الفاظ و عبارات و حروف و کلمات
 و اوضاع و دلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را بپوشید . زیرا
 که جهانیان را در آن حال آلودگی یارای تحمل از نور اقدس و فیض
 مقدس لطف الله علی العالمین و خیرة الله فی السموات و الارضین علیه
 الصلوة و السلام نبود . به علت اینکه انحلال و تباهی در آن صورت
 بوجود ایشان راه مییافت و ممکن نبود که آن نبی مطلق بغير صورت
 عالم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند
 اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر از پس برده و ازوراء
 حجاب . و بدین جهات آن هادی کل هر دو وحی الهی را از پس
 برده بجهانیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز از پس برده
 بر حسب اقتضای زمان و مکان متشعب و منفرع گردید بر ❖ صحف
 آدم و صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی ❖
 بطوریکه طبایع اهل هر زمانی در اقتضایات حال و لسان مقتضی
 میشد *

تا آنکه نور الهی آشکار شد و ظهور حق پدیدار آمد و بنیه جهان
 نصح گرفت . بعدیکه تحمل ظهور آن نور اقدس و نبی اعظم
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را توانستی کرد . و قرآن نیز
 نازل گردید با او چنانکه می بینی بالفاظ و عبارات و اشارات
 و تلویحات که بر حسب اقتضای عالم قنور و ظواهر است .
 و در این مقام قرآن را هفت بطن و هفت باطن پیدا گردید *
 و اما آنچه مفسرین در میان ظاهر الفاظ و معانی و اطوار فصاحت
 و موارد کلام و حد و د و قرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند
 و از بسیاری آنچه در همین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید .
 بس تمامی آنها بقدر افهام و مدارک خود شان و بر حسب استعدادی
 که داشته اند بیان کرده اند . و گرنه امر قرآن عظیم است پس
 قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد و دیگر وجه را

شامل نکرد و یا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . و یا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل و مکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه زنده است و مانند درخت میوه دار پاکیزه در هر آن ثمر میدهد باذن خدای تعالی و سخن خدای را مرک و تباهی روی ندهد *

﴿ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حید ﴾
 ای برادران من این سخنان باریک را که از قلم من میخوانید از من نیست بل از مکاشفات ایمانیان و از فیض روح قدسی است که روشنائی بر توی از لمعات انوار الهیه بواسطه ایشانم بغیر اسحقاق رسیده است . و محض اشارت بر آن مقامات عالیه نمونه کمی برای شما در اینجا آوردم اگر استعداد دارید و خواهان هستید اینک کتب و رسائل مقدسه که علمای دین مانوسند و بیان مبغر مایند . خصوصاً کتب شرح القصیده که از قلم سید سند بزکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت و در شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی از اسرار را بیان فرمود *

﴿ هذا الزبور و ذلك التوریه و الـ * انجیل بل هذا القرآن المنزل ﴾
 قرآن یعنی همین الفاظ و آیات پاک نوری بود از انوار قدس در تحت حجاب واحدیت و آن قدیم و سر قدیم است . و این همان نقطه نورانیه الهیه است که در جمله عوالم و مقامات ظاهر و هویدا گردید *

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائرة * ولم تزل فی ذاتها حائرة ﴾
 ﴿ محجوبة الأدرک عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾
 ﴿ سمت علی الأشياء حتی لقد * فوضت للذیامع الآخرة ﴾

چون اهل این جهان تاریک بجز از عالم محسوسات ادراک معنیهای باریک و لطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی در قالب الفاظ مثالی بساویم که مطلب را با درک ما نزدیک نماید . نمی بینی درخت میوه دار بزرگی را که شاخ و برگ و میوه های آن ترا بجز آوردن از یک حصة تخم است که در حال نخستین آن شاخ و برگ و ثمر را در آن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر و زوغن و سرشیر و اقسام آنچه از شیر حاصل
 گردد چگونه در غیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت
 انسانی را در باطن نباتات و اوراق و برگها و میوه ها و درختها و حبوبات
 و طعامها و در آنچه در دهان تو بجهت خوراک است و در کیلوس
 و کیوس و در عروق و رگها و در اعضا و اجزای تو تا آنکه منی شود
 و نطفه در رحم مادر گردد و نطفه علقه و علقه مضغه پس عظام
 شود پس از آن بمقام استخوان لحم رسد و آنکه بعد از ظهور در این
 صورتهای گوناگون آن صورت الهیه پدید آید *

﴿ فَبَارِكْ لِلَّهِ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴾

الحاصل اگر در این نامه بنواهیم کمی از اوصاف و مقامات کلمات
 الهیه بیان کنیم نه ما را یارای چنان بیان است و نه زمان را اقتضای
 آن و نه اهل را استعدادی بدانگونه مشهود است *

ای گروه پروستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشیده
 بیهوده اتلاف زندگانی را در تالیف کردن آنگونه کتابها میکنید .
 پولها خرج کرده کتب آنجنابانی را طبع مینمایید و بجائای مردم میدهید .
 و اکتفا بر اینها نکرده ضعفها را تطبیع بمال دنیوی مینمایید .
 معلمان و واعظان در اطراف می کارید بخیال اینکه بکعوم بیچاره را
 غرور دهید و کول بزیند و بطریقه خویش داخل کنید . چرا
 مینویسید و ترجمه میکنید اینگونه کتابها را که مایه رسوایی خودتان
 است . اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود
 ساخت و آوردن مانند آن بسی آسان است . و میدانید که اعظم
 معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . و میدانید
 که اهل این زمان دانای و عالمتر و با قدرت تر از قرنهای گذشته است .
 و میدانید که مردم بندکان درهم و دینار هستند . و می بینید
 که دشمن ملت اسلام غیر از شما همه جای دنیا را فرا گرفته است .
 ﴿ از بهر شکست دل من بسته صفتی * یار از طرفی و روزگار از طرفی ﴾
 بدین همت که شما هستید و اکنون در عرض مدت پانصد سال تقریباً

در همه جای دنیا بروز کرده، و بهر ملتی دستی یافته آید . پس چرا
اتفاق نمیکند بر اینکه چاره کار را یکدفعه نمایند . ملت‌های مختلفه را
جمع آوری کنید و استعانت از آنها جوید یاری بخواید از عرب
و از غیر عرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید يك سوره تنها از مانند
قرآن بیاورید . و دروغ آن پیغمبر را ظاهر سازید و حجت اسلام را
باطل دارید و نفس اسلامیان را قطع کنید ، و دین محمدی را
رسوا نمائید . و همینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید
اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلافا خواهد بود و سایرین
بالتبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکند جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا بکه فعه
بدین راه آسان مردم را به هدایت نمی رسانید جهان را يك کله و يك
کله بان نمی سازید . لکن این نکته را هم بشما بگویم که کله بانها
نمی گذارند شما کو سفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراک دلیل این کتاب نویس را در ابطال امر قرآن به بینید
که مینویسد مزدار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن
کلامی بیاورد . حال آنکه مرتد بودن مزدار و اعتقادات ضعیفه
اورا که میگفته است خدای راد روغ کوی و کذب و مانند آن
جایز است خود میداند . و میداند که این تجویز گذشته از اینکه
مفید بحال او نیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل
خود او و برادران او مانند این سخن را نیز توانست گفت ولی گفتن
ناکردن دونا است . و مانند این است که مثل من کسی بگوید
من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانند کلیم چوبی را
از درها سازم و از سنگ خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووی
و چگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته است که مقامات حریری و مقامات
همدانی افصح از قرآست . و مانند این سخنان که هیچ خردمندی
در مقام انصافی و حق شناسی تکلم با آنگونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست در فصاحت و اعجاز قرآنی که حال آترا با جمال دانستی
راه ابطال پیدا کند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالا پوش نبوت خاتم
الانبیاء علیه السلام است از یک هزار و دو بیست و هشتاد و هفت سال
پیش تا امروز بندای فصیح و آشکار بمسامع جهان و جهانیان میرساند
و توحیدی میکند . که من برهان محکم و مجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهانم
که عیسی و یحیی مژده نزدیکی آن را آوردند . هرگاه انکار از این
معنی دارید جمله جهانیان از جنی و انسی و از پیدا و پنهانی اتفاق
کنید و معاونت بهمیدیکر نماید و یک سوره کوچکی ازمانندم بیاورد
و چون نتوانستید والی الابد بدوام ملک خدای نیز نخواهید آورد
و مقتدر نخواهید شد . پس از پیروی هواها و شهوات نفسانی
خویش اعراض کنید و از بیعت و تبعیت بشر بردوری جوید .
و بیاید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه
برسانم . و بیاید بسوی شریعت حق و آیین محکم اسلام و آن
اتفاق و زحمات را که در مذاهب مختلفه خویش دارید با اتفاق
با سلامیان در دین پاک اسلام تبدیل نماید . که بسبب این اتفاق
شما با ایشان دین خدای قوت کرد و استحکام پذیرد . ادیان مختلفه
بت پرستان و مذاهب متوعه مشرکان از روی زمین برداشته شود .
بی دینان و ملحدان را بازار کراهی و اضلال کساد گردد . جاهلان
و نادانان علم دین بیاموزند . و بعلت این همراهی شما با سلامیان
علی التدریج کار توحید و خدا شناسی و خدا پرستی بالا کرد و علی
التدریج اسباب ترویج شریعت حق فراهم آید . و ظلمات و تاریکیها
مبدل بروشنایی و نورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه
در آسمانهاست در اقطار ربع مسکون انشار و اشتهار یابد . و مورد تحسین
خدای و آفرین مقربان او شوید . و اگر باوصف دانست شما حقیقت
دین اسلام و راستی شرع محمدی را از روی هوا و هوس و بمقتضیات
عادات و طبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید و اعراض نماید

وزر و وبال دیگر کراهان جهان و جمله بت پرستان و بی دینان
و جاهلان را و زار انکار و کفران شما افزود، شود . ومع ذلك
از این مخالفت و انکار شما و از اصرار شما در هناد و لجاج خویش
ضرری بحال من و بحال اسلام و اسلامیان و برخدای اسلامیان
نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن كفر فان الله غني عن العالمين ﴾

﴿ معیار نجوم ﴾

اما اینکه میزان حق پرستانی در تفسیر آیت کریمه ﴿ اقتربت
الساعة وانشق القمر ﴾ و غیر آن وقوف و اطلاعات خود را بیان
کرد و خواست بگوید که در قرآن از معجزات نبویه مذکور نگردیده است
و این آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد . پس سخنی است منافی با انصاف
و موافق باین اطلاعی . در صفحه (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد
و در تفسیر آیات مذکوره تحقیقات خود را بجای آورد . و مزه کار
در این است که عبارت کشاف را بتغییر و ناممذکوک کرد و پنداشت
که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار
برد . و ما عبارت کشاف را تنها در اینجا نقل کنیم و باقی سخن را با دراک
هوشمندان محول داریم که تطویل کلام در این مقام برای امثال مؤلف
زاید است ﴿ ترجمه عبارت ز مخشیری در کشاف چنان است ﴿
که از بعض مردمان روایت شده است که معنی آن چندان است
که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان
بروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد
و کافی است در رد بر آن قرائت حدیفه که و قد انشق القمر گفته است .
یعنی ساعت نزدیک شد و از علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق
ماه بدونیم شد چنانکه کوبی ﴿ اقبل الامير وقد جاء البشر بقدمه ﴾
امیری آید و بتحقیق مرده دهنده بقدم او آمد . و از حدیفه روایت

شد که او در مداین خطبه خواند و گفت آگاه باشید که قیامت نزدیک
 گردید و بدرستی که ماه در عهد پیغمبر شما بدو نیم شد . تمام شد ترجمه
 زخمشری . اکنون اگر کسی بخواهد رجوع بعسارات میزان
 الحق مذکور نماید و به پند چه میگوید و بفهمد چه القامیکند *
 ترجمه ظاهری و تحت اللفظی آیت کریمه و ما بعد آیات آشکار میگوید
 که مقصود از شقی القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است
 و بهیچ وجه دلالت بر اشفاق فرود روز قیامت نتواند داشت .
 زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان پروا آیه یعرضوا
 ویقولوا سحر مستر ﴾ در روز قیامت اگر از جانب خدای همچنان
 آینی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض و انکار نتواند کرد و لب
 بگفتار ناصواب نتوانند کشود و خدا را متهم با آوردن سحر مستر
 نتوانند ساخت . نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان را نیز در
 این عقبتن با خود شریک میدانم چنان است . و اگر پروتستانها
 و رفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها با خدای توانا است
 و ما را بجز این نیست که این سخن زور ایشان را نیز بسار سخنان ایشان
 هطف کنیم و این مصراع را که در غیر این موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم بر سر نماز های رستان ﴾

بامزه تر این است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شقی القمر
 بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزه محمد نخواهد بود زیرا که نه در
 خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت
 محمد و وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
 گفته است *

کاش یکی از این مردمی برسید که ترا بآیین پروتستانی خودت سو کند
 میدم هر کا، در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شقی القمر کرد
 و واضح و آشکار این معجزه دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
 . آیاتوت اورا تصدیق مینمودی و میگفتی که چون صریح گفتند
 که شقی القمر و معراج و سایه نداشتن و تأثیر نکردن آریای مبارک او در خاک

وریک و جا کردن آن در سنک خاره و مانند آنها مجزات آنحضرت است
 و باید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنگونه میزان الحسق
 هستی نمیدانم لکن از روی یقین شهادت میدهم بر اینکه کفار بدیدن
 آن آیات واضحه و بدیدن مجزه بودن خود قرآن جمود و انکار کردند .
 کفار این زمان بشنیدن سخن از آن مجزات چگونه ایمان آوردند
 مگر آنکه عنایت غیبیه آنها را هدایت کند . و روح قدسی
 بدلهای ایشان بدمد و پرده را از دلهای ایشان بردارد و چشم و گوش
 ایشان شنوا و بینا کرد پس از آنکه کور و کر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لا يرجعون ﴾

در خصوص آیت کریمه ﴿ و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ﴾
 تفصیل دیگر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهر است که از چنین
 الفاظ غیر معینه نزد عاقلان و عارفان مجزه محمد ثابت نخواهد شد .
 نهایت بنا بر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که در غزوه بدر یا چنین
 محمد یک مشت ریک گرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه
 چشمهای ایشان از ریک پر شده آنها هریمت فاش یافته بودند . و میگویند
 که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن با احادیث ماراچه کار
 مباحثه ما با قرآن است و بیان مجزه با تفصیل و تعیین از قرآن خواسته ایم
 نه از احادیث . تا آخر سخنمان او که بر این بنیان سست خویش
 منفرع ساخته است *

و در صفحه (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست
 در قرآن یکی یکی مجزات نبویه را بشمارد چنانکه مجزات موسی
 و عیسی و حواریان و غیرهم در توریة و انجیل بتفصیل بیان
 شده است *

اگر چه با وجود معین بودن حال انجیل و توریة محتاج بتفصیل دادن در
 این مطلب نیستیم ولی اینقدر را برای برادران ایمانی یاد آور شویم .
 که این بیچاره از وضع انجیلهای خود شان غافل شده اند و ندانسته اند
 که اگر انجیل حاضر را معتبر و صحیح توانیم دانست بمنزله احادیث اسلام

تواند بود . و همان متن عبارات و اسم مؤلفین آنها که با آنها یبعی با انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است شاهد صدق بر این مطلب است . و واضح است که ﴿ منی ولو قاومر قس و یوحنا ﴾ و دیگران آنها را در بیان سرگذشت عیسی و تاریخ احوال و اطوار آنجناب نوشته اند . اقلان انجیل مریم و عیسی را که از جمله هفتاد و هفت انجیل منسوبه بآنجناب و حواریان و تلامیذ و دعوت کنندگان راستین و دروغین بود و در میان این عیسویان بکلی متروک و غیر مصدق است می آوردند و استهزاء میکردند بازو جهی در این گونه اعتراض میتوانستند داشت *

﴿ در همین انجیل لوقا در فصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوا زده حواری امر کرد که بدهکده ها رفته انجیل را بایشان یاد دهند و تبشیر نمایند . و نیز هنگامیکه یحیی شاکردان خود را نزد مسیح فرستاد و از حال او خبر گرفت آنجناب در جواب رسولان یحیی گفت . انجیل را به بینوایان و عطف میکنیم . و در جاهای بسیار از انجیل حاضر از این مقوله سخنان وارد است . پس واضح است که انجیل آسمانی و انجیلی که مسیح آنرا تعلیم میکرد یا ساگردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیر این انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است . که بالاتفاق جمله آنها بعد از مسیح علیه السلام نوشته شده است . و یقینا در آن انجیل که عیسی را بود بیان احوالات حاضره خود مسیح یا مهاجران او نبود مگر بعضی از خطابات الهیه و وعده های که در خصوص او و ایمان آوردندگان بآنجناب بود . و اخبار از گذشته و آینده و از قصص انبیای سلف و انداز از ترک دین و شریعت . و مواعظ و نصایح و آداب و احکام ظاهریه و باطنیه . و اطوار شریعت و تهذیب نفس و نهی از قبایح اعمال و بیان مشکلات آن قوم . و الحاصل جمله آننجیزی که بر حسب اقتضای اهل و زمان و وضع امور اسباب اصلاح امت توانستی بشود در انجیل اصل بودی . و این سخن راهب منصف آگاهی انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار ارام و کتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تا کنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتبها بودند و اطوار اتمهای ایشان و آنچه را که بران کتبها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیه کتبها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید و بیشتر اشعار بر آنها در مبحث نسخ شریعت گردید * شش کتاب است * که اینها اصول کتب سماویه است و آنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد و چهارده و یک روایت یکصد و سیزده کتاب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف و کتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان * آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد * علی و علیهم السلامند و قرآن اصل واس واسطفس است برای صحف و کتب مزبوره چنانکه بیانی از این مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان معجزه ها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد . و هیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد و کتابی که از جانب خدای یا از جانب پدر با و میرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که بی دربی از او ظاهر میشود . باین معنی که خدا یا پسر خدا بگوید که ای پیغمبر من تو فلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یا پسر گوید من در فلان وقت و در فلان مکان فلان نابینا را بینا نمودم . از اینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب و قیافت و وضع یال و کوپال و نطق و مقال این طایفه را یعنی منکران دین مبین را که می بینی و میشنوی واقعی و عظمی در مرحله نخستین از ایشان مشاهده بینی . و چون تأمل کنی و تعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند و بس . بعینه حکایت آن سناس است . که زیر کانش کلماتی چند یاد دادند و متاع تاجر بچاره را بردند و آن حیوان را ترك نمودند . و هر چه تاجر گفت این خدام

تو بخار رفتند آن حیوان همان سخن خود را مکرر می داشت که • بیزند
 و به بیند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
 این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از کدشتگان بدست
 آورده و نام آن را انجیل و توریة گذاشته اند • و بقول خواجه
 نصرالدین آنقدر گفته اند که گویا بر خود شان نیز مشتبّه شده است •
 و هر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زاده ساخته
 خود شان میجویند • و بآن سخنان معموله بدیشینیان خود شان
 در مطالب واهیة خویش دلیل میگویند • که در فلان ایة فلان انجیل
 یا فلان ایة فلان نامه فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا
 بر سه گونه است مثلا • اسم است و فعل است و حرف زیرا که کلمات
 بر سه قسم است • گاهی خدا را جسم کنند گاهی که بتو سازند
 گاهی بدار کنند گاهی شراب مینامند و مخمورند و گاهی نان میکنند
 و هضم میدهند گاهی خدا را پسر یوسف نجار میسازند گاهی تولد
 او را در آخور میگویند • و الحاصل از پریشانی ایشانم پریشانی پیدا شد
 و پریشان نوشتیم و عذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
 که آخر شب است و اول صبح *

﴿ اطف السراج فقد طلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانه اسلام در آغاز دین
 و عقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه و توحید او تعالی است
 در غلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم و چون
 در بنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که در امر
 توحید تفکر و تدبر بسیار باید کرد و خدا را باید شناخت • تا آنکه
 اطوار بعث رسل و انزال کتب و اصدار معجزات و جله اوضاع دین
 و آیین دانسته شود • و از این است که بزرگان دین مین فرمودند *
 ﴿ اول الدین معرفه و کمال معرفه التوحیدله ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل
 هیئت الهیه بر تمامی موجودات حبیب خدا و عبد خدا . جهت بیان را
 دعوت بر آن فرمود و برای اثبات واسـتقرار آن دعوت هر گونه
 محنت واذیتها را از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه
 مقرر بود شمشیر جهاد و قتال را بر آنها نهاد همبانا کلمه توحید بود
 که فرمود *

﴿ قولاوالااله الاالله تغلوا﴾

کاش معنی همین کلمه طیبه را میفهمیدی و بی بصفاقی و ارواح میردی .
 و بیانات اهل حق را درک مینمودی باجبات گویم که بیانات در این
 کلمه مبارکه از چند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف
 و کلمات این کلمه است و در آوردن استثنا و خصوص همین هیئت
 نالیفیه و تعیین جزء مقدر که آیا موجود است یا ممکن و یا مستحق للعباده
 و یا غیر اینها ﴿ دوم ﴾ در خصوص حروف این کلمه است و بیان
 بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ در بیان
 اصول این حروف در این کلمه طیبه است که آن سه حرف است
 (ل ه ا) و باقی دیگر تکرار آن سه حرف است و بیان اینکه علت
 آن چیست و وجه آن کدام است و تکرر هر کدام بطور مخصوص
 از چه راه است ﴿ چهارم ﴾ در بیان فرق مابین لااله الاالله و لااله
 الاهو ﴿ پنجم ﴾ در بیان باطن و سر این کلمه مقدسه است
 ﴿ ششم ﴾ در بیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ در تأویل آن است
 ﴿ هشتم ﴾ در باطن باطن و سر سر آن است ﴿ نهم ﴾ در خصوص
 حقیقت لام و سر آن و حقیقت الف و اطوار آن است ﴿ دهم ﴾
 در بیان لفظ جلالت الله و آنچه متعلق بر آن است و آنچه بدان اضافه
 داده شود . و در این کلمه طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع
 بر بخشهای مذکوره است و این اوراق را کنجایش بیان وتفصیل
 آنهاست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

بالجملة هجرات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب
 باین زمان نرسید که حال آنها و حال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت
 نتواند یافت . و سخنان بسیار در خصوص خود ایشان و روایتهایی
 که کرده اند هست . و در خصوص وسایط و سندهای روایتهای
 ایشان از هزار و هشتصد و هفتاد و سال پیش از این تا این زمان
 و در خصوص نسخه های اصلیه آنها که هیچکدام از نوشتهجات
 ایشان در دست نیست . و در خصوص اصلاحات و تصحیحات
 که در زمان سلاطین عیسویه در قرنهای نزدیک بعیسی برای برداشتن
 اختلافات و دیگر مقاصد و منظورات که داشتند کردند . و همچنین
 در باب ترجمه های آنها خصوصا در ترجمه های پروتستانها که باتفاق
 جمله عیسویان و اسلامیان محل وثوق و اعتماد نتوانند بود .
 و در خصوص انجیلیهایی که پنهان کرده اند بعلت اینکه
 اختلافات عظیمه در میان آنها و باین انجیلهای پیدا بود در سایر
 اطوار و اوضاع این انجیلهای و فروعات آنها که قدر قلبی از آنها را
 در این نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی
 از این اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است .
 عجب از این است که در هجرات عیسی باینگونه روایات در این مدت
 طولانی با آنهاهمه انقلابات و باوجود داخل شدن معلمان دروغ کوی
 و مسیحان کاذب در میان ملل عیسویه و باوجود دشمنی مانند یهود
 که قالب و قاهر و محیل و تباه کننده دین خدای بودند و بد آنگونه
 اختلال ظاهری و باطنی انداختن را در طریقه و کتب عیسی اقدار
 داشتند . چنانکه در حق شخص مسیح از هر گونه فساد کوتاهی
 نکردند . با همه این تفصیل باید اعتماد آورد و خبرهای مرسل
 و منقطع السند کذابی را باید قبول کرد . و از اینطرف هجرات باهرات
 خاتم یغبران را که همان آداب و شریعت طاهره او و اطوار توحید
 و پسانات خدا شناسی . و اوامر و نواهی او بی برهانی از خارج
 بزرگترین دلایل و براهین بر حقیقت آنحضرت و راستی شریعت

طاهره و مستقیمه و دائمه اوست . و جمله آن هجرات با اتصال سند از نقضات و معتمدین بداید در این زمان نزدیک بی وقوع صدمات و انقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد و دلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفه توظهور پروتستانی یاماتند آنها بعضی از رسائل مرویه از مطان مجهول الاحوال یا خود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند . و هجرات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح و مبین شده است و قرآن اسلامیان که بمنزله انجیل است مانند انجیل هجرات محمدی را علیه السلام بدانگونه تفصیل بیان نکرد . پس هجرات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید هجرات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل هجرات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را و بیفهمی آنچه را که باجال برای تو میگویم یا آنکه محتاج تفصیل و شرح و بسط هستی * آیات بینات و هجرات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصه موجودات علیه السلام و از خلفای راشدین و آل طاهرین و اصحاب کبار و مؤمنین و متقیان و علمای اعلام و رؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات . در هر جزء زمان و در عهد و اوآن ظاهر گردید و ظاهر است و ظاهر خواهد شد . در نزد اهل بصیرت و ایمان کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار است . و اما نسل شریر و زنا زادگان چنانکه مسیح گفت علامات و هجرات آسمانی را نخواهند دید و قبول نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص هجرات عیسی بهودان چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد و در انکار خود بر هجرات پیغمبر ما بر اطلاعات خویش بیفزاید *

در خصوص هجرات در این مختصر زیاده بر این سخن را محتاج نیستیم . در قرآن عظیم الشان مجلا و مفصلا بعضی از آیات و هجرات بیان شد . و در احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . واکر از مہجرات دیگر انبیا چیز بی باقی نماند
مکر روایات و حکایات بحمد الله تعالی اعظم مہجرات پیغمبر ما
علیه الصلوٰۃ والسلام حاضر و موجود وحی و ناطق است *

﴿ میفرماید ﴾

وان کنتم فریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورۃ من مثلہ وادعوا
شہدائکم من دون الله ان کتم صادقین *
قل لئن احدثت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
لاباؤن بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظہیرا *
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون
الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

برونسان صاحب کتاب مخفی دیگر در این مقام آورد که ضعفای
نادان را بلکه مغرور دارد و حاصل آنکلام چنان است که اخبار
قبل الوقوع در قرآن نیست . و تحقیقات غیر منصفانه خود را
متممی مینسازد بر اینکه در هنگام وقوع سستی و ضعف در لشکر اسلام
در غزوات آتایی را که دلالت بر غلبه اسلامیان میکرد میآوردی
که بد آن سبب دل آنها را قوی کرداند همچنانکه هر جنگجوی
لشکر کشی از این گونه تدبیرها در هنگام قتال وجدال بکار میرد *
این مطلب نیز راجع بمطلب مہجرات است و ندانستن سبک دین و کتاب
و الهامات الهیه و یا خود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن و گفتن
این گونه سخنان و اداسن . اخبار قبل الوقوع با جملات و از کارهای
عمده در قرآن است . و بتفصیل در احادیث معتبره و صحیحہ کہ جهة
صحت آنها را کفیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا و استمرار الهیه
و مصالح تکمیلات و سنت امتحان و اختیار در تمامی از منہ و اعصار
در مخاطبات خدای با پیغمبران خویش چنان بودی . کہ از امور معظمہ

و یا از واقعاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی با جلال یا تفصیلی که نیز بکجهت ابهامی داشتنی اخبار میدادند . همچنانکه در توریه و انجیل حاضر نمونه آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله آینده ها و وقایع از منته مستقبله را یکان یکان به تعداد بیاورد و مشروح دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی و سنت امتحان بندگان که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی . آیاتمی بینید در میان اقوام و ملتها و طوایف اهل ادیان و مذاهب چه قدرها اختلاف و تباین پدید شد . و نبود مگر از تأویلاتی که در کلمات و الهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تاویل بطور مطلق بوده باشد *

ای پروتستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه بویی از عالم معانی بمشام تو برسد *

﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق یوحنا به پطرس گفت که اکر من بخوام که او تا آمدن من باقی بماند تو را چه کار است . او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد آنکاه این مطلب در میان برادران شایع گردید *

﴿ پیلی ﴾ نام پروتستان کلابی در خصوص اسناد نوشته و آنکتاب را در سنه (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحه (۳۲۳) میگوید . غلط دویم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است . که آنها امید وار بر نزدیکی قیامت بودند و من يك نظیر دیگر قبل از اعتراض بیاورم و آن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس گفت . تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب گفته است و اثبات سهو و غلط را بر حواریان و تلامذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنگ است و اقبال بر سختگویی بسبب موانع و مشاغل ناموجود و در آنچه نوشتیم از باب الباس را کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دار که ادراک هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراک از جنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی می‌شنود و دل که منزل تجلیات الهیه است می‌فهمد *

❖ ثم ذرهم فی خوضهم یلبون ❖

اما اینکه گفت بجهت قوی داشتن دلها در هنگام جنگ آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیرا که اگر چنانچه پیغمبر بر حق مأمور بجهاد و جدال شود و وحی آسمانی وعده فتح و نصرت را بر او دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع و آن الهام صحیح الوقوع را بد آنگونه تأویلات ناشایست و توجیهاات نالایق تأویل نیاورند *

مکر از توریة خود نان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینگونه اخبار داله بر فتح و نصرت داده شد مکر در فصل (۲۶) سفر لویان به بنی اسرائیل گفته نشد که بردشمنان غلبه خواهد کرد و در پیشروی شما از شمیر شما بر افتند. و بیخ کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند و صد کس از شما هاد، هزار کس از آنها را مغلوب سازند. و نیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمیر شما بر افتند. اکنون اگر کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد و در جنگ مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هر چه از روی انصاف در جواب گویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در منلویت روم و غالب شدن آنها در نانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میگوید. از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیز از مراجعت بکتاب مصدقه خودشان که از آنگونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. از عیسی که معجزات خواستند و گفت ❖ بر من معجزه داده نشده است مگر علامت ذوالنون یونس ❖ در آنجا گفت که شما قراین استدلال بر صافی هوا و خوبی آن بیابانندی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم و از آینده

خبردهم خواهسد گفت که از روی خورده بینی وحدسیات است *
 ومع ذلك قرآن عظیم الشان از مغیبات و از وقوعات آینده بنحوی
 خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراک آنها را بر حدسیات محمول
 نتواند داشت *

یکی در هنگام فتح مکه معظمه است که يك سال پیش آیت کریمه نازل
 شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
 میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین مخلقین رؤسکم
 ومقصرین لا تخافون ﴾ هر آینه بخواست خدای البتہ بر مسجد الحرام
 داخل میشوید وسرهای خود را امیرا شنید یعنی اعمال حج را
 بجای آورید وحلق وتفصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محرم
 شدید *

در آیت دیگر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
 فتح خیبر از ممتنعات بودی . و از غنایم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان
 رسید آیت و معجزه که در آن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که
 عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس از ما بوس شدن اصحاب از تسخیر
 آن قلعه های استوار آگاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است
 که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
 ﴿ لا عطين الایة غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله ﴾
 و در آن روز حبیب خدای و حبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
 التحية والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرمادند *
 اصحاب کرام منتظر بودند که اواہ فتح و نصرت را کدام سعادت مند
 حامل خواهد بود . که ناگاه آنحضرت از راه رسید و در چشم
 مبارك ایشان رمعی بود . و از آب دهان مقدس نبوی شفا یافت و بیری
 اسلام را بردوش باک نهاد . و بدان تفصیلی که شنیده در خیبر را
 که عظمت و بزرگی آن رامیدانی از جای بر کند و بر هوا انداخت .
 که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزله افتاد . و آنگاه مصراع

باب وآن باب مدینه حکمت و علم نفوت بدالهی گرفت و در میان خندق در هوا ایستاد . و لشکر اسلام را بد انسوی گذارداد . این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای از آن سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیابعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و انا بهم فتحنا قریبا و مغنم کثیرة یاخذونها و کان الله عزیزا حکیمیا و عدکم الله مغنم کثیرة تأخذونها فاعجل لکم هذه و کف ایدی الناس عنکم و لتکون آية للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما *

آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت بر آن کردیم . و اینکه فرمود و کف ایدی الناس عنکم مقصود همسو کردن اهل خیر است که طایفه بنی قطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیگر در خصوص قافلة شام و حجاز بود که فرمود ﴿ و اذ بعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکه تکون لکم و یرید الله ان یمحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلة شام بودی و آن وعده الهیه در حق آنها انجام یافت *

در آیت کریمه ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیفلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یرح المؤمنون ینصبر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرموده بر اینکه روم در ادنای ارض یعنی در زمین عرب مغلوب شدند . پس از آن در ندرت زمانی بر فرس غالب آیند . چون فرس در آن زمان مجوسی بودند و در میان عیسوی بودند و مغلوب شدن آنها بمشرکان بیکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان گفتند که شما و عیسویان اهل کتاب هستید و ما و فارسیان امیان هستیم و کتاب نداریم و بزودی ما . نیز بر شما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر بردران شما غالب آمدند . و آنگاه که اسلامیان را اتدوه

پیدا شد آیت کریمه نازل گردید که ﴿ من بعد علیهم سبیلون ﴾ تا آنکه فرمود
 ﴿ و یومئذ یفرح المؤمنون ﴾ و چون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام
 که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفه نخستین تعرض جست
 که این کذب است و بیابا تو کروگان بندیم . که اگر این کار ناسه سال
 دیگر واقع شده نفر شترماده من بتو دهم و گرنه تو بمن عطا کن .
 صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی کروگان
 با ابن ابی خلف داریم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا سه سال است
 و بدین موجب آنجناب بر یکصد نفر شترماده نه ساله با پسر ابی خلف
 رهان بست . و او پس از برگشتن از غزوه احد فوت کرد و در سال
 هفتم غلبه رومیان بر فارسین اتفاق افتاد . و خلیفه صدیق از وارثان
 ابی بن ابی خلف شتر را گرفت و با امر پیغمبری آنها را تصدق کرد *
 و از اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آئیه قریب
 الوقوع آشکار بود و اکنون نیز در نزد اهل ادراک و آگاهی
 آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . و همچنین از خبرهای
 کاتبه و وقایع عظیمه در آن کلام مجز نظام لایعد و لایحصى است *
 ﴿ وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخفنهم فی الارض
 کما استخلف الذین من قبلهم ولیکن لهم دینهم الذی ارضی لهم
 ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا بعدوننی لایبشرکون بی شیء ﴾ *
 همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع
 پیوست و خلیفهها و جانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف
 یافتند مانند جانشینان انبیاى اولی العزم و صاحبان ولایت و سلطنت
 الهیه . و برقرار و استوار کرد دینی را که مرضی است برای ایشان
 تا آخر ترجمه آیات . و اگر کسی در خصوص مجزات و آیاتی
 که دلالت بر اخبار از امور آینده دار دآگاهی کامل را طالب باشد
 رجوع بکتابهای مفصله و تواریح مضبوطه که در بیان مجزات خاتم انبیا
 و جانشینان آنحضرت است نماید . و علی الأجل باید دانست که بجز
 از اهل عناد و لجاج احدی از خرد مندان در حقیقت اسلام و کلبه مجزات

حضرت فخرانام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *
﴿ قد تبین ارشد من النبی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنهاست آورده و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است . بدان طریق که هر لذت و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل بآن کند در آنجا یافت میشود . و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پای قلب و نیکی افکار بازداشته بخواشه های نفسانی قوت و قدرت میدهد . و اینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست . و در این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات و بیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام و رموز مخاطب و مدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات و غفلت از معانی حقیقیه و روحانیه آنها آورده است *

و همچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه و ناراست خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها بر خود او مردود است *

اگرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص مجز بودن الفاظ و کلمات قرآنی که جهان و جهانیسان از آوردن مانند آن عاجز هستند و بودند و خواهند بود گفته شد . جواب تمامی اعتراضات او است و بار صاف آن محتاج به هیچ گونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد . ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق و سزاوار بخدا نیست و تقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیه مقصود مجمل بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام و در کلام الهی است با کتاب طالموت و کمرانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن و قدح بر شریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود . اگر طالموت و کمرانجیل یعنی شرح مسنا و مجموع شرح و متن یا انجیل عیسی سخن موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بحض انتساب بطایفه یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوه حقاقت و شعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود و شرحهای کتب مقدسه با اعتقاد آنهاست که میگویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد و این روایات نیز با و اعطا گردید . موسی بهرون تعلیم کرد و پیوشع و الیعازار آموخت و از ایشان باتبیا رسید . و بدایید رسید بیهودا حق دوش ﴿ یعنی مقدس ﴾ و او در قرن دوم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد که اکنون در نزد یهود معمول و معظم است . و این کتاب مسنا را دو شرح نوشتند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم و دیگری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی و نام این شرحها را ﴿ کمران ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصودشان کمال یافتن توریة است بسبب آنها و چون متن و شرح در یکجا مجموع و منضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ گویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمنی میدارند و عمده سبب در این دشمنی علاوه بر دلائلی که در این مطلب دارند این است که شعرون نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت و بدست او گرفتار شد در طریق روایت و سلسله سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید یک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . و چون چگونگی بهشت و فرشتگان و سؤال قبر و هفت طبقه بودن جهنم و خبر اعراف و شهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر کاهان

بنی آدم و همچنین آداب غسل و تیمم در جایی که آب نباشد و روزه داری . و تین خبط ایضاً از خبط اسود که برای روزه و نماز صحیح وقت قرار داده شده است . و همچنین بعضی از حکایات و قصص آنها که عیسویان با آنها معتقد نیستند و در قرآن تصریح بر آنها شده . و مانند اینها که در اسلام مستلم شده در کتابهای مذکور، یهودان نیز هست . پس باید قرآن و اسلام را انکار کرد بعلم آنکه با خیالات و اوهام ماموفاقت نکردند و با کتابهای یهودان که مارا با آنها عداوت و دشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیاید به چنان مردمان مطلب حالی کنید و از معانی و ارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد و لجاج است که هر کونه فساد و تباهی را در روی زمین و در هر قرن از قرون در میان طوایف و ملل احداث کرد . و همان استنکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن که ورتها و نا واتیها و مرضهای ظاهری و باطنی در جله جهانیان شد و دین الهی مستور ماند و راه خدا متروک و انبیا و اولیا محبوب و مظلوم و مقهور شدند . انکار این گونه عنادها و انکارها نمیبود و پرده های بی الفصافی و اعتساف را بر چهره مقصود الهی نمی کشیدند . و کار را بجایی نمیرساندند که جهازا شرک و الحاد و جهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را با شمشیر چه کار بود . به بینید و آگاهی جویند از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را در مقابل عیسویان با اخبار و روایات صحیح و مزوج کرده موافق اوهام و افکار ناقصه خودشان تألیف کردند . عیسویان و معلمان دروغگوی و کراه کشد کان بامید ریاسات و بزرگیها علم دعوت را برافراشتند . و در آن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . و انجیلها ساختند و نامها نوشتند و هنگامها بر پا کردند . مجوسان در این بین که این اختلاف عظیم را در میان اهل کتاب دیدند برقص درآمنند و خشتودینها کردند . و از آنطرف مشرکان و بت پرستان و دیگر طوایف غیر

کتابه آنهمه هرج و مرج آنها را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند . تا کار بجای رسید که از دین و شریعت بجز از اسم چیزی دیگر باقی نماند . و آنگاه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان بر حسب بشارت یحیی و عیسی رسید و ناچار از شکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

﴿ فوق الحق و بطل ما كانوا يعملون ﴾

﴿ بطرس و صی عیسی در رساله خود میگوید ﴾ همچنانکه در میان قوم پیغمبران دروغگوی بودند در میان شما نیز مصلحان دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطله مستحق بر لغت رابه بنهائی اذخال کنند و برخوردشان هلاک عاجل را بیاورند و جمعی بیرو طریقههای مضرت آمیز آنها شوند و شما را از روی طمع با سخنان ساخته خودشان بجای امتعه گذارند *

مبنای اسلام در امر دین بمخاصمه و عناد شخصاتی نیست . و معلومست که در کتب و روایات اهل کتاب بل در کتب دیگر اهل ادیان سخنان حق و صواب هست که موافق با الهامات الهیه است . پس جمله آنها را مصدق و مقبول باید داشت . و آنچه را که مخالف با آیین توحید حقیقی و نالایق بحضرت احدیت و مفر بان در کلام الهی است که بهو اهای نفسانی و از آثار و حیهای شیاطین است چنانکه میفرماید ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جمله آنها را مردود و غیر مقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لنوم تناسب مدرك را بامدرك اساس ادراك خویش کن و از این يك باب هزار دراز علم را بر روی خویش كشوده دار *

کلام قدیم الهی که توسط خلیفه الله علی العالمین پیغمبر مبعوث بر هدایت جمله کائنات در میان امت اودیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند . و اطوار و آداب شریعت مقدسه را

توضیح نماید و از اطوار دنیا و عقوبت و از اوضاع بهشت و دوزخ آگاهی میدهد *

بیک کله جامعه سخن میگوید و شنوندگان بلغتهای کونا کون هر کسی بلسان خویش معانی آنرا درک نمایند و اهل ادراک را در این معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دوم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل در عید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطه لعان آتش محبت از اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . و آنها را پر نمود و بسخن گفتن آغاز کردند . و هر کس از حاضران سخنان ایشان را می شنید و حیران و عجبناک میکردید . و در این باب سخنان می گفتند و بیگانگان استهزا میکردند و نسبت مستی را بایشان میدادند . جمله اینها ظهوری بود از آیات قرآنی که در آن زمان بحواریان مسیحی جلوه کرد *

﴿ مردم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم ناک روحانی را باز نمی کنید که حال منکران قرآن را و استهزا کنندگان بر آن را مشاهده نماید . و بدانید که اینان همان استهزاک کنندگان بروح القدس و حواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس و صدای آسمانی بظهور دیگر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیشی گرفتگان واپس روند و بسی از عقب ماندگان پیشی گیرند *

﴿ حضر علی میفرماید ﴾

لتبطلن بلبلة و لتغر بلن غرلة و لتسطن سوط القدر حتی بصبر
اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قد قصر و
ولیقصرن قاصرون کانوا قد سبقوا *

كول نخوری که اینها عیسی و انجیل و حواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن در حق کلام خدای اذعان

آوردند *

﴿ وكل يدعى وصلا بللی * ولی لا تفرلهم بذاکا ﴾
 الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنی که در خصوص بهشت و دوزخ و مانند آنهاست بمیان آورد و لازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی در این نامه آورده شود . لیکن حیف از آن معانی است که بکوش مستمع بی انصافی برسند و موجب مزید حیراتی و جهالت او گردد بل بر تمسخر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنها یک لغت را در خصوص آیتی از آن کلام حی و قیوم برای نویسا وریم تا آنکه بدانی روح القدس از منطبق حواریان چگونه بیانات کونا کون را آشکار کرد *

بجمله مؤلف از اسلامیان شنید که قرآن هفت یا هفتاد معنی باطنی دارد . و چنان دانست که اگر یک معنی را بکیریم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود . و ما سابقا اشعاری بر این مطلب ککریم و اکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آرا کفیم . واضح است که جمله معانی غیر متاهیه قرآن که کلیات آن بر حسب طبقات موجودات هفت و بلا حظه ظهور اطوار عشره در هفت هفتاد شود مقصود است و اگر اینگونه نباشد کلام حی و قیوم نیست *

اگر چنانچه آیتی در حق یک قوم و یا یک امری نازل گردد و بعد آن قوم بمیرد و یا آن امر بانجام رسد و آن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یا گذشتن آن امر بلا معنی و بلا حکم بماند . قرآن حی و قیوم نخواهد بود .
 و لکن قرآن حی است و شجره طیبه الهیه است که اول آن بر آخر آن جاری است *

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

در آیت کریمه ﴿ و السماء رفعها و وضع المیزان ﴾ یک معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز از لفظ رانمی فهمند زیرا که کفیم تناسب در میان مدرک بامدرک لازم است ولی در نزد اهل حقیقت و روحانیان قواعدی در تفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد بآیاتی که از لفظ ولغت و حدود کلمات آن آگاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا از محکم و منشا به و مطلق و مقید و خاص و عام و مجمل و مفصل و اضمار و اظهار و تکلیفات و اشعارات و حقایق و مجازات و مقدمات و مؤخرات و منقطع و معطوف و حرفی را که بجای حرف دیگری است و الفاظ عمومی که معانی مخصوصه از آن مقصود است و بالعکس . و مطالب و مقاصد صدی را که بعضی از آنها در یک سوره است و بعضی دیگر در سوره دیگر . و اطوار ناسخ و منسوخ و آیاتی که نیمه از آنها منسوخ است و باقی آن غیر منسوخ . و آیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است و نصف دیگر بدیگران . و آیاتی که از قبیل *ایک اعنی و اسمعی* یا جارتی است . و آیاتی که لفظ آن برای قومی وارد است و معنی آن برای اقوام دیگر و آیهایی که لفظ آنها مفرد و معنی جمع است و بالعکس . و آیاتی که مخصوصا در حق یک سرور از سروران دین و آیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد . و آیاتی که در حق ظالمان و منکران و اطوار آنها تا هنگام ظهور دولت حق و آمدن قائم آل محمد و مسیح کلمه الله و مانند آنها که تمام در ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم باین حال حقایق و ارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه کوش حیوانی را فروخته و کوش مناسب با دراک حقایق و ارواح الهیه بیاورد *

﴿ و السماء رفعها ﴾ سماء یک معنی حقیقی آسمان پیغمبری و فلک نبوت مطلقه مخاطب لولا که . واسطه ایجاد افلاک است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار و اجرای آیین اختیار و امتحان آن آسمان نبوت الهیه را از میان مردم برداشت و برتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا و مقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهت تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه بجهت و مسیح مرده آن را دادند در عالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾

﴿ تا بکمال آورد پایه نقصان گرفت ﴾

﴿ و وضع میزان ﴾ در این جهان میزان دو کفه کتاب الله و عزت را گذاشت و بامر خدای سبحانه جهاتیان را مأمور بر عسک جستن بر آن میزان و مراجعت کردن بآن فرمود و فرمود *

﴿ ائی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عیترتی ﴾

﴿ لن تزلوا بعدی ما ن تمسکتم بهما ﴾

مقصود از عزت و اهل بیت همانا سرورهای بشارت داده شده بر ابراهیم است چنانکه بیشتر بیان آن را شنیدی . و اگر دل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهت نمونه آوردیم و اگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی در معنی آیاتی که برای پیمان انهار از بعد بهشتی وارد گردیده است پیمانات نقر و باریک را میا وردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خرلثة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است و همه لذائذ جسمانی است که انسا را از سلوک حقیقی باز میدارد *

کاش این بیچاره اقلاصدر آیت کریمه را بنظر میا وردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التي وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر یا جسمانیان است باعلا درجه بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . و پس از آن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ با آنکه در بهشت کما نیست و بدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . و اگر بخواهیم یکی یکی آیات را در اینجا تفسیر کنیم و ظاهر و باطن آنرا بقدر ادراک خود مستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم و مقدمات چند ترتیب دهیم . و جنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیار که قرارگاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دوم سفر تکوین در خصوص آن گفت که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت. و نیز بیان حال جنت آخرت را باوریم ولی از وجوه باطنی در آنهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجلی برای برادران ایمانی مذکور داریم اگر چه بسکانه رانصبی از ادراک آن معانی نباشد *

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توره در ذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی و روحانی از چهار رکن قبه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجزیران روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است و در زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده و حوضها بر شده است *

﴿ نهر دوم ﴾ لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغیر نیافته است و در اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خراست لذه للشاربین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که بر جایت خود بر آن استوا و استیلا دارد از چهار نور که مبدء جمله انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ایض و نور اصفرو نور احمر و نور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا و فروعا از آن چهار حکایت آوردند و مظهریت جستند. کلهها و ریاحین خاکیان را که در گلستانها و صحراها بینی از نهایات آثار آن کلههای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام نصفه هوا با آمدن باران و میل آفتاب از وسط السماء بواسطه انعکاس آفتاب در آینه هوا بر حسب موقع ظاهر میشود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید و در شعاع آفتاب غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار گانه اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق و رزق و موت و حیوة ﴾ چهار ملک است. جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل *

در قبه مقدسه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ سه ملك رئيس است
 و قبه عرش را که مجمل و محل اجتماع آثار آن قبه مقدسه است چهار رئيس
 میباشد بتفصیلی که ذیلامی نکاریم *

﴿ رئيس اول ﴾ روح القدس است که سروران دین در حق آن
 فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائنا
 الباکوره *

﴿ رئيس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود
 ﴿ يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي ﴾ *

﴿ رئيس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی گفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾
 هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا و مادرم را دو خدای
 قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تودانسته
 باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی و من دانایستم بر چیزی
 که در نفس تست . و سابقا معنی نفس الله و روح الله و ذات الله و بیت الله
 و مانند آنها را بیان کرده ایم . و این نفس مقامش بالاتر از روح است *
 ﴿ رئيس رابع ﴾ روح علی ملائکه الحجب است که بیان این
 ارکان و رؤسای آنها و شرح اطوار و مناسبات و مقامات آنها در این
 مختصر مناسب نیست . و در کتب علمای اسلام و بزرگان دین مبین
 مبین است . و مخفی نماند که رئیس کل و زعیم جله رؤسای اربعه
 مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از عین
 عرش است و اول کسی است که میوه نوری را از باغ اولیا در جنان
 صاقوره یعنی اعلی درجه بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بد آنها مثل داشت در جله
 عوالم غیبیه و شهودیه بظهورات مختلفه و اطوار غیر متاهیه ظاهر
 کردید . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات و علامات
 الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها
 جلوه کر کردید *

﴿ و بمقاماتك و علاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی است در هر عالی از عوالم وجود لفظاً و معنایاً و ذاتاً و صفة باطوار کونا کون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانه آن نیز بتعدد مراتب موجودات و اطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت .
و همین چهار است که سر آن در موجودات و اشیاء جاری و بهمه جای ساری گردید *

ارکان عرش و حاملان عرش و الوان ارکان عرش که مبدأ جمله انوار و روشنائیها و اصل همه الوان و رنگها است . چهار است *
بیت العمور که در محاذات عرش رحمانی و مظهر آثار فیوضات ربانیه است و مکان روح الله عیسی است . مربع الارکانست *
خانه کعبه که مطاف آدم ابوالبشر در محل آن شد و بتعلیم جبرائیل اعمال و مناسک حج را با آداب اسلام در آنجا بجای آورد و آن صحنی الله در صفا و مرنه در مروه ایستادند و در عرفات همدیگر را شناختند . و آن خانه بدست خلیل الرحمن ابوالانبیاء و المرسلین و اسمعیل پدر پیغمبر آخر الزمان بنا کرده شد . و اکنون قبله اسلامیان و مطاف طوایف ایمانیانست .
مربع الارکان است . و آن خانه خدا در محاذات بیت المعمور است *
اساس دینی خدا که اسلام است . کلمات چهار گانه است که از ﴿ تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله *
والحمد لله * و لا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دینی و ایمان حقیقی چهار است ﴿ توحید * نبوت *
و ولایت * و تولد و تبرا ﴾ لاله الا الله * محمد رسول الله * خلفاء
رسول الله اولیاء الله * اولی من والوا و اعدای من عادوا *
همچنین است اطوار ظاهریه که در این عالم جسمانی است مانند چهار
بودن عناصر * و چهار بودن طبایع * و چهار بودن فصول سال *
و چهار بودن کلمات رباح * که صبا و جنوب است و دبور و شمال *
توحید خدای سبحانه بر چهار گونه است که ذیلا مینگارم *
﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمه ﴿ لا تغذوا الهین اثین انما هو اله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کثله شیء وهو السمع البصیر •
 ﴿ توحید افعال ﴾ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یمحیکم
 هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی
 عما یشرکون *

﴿ توحید عبادت ﴾ فن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً
 ولا یشرک بعبادۃ ربہ احداً *

راهبی از راهبان نصارای نجران ازین باتفاق زن راهبه خدمت
 ﴿ سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له الفدا ﴾ آمد و برای
 شرفیابی از حضرت ایشان استبذان کرد و بفردای آنروز رخصت
 قبول یافت . پس بخدمت آنجناب رسید و از مسائل و مطالبی که داشت
 سؤال کرد و آخر چیزی که پرسید این بود . که خبر ده مرا از چهار
 حرفی که در آسمان است و از تفسیر کننده آنها و از چهار حرفی
 که بر زمین نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقا م
 آل محمد ﴾ نازل گردد و تفسیر کننده آنها اوست و نازل شود برا و آنچه
 بر پیغمبران نازل نکرید . و اما چهار حرف دومی را برای تو بیان
 کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لا اله الا الله است باقیبا ﴿ و دومی
 آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ و سیمین از آنها ﴾ خلفا
 و اولاد پیغمبر است ﴿ و چهارمین آنها ﴾ ایمان آورندگان و تابعان
 ایشان است . که ایشان از ما هستند و ما از رسول خدا و رسول الله
 از خدای سبحانه است . پس راهب بهمان چهار کلمه ایمان آورد
 و شهادت داد و در حق مؤمنان بطهارت و پائی کواهی کرد و گفت .

وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة الله والحمد لله رب العالمین *
 پس آنجناب ایمان او را پذیرفت و یکدست لباس مر آن راهب را خلعت
 داد . یعنی جبه از خز باقیمت و پیراهنی از پارچه قوهی و یک طبلسان
 و یک چکمه و یک کلاه سر که در حدیث بعبارت قلنسوه وارد است .
 آنکا نماز پیشین را بجای آوردند و مر راهب را فرمود خسته نمای
 عرض کرد اختنت فی سابغی . و چون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
 و از این فقره آخری واضح است که امر خسته در میان خواص عیسویان
 معمول بوده است اگر چه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوئی
 که در شریعت موسی و عیسی بدعتها نهادند متروک شده بود *
 الحاصل بیان جمله * اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
 از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد در این مختصر نخواهد
 کنجید . و جمله * این انهار در هر مقامی از مقامات مثالی از برای
 بهشت خدایی است که در حق آن فرمودند *

﴿ فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ﴾
 پس بهشت خدا را منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد . که هشت
 درجه بهشت در عالم جسم است و مطابق عالمهای هشتگانه که انسان
 مختصر از آن عوالم است و آنها . فؤاد است . و عقل . و نفس .
 و روح . و طبیعت . و ماده . و مثال . و جسم *
 چون اهل دوزخ را از مرتبه فؤاد که آیه الله است نصیبی نیست
 و فؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
 هفت گونه شد اعادنا لله منها *

و این تفصیل در سلسله * عرضیه در مقام اجسام است و اگر نه از مراتب
 سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید و نه بیان آنرا توانیم کرد
 و بهشت آنجا از ادراک حواس ظاهره و باطنه ماها بالاتر است .
 بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر و مقام مؤثر را
 آثار درک نکند . که میان مدرک و مدرک از وجود مناسبتی
 ناچار است . و آنچه در عوالم سفلیه دیده شود از قبیل حکایت و نمونه
 خواهد بود . و بیان سلسله * طولیه و عرضیه را باجمال در معیار
 ششم از میزان اول آوردیم و در کتب مفصله * ایمانیان بتفصیل
 آن آگاهی توانی یافت . و لکن اینقدر باید دانست که همان انهار
 در بعضی در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی
 فاقد نتواند شد و این مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجاست .
 بالجملة معنی آیات راهر کسی بقدر ادراک خویش و در خور استعداد
 حواس خود تواند فهمید . و بافتنهای مختلفه و زبانهای کونا کون
 سر ملك و ملکوت و جبروت را و اطوار احکام ناسوت را از يك کلام
 بیان میفرماید و منکرانش استهزا میکند و نسبت صرع و مستی
 بوی دهند *

﴿ و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة ﴾

﴿ للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا ﴾

برادر من تو که از عالم اجسامی و هنوز تکمیل نشدی چون خدای
 بخواند مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه از عالم ادراک تو سخن
 گوید راهی نیست . و اگر غیر این باشد خلاف حکمت خواهد بود .
 همانا مانند نکلمات پدراست بلا تشبیه که با طفل خویش کند و او را بزبان
 او و باندازد ادراک او تلطیف و تربیت نماید و از عالم او با او رفتار و گفتار
 آورد . چون بخواند او را رفتار آموزد دست او را گرفته
 بلهجه و حالت او را ﴿ تی تی پایی ﴾ گوید و چون قدری
 بزرگ شد و خواست که او را بتعلیم عاوم و فنون ترغیب نماید بوعده ها
 و امید واریها از عالم او سخن گوید و لبها سهای رنگین بوی و وعده کند
 و بوی پوشاند پول میدهد و خواهشهای ناقصانه او را تماما
 اجرا میکند *

طفل شیر خواره که هنوز دندان نیاورد و قوای او قوت نکرده
 غذاهای لطیفه را نتواند خورد . مادرا و غذاها را ترجمه کند یعنی
 شیر نموده موافق طبع و قوای او سازد و بوی دهد *

﴿ کلم الناس علی قدر عقولهم ﴾ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴿
 پیغمبران و اولیا بمنزله پدران و مادران جهانند و رفتار ایشان با جهانیان
 مانند رفتار آباء و امهات و مرضعات با طفل باشد . این است که اقوام
 و امم در فهمیدن مقصود از بیانات و رفتارهای انبیا و اولیا قاصر
 مانندند . و اهل تلبیس برای ابطال دین و شریعت که باقتضای مصالح

و حکمت‌هایی که بعضی از آنها را شنیدی مطلق العنان در افروا و اضلال بودند هر گونه فساد و تباهی را در میان آن ناقصان ضایع و ذایع کردند . و آنها را ضایع و کراه نمودند و بدین خانه رنگین دنیا آنها را مغرور داشتند *

﴿ همه اندر زمن جوان است * که توطفی و خانه رنگین است ﴾
 پس مر خرد شدن را پوشیده نیست که بیانات الهامیه الهیه در احسن ترتیب و آکل بیان بجز در قرآن عظم الشان پیدا نخواهد شد . و اگر بخوایم از سخنان ناشایست و نسبت‌های غیر لایق و مجفولاتی که از روی هواها و شرارت‌ها در کتب متداوله در دست یهودان و عیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگر چه برخی از آن بیشتر مذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیگر را که اکنون در نظر داریم بنحو اجمال در اینجا بیاوریم . تا معلوم گردد که آیا آن کتابها شایسته خدایی خدا هستند . و مناسبت بعالم وحی و الهام آسمانی دارند . یا آنکه محض از روی هواها و شرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب ریخته و آورده اند . پس در معیار دیگر مجملی از آنها را بنکاریم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در معیار سیم از میزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام را با دختران خود در حالت مستی شدید و اولاد آوردن آنها از پدر خودشان را از توریه شنیدی و میدانی که ممنوع بودن شراب نیز خصوصاً افراط آن در همین انجیل و توریه مصرح است و لوط را بطرس وصی عیسی در رساله (۲) خود چنان تمجید کرده که لوط صالحی که از معاشرت شهوتناک فاجران بی‌زاری جست آن مرد صالح که در میان آنها بود و کردارهای حرام آنها را میدید و می‌شنید همه روزه بر خود جفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اور یا نام
و آوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او . و سهل است شو هر اورا
بمعر که جنک بیک بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این
مرد را بکشتن بده . و کشته شدن آن بیچاره بحیلۀ داود العیاذ باللہ
مفصلاً در معیار مذکور مذکور شد . نیز در آنجا از توریة حکایت
بت پرستی و ارتداد سلیمان علیه السلام را و مخالفت اورا با امر خدای و ناپایی
دل اورا که با کمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ در فصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد
و مست شد و در چادر خود برهنه خوابید و حام صورتین پدرش را
دید، بپدرانش گفت سام و یافث پوشای برده عقب عقب رفته
اورا ستر عورت کردند . نوح از خوار افاقت یافت و از این تفصیل
آگاهی جست آنگاه کنعان پسر حام را لعنت کرد و گفت او بنده بندگان
برادرانش باد . و سام را دعا کرد و گفت کنعان مرا و این بنده باد و مانند این
سخن را در حق یافت گفت این است ملخص آنچه در فصل مزبور آورده اند *
عجب است که گناه را حام کرد و کنعان پسر او ملعون و مطرود
و بنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینگونه . ضمیر بمیدانم این
توریة نویس چرا یک نکتہ دیگر را علاوه بر مقال نکرد که این دعا و نفرین
نوح در حالت خمار بود و گرنه پسر را بکنش پدر نمیکرفت . و این
همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ
را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری و عدالت است آری شایسته
خدای آنگونه خدایی که اینان فهمیده اند اینگونه کتابهاست
و آنچه ان بیغبران است *

﴿ در فصل دوازدهم سفر مذکور است ﴾ که چون ابراهیم
علیه السلام نزدیک بمصر شد بزین خود سار، گفت که تو زن خو بروی
زیبا هستی و میدانم اگر مصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تو مرا
میکشند تو بگویی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند
و پیداشا خبر بردند و سار را پادشاه بحرم سرای خویش برد . و با ابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهت زن ابراهیم بر پادشاه و خانه او بلاهای بزرگ انداخت و پادشاه از او دست برداشته با ابراهیم تسلیم کرد *
 به بینید چه میگویند و الهامات الهیه را چگونه میدانند . آیاتند
 این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس و غیرت داشته باشد
 میتوان روایت کرد . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو
 العزم است و خلیل خداوند عبور توانا است . عجب است که ابراهیم
 ساره را بدر و عکوفی امر کرد و او نیز دروغ گفت . و مانند این
 دروغ را با ابراهیم و ساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر
 مذکور در فصل بیستم است ﴿ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته
 در مابین سور و فادس سکنا کرد و در جرار اقامت نمود و در حق ساره گفت
 که این خواهر من است . ملک جرار او فرستاد و ساره را از او گرفت .
 و شبانگه، خدای در خواب بر ملک آمد و گفت بجهت این زن که گرفتی
 خواهی مرد یعنی مرگ ترا در یابد زیرا که او زن شوهر دار است .
 تا آنکه ساره را با ابراهیم پس داد و ملک ابراهیم را مخیر کرد
 که در هر جای از ملک او بخواهد بنشیند . و بساره گفت اینک هزار
 مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون
 ملک از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتی که این خواهر تست ابراهیم
 گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیرند این دروغ را گفتم
 و نیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارد از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح
 احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته و در سنه (۱۸۴۸)
 عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است در هندوستان چاپ کرده
 اند . وجه مزخرفات در آن کتاب در حق انبیا نوشته است که آدم
 توبه نکرد . و حال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعلم اینکه
 در میان بت پرستان نشوونما کرد و زیادی عمر او با آنها گذشت .
 و معلوم میشود که پدر و مادر او خدای حق را نمی شناختند .
 و دور نیست که خود او نیز سنایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد و او را از این‌سای زمان منتخب داشت و او را به بندگی خویش مخصوص داشت *

در فقره ابراهیم وساره میگوید بساهست که ابراهیم چون در دفعه اولی انکار از زوجه خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گاهی را نخواهم کرد لکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بملت هفتت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن ها جگر گاهکار نباشد . زیرا که او خوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور و اناث آفرید و بدین جهت است که مرد پدر و ما در خود را ترك میکند و بزوجه خود التصاق میجوید و هر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گاهی دیگر بکردن ابراهیم بگذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلبم را نیز که در توریة است میدانست . که میگوید * خواهر خود را خواه از بدرت باشد و خواه از مادرت در خانه تو متولد باشد یاد در خارج زنی قبول نکن * و نیز میگوید هر کس تزویج کند با خواهر خود که دختر پدرش باشد یا خواهر خویش را که دختر مادرش باشد و صورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرگ و هر دو یعنی مرد و زن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجهت اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس گناه آنها رسر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد و همچنین موسی گفت ملعون است کسی که با خواهر پدری و یا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی داتم چرا از این گناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی جمله بیخبران را که از نسل ابراهیم هستند الصابا لله اولاد زنا کند . و آیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك و کفر و ناپاکیها را

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد و مفاسد نکرد . کگذشتگان بنیان را ساختند و آنقدر بیکه توانستند کردند . و اینان اکنون تکمیل آن بنا را می کنند *

✽ در میزان سیم ✽ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود و تولد مواب را از دختر بزرگ و تولد موایسان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچک و بدر شدن او بر عمایسان شنیدی . اکنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم و بدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران را میکند *

✽ در آغاز انجیل متی ✽ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . و جدد او را عوید بشمارد و مادر عوید را عوث موایبه است . پس جده بزرگ داود از آنگونه نسل زنایی که پیغمبری با دختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . و نیز در آن فصل نسب مسیح رجعم بن سلیمان بن داود را آورد . که این رجعم را نیز مادر عمایبه بود چنانکه در ✽ فصل چهاردهم ✽ سفر ملوک اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دو جهة منتهی با اولاد زنا تواند شد . با آنکه موایسان و عمایبان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استمنا است یعنی توریة منی و در فصل (۲۳) که هر کس عمانی و موایی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . ناده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . و چون واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انساب مادری معتبر است . بعلم اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداد و اسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . و از کتب آسمانی بر حقیقت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرگ عیسویان

در ایستقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . و در
 ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد . و صاحب میزان
 الحق در صفحه (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح و بسط در این
 مطلب داده و میگوید . خدا بپراهم گفت که عهد خود را با اسحق
 و ذریت او ثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرگ و رهساننده موعود
 از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس
 انتساب مادری عیسی بدادود و اسحق این همه شرافت را برای
 او آورد و اینگونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موایمان و عمائیان
 داخل در نسب مسیح شوند و داخل در جماعت رب شوند بطوریکه
 گفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود
 و سلیمان نیز باعتبار اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله
 و حید است *

سبحان الله چگونه شد که آنگونه نسل زنا که تور بقالی الابد دخول
 آنها را در جماعت الهیه انکار کرد داخل بر آن جماعت مقدسه شدند .
 بلکه پدر جماعت الله شد . بلکه پدر خدای شدند . بلکه خدای خود
 داخل در آن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقابید .
 ﴿ در فصل (۲۶) سفر تکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که در حق
 ابراهیم علیه السلام در فقره انکار او زوجه خویش را گفت با اسحق
 علیه السلام داد . و ولیم اسمت در کتاب خود در شرح این فقره گوید .
 ایمان اسحق نیز لغرض و سستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود
 گفت . پس از آن گوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای
 محتاج وعظ و نصیحت بوده اند . و در آنجاها سخنان شایسته بعالم
 خود آورده است که مرا از ذکر آنها شرم آید *

﴿ در فصل بیست و هفتم تکوین است ﴾ اسحق در حال پیری و نایبانی
 عبوس پسر بزرگ خود را خواست و گفت پیر شده ام و نمیدانم کی خواهم
 مرد . بصره را برو و شکار بکن طعامی بدستخواه من ترتیب نمای
 که بیش از مرگ بخورم و در حق تو دمای خیر کنم . مادر بعبوب

ایمطلب را شنید و او را فرستاد و از کله دو بزغاله آورد و آنهار اطعمای ترتیب داد و از لباسهای عیسو بیعقوب پوشاند . و چون کردن و دستهای یعقوب بر خلاف برادرش موی دار و پشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند که اسحق را بظلم پندازد و یعقوب را از عیسو باز نشناسد . و دعای خیر را که مقصود نبوت و مبارکی و سروری بود در حق او کند . و الحاصل اسحق را فریب دادند و آن دعای خیر را از دست او گرفتند و بدان دعا بکت زمین و آسمان . و فراوانی کندم و شراب و مخدومی و مطعمی در میان طوایف و اقوام مر یعقوب را مسلم کردید . و از جمله دعا های پدرش این بود که نومولای برادر انت باشی . و پسران مادرت برای تور کوع کنند . لغت کنند کان بر تو ملعون شوند و مبارک کنند کان تو مبارک باشند . تا آنکه عیسو از شکار باز آمد و در آنجا شرح و بسط در فریب خوردن اسحق میدهد . و آنکا ، بسیار متحیر شد و گفت برادرت بحیث آن دعا را از من گرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مگر برای من از آن دعا چیزی ننکا ، نداشتی . تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه آوردیم و اگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ در فصل بیست و نهم سفر مذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچک لابان بس از مخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد و برای مهریه راحیل که دختر کوچک بود هفت سال اجیر شد . بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهت برادری بامن لازم نکرفته است که بجای من خدمت کنی . آنکا ، یعقوب بجهت محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندک زمانی بخدمت بسر آورد . و زوجته خود را از لابان خواست عروسی و ضیافت کردند و شبانکا ، بجای دختر کوچک که خو بروی و زیبا بود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرگ را که نازیبا بودی و سستی و ضعف در چشمان او بود بوی داد . و یعقوب با او خوابید و چون بامداد شد و دید بجایش کرده اند بلابان گفت این چه کار بود که در حق من کردی .

چرا فرییم دادی مگر من بجهت راحیل خدمت نکردم . لابان گفت
 منافی با قانون مملکت است که دختر بزرگ در خانه بماند و کوچک شوهر
 کند . تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل را نیز گرفت
 و هر دو خواهر را جمع کرد . و حال آنکه جمع بین الاختین بلکه
 بخص انجیل تعدد ازواج نیز غیر جایز بودی *

بروئستازها عذرهای عجیب از این صکارها میگویند چنانکه
 ﴿ وایم اسمت ﴾ در آنجا گوید که از این فقره استدلال بر جواز تعدد
 ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار با امر خدا و برضای یعقوب نبند *
 ﴿ عذر بدتر ز گاهش نگرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه و از الهامات مقدسه آنها چیزی
 میفهمی یا آنکه سر بر آفرین و تحسین باید جنبانید *
 ﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگر چه هر گاه بخواهیم اینگونه تفصیل ناشایسته و مزخرفات از کلام را
 بیکان بیکان بیاوریم . باید کتب عهد عتیق و جدید را بعد از بیرون
 آوردن کلمات معدوده بسیار کمی از آنها را بالتام نقل کرده عمر
 عزیز را صرف بیانات آنها کنیم . با آنکه باعتقاد خودشان بعد از
 اصلاحات و تصحیحات بسیار که در اصلها و ترجمه های آنها کرده اند
 باینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این گونه
 کلمات را نام از الهام و وحی بکناری . و قرآن بدان جلالت شان
 و کلامی بدان پای و تقدس را مورد طعن و تعرض نالایق بسازی *
 از بی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که در مقابل امر خدای استکبار
 آورد . و با استدلال برخواست ﴿ خلقنی من نار و خلقته من طین ﴾
 گفت و اطاعت نکرد . که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخنان بعضی
 از طوایف خدای شناس تواند داشت *

و الحاصل بار صاف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند از کتب
 مقدسه ایشان بیاوریم تا بدانی که تمثیل قرآنی از بهشت با هزار چهار گانه

معلومه شایسته بخدایی خداوند است . یایهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاک والهام مقدس الهی است . پس بکوش انسانی از خلاصه های آیات توریة و انجیل که از روی ترجمه های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل و کمی از بسیار را بشنوید *

﴿ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ در هنگامیکه پدرش لابان پشم کوسفندان خویش رفت بنهای پدر خود را دزدید ﴿ و یعقوب ﴾ با هر چه او را بودی برداشته بی خبر از ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روزی لابان فرار کردن او را دانست و برادران خود را برداشته هفت روز راه در عقب او شتافت . و بوی رسید و گفت چه کار بود که تو کردی بمن خبر داده آمدی من که ترا با سرود و سرور و دف و طنبور روانه میکردم در این کار احق کردی . و نکذاشتی من دختران و پسران خود را ببوسم میتوانم در حق شما بدی کنم لکن خدای پدران شما شب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب و یابد به یعقوب بگویی . چرا خدایان مرا در دیدی و یعقوب میدانست که زنش آنها را دزدیده است پس لابان هر چه در چادرها گشت خداها را بیدان نکرد . بهلت اینکه راحیل آنها را در زیر خود پنهان کرده بود *

و از مفهوم فقرات ﴿ فصل سی و پنجم ﴾ از سفر مذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اسنام را برای سنایش و عبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بر بت پرستی دروغگویی بودی . و هم یعقوب پیغمبر خدای از خانه خود نیز خبر نداشت . یا آنکه میدانست برای مصلحت یا خواطر زوجه خویش دروغ گفت *

﴿ در فصل سی و دوم از سفر خروج توریة است ﴾ هر و ن امر کرد بمحاضر کردن زینت قوم و آنها جمله زینتها را آوردند و کوساله برای آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت در حق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند . یا آنکه جلالت شان هر و ن و صاحب نبوت و ولایت

بودن اودر جاهای بسیار از کتب سماویة خودشان مصرحت *
 ﴿ در زبور (۱۰۵) است ﴿ فرستاد بنده خود موسی
 و بر کزیده خود هرون را ﴿ و در زبور بعد از آن است ﴿
 و هرون قدیس رب . و مخاطبات الهیه در آیات سفر اعداد با هرون
 دوزد آگاهان از آنها واضح است *

﴿ در فصل ثانی از سفر خروج است ﴿ غضب موسی بر خدای
 شدید شد ﴿ تا آنکه گوید ﴿ از بیغمبری استعفا کرد بعد از آن
 خدا بروی پشت غضبتك گردید *

﴿ شمسون ﴿ نام که یکی از پسران بنی اسرائیل بودی و در جاهای
 چند از توریة از نبوت او خبر داده اند که از جمله آنها

﴿ آیت (۴) و (۵) از فصل (۱۳) سفر القضاة است ﴿
 ﴿ اکنون حذر کن از شراب و مسکر نخور و چیز ناپاک نخور زیرا
 که اینک بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد
 زیرا که او از رحم مادر رسول نذیر خواهد شد و اسرائیل را از دست
 فلسطیان نجات خواهد داد ﴿ همچنین بیغمبری بر وایت توریة
 که در فصل شانزدهم همان سفر مذکور است بفره رفت . و در آنجا
 بایک زن زناکار جمع شد . و نیز در صحرای سورا ق زنی بود دیلا
 نام شمسون بوی عاشق شد . و نزد او میرفت کافران از اهل فلسطین
 بدیلا گفتند از او بپرس که چگونه فلسطیان بروی دست بایند و او را
 می بندند بطوریکه نتواند بکشد . و او را وعده بول بی اندازه
 دادند . شمسون چند بار بدروغی یک چیزی گفت و آنها او را
 بد آنگونه بستند و او بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را
 پاره میکرد . تا آنکه رفیقه او دیلا اصرار کرد و او را بپنک
 آورد که تود عوی محبت بامن داری و دل تو بامن نیست و سه بار
 دروغ بمن گفتی و آنزن چند روز او را آرام نداد . تا آنکه او را
 از آن سر آگاهی بخشید که اگر سر مرا ترا شبندند قوت من میرود

و مانند سایر مردمان خواهم بود . آنسگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد و آنها را آگاه ساخت . پس سرشمسون را بر بالای زانوی خویش گذاشته او را خواباند و دلای خواست و هفت زلف از سر او تراشید . بزرگان فلسطین که نقره ها برای آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده و او را بستند در حالیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . و چشمان او را در آورده و در زندان کردند و با زنجیرها او را مغلول داشتند . و چندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحه بزرگ قرار دادند و قربانیها کردند و بشکرانه برخواستند . و در هنگام شادی ﴿ شمسون بیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند و او را از زندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد . تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست و بر آن نکیه کرد . و آن خانه بر ازن و مرد بودی و در بالای بام بقدر سه هزار کس مرد وزن بودند که بتمشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . و موی سر او هم قدری بلند شده بود از خدا درخواست کرد که ای خدا این یک بار نیز بر من توانایی ده که انتقام دو چشم خویش را از فلسطیان بخواهم . پس دو ستون میانی آن خانه را حرکت داد . و گفت ﴿ یا علی غرقش کن من هم بیچشم ﴾ که ستونها را بر انداخت و جله کسانی که در آن خانه و بالای بام بودند و خود او هلاک شدند . و شماره هلاک شدگان در آن روز زیاده بر کسانی بود که او در مدت عمر خود کشته بود . و او را برادران و خویشاوندان وی برداشتند و در قبرستان منوح بدروی مدفون ساختند و او مدت بیست سال در اسرائیل بیغمبری کرد *

کلیان در حق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بدگر سخنانی که در سفر تکوین آوردند . و تا کید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه در فصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز نامند که خدای بزبان نائان بیغمبر او را نکدر و تقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر و عیناً کردی . در نظر گاه من کار زشت را ارسکاب
 ورزیدی . اوربای حیثائی را کشتی و زن او را کرفتی و زن خویش
 نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی * تا آنکه گفت * بلایی بسر
 تو بیا ورم ودر پیش چشم تو زندهای ترا گرفته بکس نزدیک تودهم
 که در روشنائی آفتاب بازندهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی اما من
 این کار را در حضور همه اسرائیلیان در روز بزوشن خواهم کرد .
 داود بنائان گفت بخدای گناه کردم ناان گفت خدا نیز از گناه
 تو گذشت و هلاک نشوی . لکن چون در این کار سبب سبب
 و شتمت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شمامت کشتی پسرت
 که متولد شده است خواهد مرد *

گویا ثمره این لغزشهای داود و خطاب و عتاب الهی است که در سلیمان
 نیز ظاهر گردید که او زنان از دختران بت برستان و زنازادگان از موآبیان
 و عمانیان واد و میان و صیدانیان و حیثانیان . و آنانی که خدای
 بنی اسرائیل را از آمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر
 و رضای الهی تزویج کرد . و او را هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز
 از آن طایفه های مر دوده بودی و دل او را فریفتند ؛ و سلیمان را
 تعلق خاطر بر آنها حاصل آمد و او را در حق خدایان بیگانه خودشان
 گمراه کردند . و دل او ناپاک شد و تابع خدایان صیدانیان و عمانیان
 گردید . و بتخانها برای صنم موآبی و عمائی در کوه بیت المقدس
 ساخت . و همچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار را کرد .
 و خدای بروی غضبناک شد که چون تو عهد مرا باطل کردی و او امر
 و وصایای مرا حفظ نمودی عصای ملک و سلطنت ترا در هم شکستم
 و آنرا یکی از بندگان تودهم *

تفصیل داود تمام ماند به بیتم العیاذ بالله زد و خورد خدای باوی بکجا
 رسید و چگونه انتقام زن او را از او کشیدند *
 * در سفر صموئیل ثانی است * خون پسر بزرگ داود با نامان
 خواهر پداری خود بطور اجبار زنا کرد . و او بیرون آمده و فریاد

برآورد و داود شنید و پراو سخت ناگوار آمد و لکن بهیج کدام
معرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

﴿ در سفر مذکور در فصل شانزدهم در آیت (۲۲) است ﴿
برای ابی شالموم پسر داود که بنای مخالفت با پدر داشت چادری
در سطح بام برپا کردند و ابی شالم داخل شد بر زنان پدرش در پیش روی
بنی اسرائیل و این کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت
و پس از آن با پدرش جنگ کرد و از بنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت
و این جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونه بیانات از کتب مقدسه انسان همینقدرها
برای تو کافی است . و با آنکه این نامه پاك را زیاد تر از این
آلایش بیالایم . اكر شعور باشد تنهایی از این حکایات
بس است و اكر مزید بصیرت را طالبی اینک کتبهای مقدسه آنها
که بهر زبانی ترجمه کرده اند و بحیالات خودشان نشر اسباب
هدایت را نموده اند *

پس هرگاه مرد خدا شناس موحد از روی بصیرت و ادراک در کتب
عهد عتیق و جدید تأمل کند . و بیانات و عقاید اهل کتاب
و یروستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای و تعیین آیین
الهی هیچ محتاج بزجت از خارج نخواهد بود *

در اثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات و مطالب انجیل را
که هرگز شایسته بخداوندی خدای و توحید باری تعالی و مناسب حال انبیا
و حواریان نتواند بود شنیدی . و اكر خود همان انجیل را بخوانی
البته آگاهی کامل از آیین ادراک آنها حاصل توانی کرد . خصوصا
در حق بی ادراکی و نقصان حواریان و تلامذ عیسی سخنانی آورده اند
که در قواعد و عقاید اهل توحید هرگز روا نتواند بود ﴿ بولوس ﴿
نام که نامه های او را جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند و بقدر
ثلث انجیل تقریباً رساله های او است و او خود صاحب رأی بود .
که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رساله اولی که بقونستوس بیان نوشت و تصریح کرد که امر از خدا ندارم و حکم نهی از طلاقرا بکمان بیان نمود و گفت که ظن من این است . و همین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص خسته سخن رامشبهه گفت و امت را بغلط انداخت . تا آنکه عهد خدای را باطل شد و بدعت ابدی در جای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم و اولاد و ذریت او داشت استوار گردید . و این پولوس است مقدس عیسویان و بنده مسیح موعومی ایشان . که در حق وصی نفسین واعلم وافضل در میان جله عیسویان تعرضات آورد . و در نامه خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دوم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهت استحقاق بطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ بر تکدیرو تویخ رو بروی چبر، شدم و مقاومت با او کردم . که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازند یقان معاشرت داشت و چون آنها آمدند از خسته شدگان ترسیده از زند یقان دوری جست . و دیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند . همچنانکه ﴿ برناباس ﴾ نیز از مدارای آنها کول خورد . ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست و غیر مستقیمانه آنها را دیدم در حضور همه به بطرس شمعون گفتم که اگر تو با وصف یهودیت مانند زند یقان رفتار کرده و با آداب یهودان راه نمبروی دیگر چرا زند یقان را مجبور بر رفتار یهودان میکنی . ما بالطبع یهودیان هستیم از نگاهکاران زند یقان نیستیم *

﴿ متی در حق بطرس در فصل شانزدهم انجیل خود گوید ﴾ مسیح بوی گفت دور شو از من ای شیطان تو اسباب لغزش و معترت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان بطرس بود . باعتقاد عیسویان و بقول پروتستانی چنانکه در میزان الحق خودشان نیز نوشتند و دلایلی آوردند بیغبران بودند . بل افضل از موسی و دیگر

پنجه‌بان بنی اسرائیل بودند . و روح القدس و خدا و پسر خدا
با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه
خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعده حکمت نیز
چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد و افسردگی غالب شد . از خدای تعالی
در خواست میکنم که ما را . بنکارش و روایت این سخنان نالایق
بمقربان درگاه، احدیک و تقدس او نگیرد *

﴿ ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدینا و هب لنا ﴾

﴿ من لدنك رحمة انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب
و بیاناتی که در این نامه پاك آوردم باندك تأملی واضح شود و بطلان
آن سخنان باطل آشکار گردد . نتخواستم که بعضی از سخنان او را
که در نهاییات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم . و هیچ
سخنی در کتابها و زبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این
مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را
از آثار الهیامات حقیقه الهیه که بتوسط الهامات ناطقه بر ما
رسیده است نوشتیم و الحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه و پربیشان کوی میزان الحق که از روی بی انصافی
و عناد در نهایت آن کتاب گفت . و از احادیث طریقین و فرقه‌های
اسلام و مسائل مختلف فیها بیان کرد . و سخنانی را که شایسته بر اهل
علم و دانش و لایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند
با ادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم و مقابله بمنزل
نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . و اینک شمشیر ما
که کرد نهایی آن سخنان مزور را از یکسر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینک عصای موسی که ریسما نهیهای ساحران را فرورد و آنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ابن عبدالله ﴾ و خدای جله بیعبران نیک ذات و نیک کردار که از همه نقایص پاک بودند . ای ساحران که سخنان مزور را در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه و عامه . برادرانه نصیحتی کردم که بر حال ساحران فرعونی اقتدا خوید . و از تعصب و عناد تبرا کنید و بر خدای سجده آورید *

ای مؤلف توهنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار و احادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام و توحید داخل در کله شرک و تثلیث و بت پرستی و الحاد نشوند . مگر از کوسفندانی که بغلط در میان کله اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند و در انجیل بیان لفظ آن را شنید؛ افتاده باشند *

﴿ تا کر زده هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف توهنوز در استخلاص جان خویش از ورطه تحریفات انجیل و توریة خودت بی خس و خاشاک تا ویلات و کتابهای کهنه میگردی . ترا با قرآن و اختلاف قرائتهای آن . یا سخن ضعیفی که طایفه از اسلام در کم کردن آن گفتند چه کار . بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اگر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی و چون نیست پس نیست *

﴿ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم جید ﴾
توهنوز معنی اب و ابن را نفهمیده . مسایب این نسبت را در حق مسیح و در حق خدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران و واسطه ایجاد لوح و قلم چه کار . اگر عقل و ادراک همراه باشد این سخن را نتوانی گفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنچه ابامی بودی چنان فهمیدی که از نفوس و خطوط و السنه و لغات بایستی آگاه نباشد *

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول و موجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین ﴾ در هنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم و خطوط . و مالک ممالک ملک و ملکوت . و عالم بر تمامی اشیاء و کل ذرات بود . چگونه میشود که معطی چیزی آرا فاقد باشد . و چگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چگونه میشود که روشنایی و اشعهٔ سراج از شعلهٔ غائب کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاک او را کرد . و در پیراهن خون آلود او که نام آن را کلام الله گویند نوشته شده است این اسماء مبارک است *

﴿ انارسلناک شاهدا و مبسرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا ﴾ جهان ایجاد از بعضی جود او است . شاهد وجود و آفرینش موجودات وجود مقدس او است . علم لوح و قلم جزوی از علوم آن مدینهٔ علم و حکمت خدا است *

﴿ فان من جودک الدنیا و ضررتها ﴾ * و من علومک علم اللوح و القلم ﴿ اینکه شنیدی آنجناب امی بود آرا معنی چنان است که نخوانده میدانستی . و نوشته می خواند . و خدای با آن حیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح در هنگام بشارت از مقدم او گفت . سلطان این جهان می آید و مرانیت چیزی از آنجه او دارد . و باینکه من کلمة الله ام و روح الله ام . و رسول از اولو العزم و حامل عرش الله اعظم و رکن اقوی در این جهانم . در هنگام موازنهٔ کلمات من با آنجناب مالک بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید منجلی کند و او را بجمال و کمال نماید . واضح است که صورت در آینه را چشم و ابرو و دست و پای و جلهٔ اعضا مانند زید تواند بود . لکن اگر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند که آیا تو چشم را مالک هستی گویندی . و اگر پرسند که دست داری گوید حاشا . گویند چیزی از زید منجلی در تو هست گوید لا *

﴿ با وجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرک شود و بگوید آری من نیز کسی هستم و آنچه
 او دارد مرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنگاه از او پرسند *
 ﴿ بانک طاووسان کنی گوید که لا * پس نه طاووس خواهد بود العلاء ﴿
 بزبان دیگر گویم . که مالک نبودن زید آینه را در مقام نسبت بذات
 متجلی بجزئی از ذاتیات زید خارج تجلی درست بفهمی *
 قائم بودن هر چیزی با چیز دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست .
 قیام صدوری است . و قیام ظهوری . و قیام تحقیقی که در کئی نیز
 گویند . و قیام عرضی . و سخن در این قیامات بسیار است
 ولی باجمال در اینجا بذکر آن پردازیم *

﴿ قیام صدوری ﴾ در میان اثر و مؤثر است یعنی قائم بودن اثر را
 با مؤثر صدوری گویند مانند قیام کلام با متکلم و شعاع با منیر و صورت
 در آینه با شخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثر را بذات مؤثر
 نه در صدور و نه در قیام و نه در بقا و ثبات بوجهی راهی نیست .
 پس مؤثر که گوئیم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است . اگر
 در اینجا حال صورت در آینه دعوی تمامیت و استقلال را کند مؤثر قطع
 توجه و مواجهه از وی کند و او فوراً معدوم گردد *

﴿ ومن یفل منه انی اله من دونه فذلک ﴾

﴿ تجزیه جهنم کذلک تجزی الظالمین ﴾

﴿ قیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی و اشراق زید است
 با صورت در آینه *

﴿ ظهور تو بمن است و وجود من از تو ﴾

﴿ و است نظهر لولای لم اکن لولاک ﴾

﴿ قیام تحقیقی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه
 سکنجین پیدا نشود و محقق نگردد مگر بسر که وانگین *

﴿ قیام عرضی ﴾ قائم بودن اعراض است با جواهر و مانند
 قائم بودن الوان است با محل آنها . درست بفهم چه میگویم و این
 سخنهای حکمتی را باز بجهت اطفال مدان . این سخنان بکوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان و کارهای خدا را بچشم حقیقت
بین در یاب *

کتاب نویسی در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی
از آیات توریة و انجیل با مضامین آیات قرآنی منافی و مغایر است .
اگر چه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة و انجیل
و بحث تحریف و دیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت گفته شد .
که بنا بر آن بیانات توریة و انجیل را یکبار دیگر باید تصحیح و اصلاح
حسابی کرد . و چون سخن حقیقت در میان قرآن و آن کتابها
باقی ماند و حال عدم صحت آنها معلوم گردید پس قرآن کلام خدا
و وحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل
آورد . نفهمیده معنی کرد و بقلط افتاد . و آن غلط را منسوب
باختلاف در میان قرآن و انجیل حاضر داشت *

از آنجمله در مکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند
در بیت اللحم و در اصطبل یعنی آخور تولد یافت . و قرآن گفت
در زیر درخت خرما بعالم وجود آمد *

به بنیم قرآن و انجیل در این باب چه گفته اند و این مرد چه فهمیده است
قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت ﴾

﴿ بالینی مت قبل هذا و كنت نسیا منسیا ﴾

در دهنگام ولادت مریم را ناچار کرد بر تنگیه کردن بر درخت خرمایی
و گفت کاش میبدم پیش از این و بکلی از فراموش شدگان میشدم .
یعنی چون حال تو باید نزدیک شد در زیر آن درخت این سخن را گفت .
بعلت اینکه بجهت نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت
و سرزنشهای قوم را و آرزوی مرگ را کرد . از بجای این آیت
گریه استندلال بر وقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اگر چه
در واقع مکان ولادت با سعادت روح الهی در زیر درخت نیز باشد
لکن آیت مذکوره صریحا دلالت بر این مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب در آخوردارد . و عبارت مذکوره در ﴿ فصل دوم لوقا ﴾ چنان است *

در هنگامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدیت حل اوتامام شده بود و پسر بیشتر زاییده شده خود را بدنیا آورد و او را بقونداغه بسته در اصطبل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود . پس توایم گفت که در این مطلب نیز کتاب نویس انجیل را غلط معنی کرد و قرآن را نفهمید . و در میان دو غلط اختلاف موهومی در میان قرآن و انجیل ثابت نمود که اگر آن اختلاف واضح ثابت گردد نتیجه عمده نیز از آن حاصل نخواهد شد . و همه اینگونه سخنان وی برای نقطیط افهام ضعیفای ناس و مغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام و غیر اسلام است *

زیاده بر آنچه را که در این اوراق مجتمعا و متفرقا در بیان احقاق حق و از هتاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم . و فی الواقع برای مرد بصیر سعادت مند در آنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی ﴾

﴿ جرم بجلاج نیاسد که تو سطرنج ندانی ﴾

﴿ معیار دهم ﴾

معیار آخری از جمله پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است . و ما را در امر روز که روز پنجاهم ایام حسین از فصل چهارم سال است عید الخمسین روحانی تواند بود . اینک آخر سال عربی و شمسی است امیدوارم که طالبان آقا ، پس از مطالعه معانی لطیفه و مطالب شریفه . که بقدر قدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردم تجدید سال خویش کنند . و عیسوی خداجوی این عید الخمسین مغزوی و روحانی را بجای عید الخمسین جسمانی دانسته . و بدین پنجاهه حقیقی تمسک بسته . از پنجاهه بدعتی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روزوماه و سال مارا بظنلت
و بدبختی نسازد *

﴿ یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من از کلمات صحیحۀ توریه و انجیل • و از بیانات عقلیه •
و دلائل فطرتی • و براهین حکمتی • حال نخستین انسانی را دانستی
و فهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
آفریده شده بود بجه مرتبه بانی و درجه درجه طهارت و کمال
و قدرت بود • و چگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت
• و قادر بر حکومت در عوالم سفلیه ایجاد بود • و چون صانع حکیم
کامل توانا برای اکیال صنع خویش • و اتمام قدرت کامله خود
و برای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید • و همچنانکه
خود را بوی شناسانید شناسایی آفریدگان را نیز در وی پدید کند •
و آنچه را که در وی بالقوه بود بالفعل نماید او را از مقام جبروت
و ملکوت در مقامات و مراتب سافله تنزل داد • و آن مخلوق مکرم
که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کامله خدای تمام و کامل
آفریده شده بود در عوالم بسیار سیر کرد تا بعالم اجسام و مقام نقش
و ارتسام رسید * پس ای برادر چون از آن عالم بالا روی باین جهان
خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی • و در هر کدام از آن منازل
عالیه باقتضای اسباب و مسببات بلطف حکمت سبحانه توقف
و سکن نمودی • و آیات و علامات و حکمتها و مصالحی که در آن عوالم
بود همه را یاد گرفتی • تا آنکه منتهی بعنا صرکشتی طبایع چارگانه
در نوکار کرد و اجرایی تو بعضی در بعض دیگر مضمحل و درهم
شد و این مقام آخرین مرتبه نزول تو در سفر خویش کمر دید *
از این مقام تر ندای بازگشت رسید • صعود کردی • و در نیات استجنان
یافتی و در حیوانات و میوه ها شدی پس در غذاها آمدی و ازها صمه
گذشته از نسل کیلوس و تعفین کیوس صاف و خالص گردیدی •
و آنکه از صلب پدر بیطن مادر بیرون آمدی و نطفه تو به قدر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . وریاح چهار گانه بدستاری چهار
 ملك یعنی ﴿ دبور و جنوب و صبا و شمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل
 و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ﴾ بر تو وزیدن گرفت قوای اربعه
 از ﴿ جاذبه و هاضمه و دافعه و ماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا
 و آتش و آب و خاک ﴾ از جهت طبیعت است برای تو حاصل و مقدر شد
 تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی . و ناسوتی
 شدی پس از آنکه ملکوتی و جبروتی بودی ، و در این مقام که باین
 دنیای پست رسیدی نسیان از عوالم علویه آوردی . و فراموش
 کردی عهد و موافق آلهیه را *

﴿ عهدها کرده ایم باشه خویش * هیچ از آن عهدها وفا نکنیم ﴾
 ﴿ بزرگان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه را که در عالم ملکوت و جبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته
 بودی و جمله احوال و اوضاع آن عوالم را و همه علوم و معارف
 و اسرار و حقایق و انوار را فراموش نمودی . و این فراموشی
 باینجه مخالطت اعراض و غرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد .
 و آنها همه از عالم اجسام و کدورات بر تو پیوست . یا آنکه از صدمات
 در رحم مادر و یا از راه عدم التفات تو بر مراتب عالیة نمود و یا خود
 بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مر آنها را بود .
 تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخواری و هنگام فطام و ایام
 صباوت تو اتمام پذیرد و بحد تمیز و مرا هقت برسی *

پس در آن حال بساهست که از عالم دوم یعنی عالم ملکوت بویی بری
 و بد آنجا اتصال جوئی . و در آن مقام خدای تعالی انبیا و رسل
 و جانشینان ایشان را محض از روی رأفت و رحمت خویش بسوی تو
 فرستد . که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول با وی بستی دعوت
 کنند . که نظرا از بیکانه باز گیر . و التفات باین خانه رنگین مکن
 . و باز کر دبسوی خداهمچنانکه از آنجا آمدی *

﴿ فاسر با هلك بقطع من السيل ولا یلتفت ﴾
 ﴿ منکم احد و امضوا حیث تو مروں ﴾

هرگاه در اینحال امر خدای را اجابت آوردی . و پیرو داعی حق
 شدی و اطاعت امر او را کردی سعادت مند گشتی *
 ❖ قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم ❖
 ❖ داعی حق ونبی مطلق ❖ در هر زمانی از هر زبانی که خواهد
 میفرماید . اگر خدای را دوست دارید تبعیت از من جوید و تابع
 و متاسی بر من شوید . تا آنکه خدای شما را دوست و محبوب دارد .
 و کاهان شما را که از عوالم اعراض و جسمانیات همراه دارید بواسطه
 من بیامرزد . و بر حسناتش تبدیل سازد *
 ❖ لا اله الا الله ان الله اسوه حسنه ❖ تا آنکه بعلمت این تاسی
 کاهان من که شماها و اعراض شماهاست بحسنات مبدل شوند .
 و اولاد صالح من باشید . که وجودات امت اعمال آن واسطه کبری
 ونبی مطلق خداست چنانکه در این مقامات بعضی از بیان را در این
 نامه شنیدی . و چون دانستی که در مقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت
 ظاهریه داده شد . و هر نوری را ظلی است مقابل و هر حتی را باطلی است
 بر آن مماثل . و هر آنچه چیزی که در خزائن علویه هست در خزائن
 سفلیه نیز بیکم الهیه موجود است . و در مقابل ملائکه مؤکلین
 بر هدایات و علوم حقه . شیاطین مؤکلین بر خزینه های شرور
 و تلبیسات هست . و مانند انبیا و اولیا و علماء حقه . رؤسای شرور
 و ابالسه یعنی شیاطین انسی و دعوت کنندگان دروغین چنانکه احوال
 بعضی از آنها را باجمال شنیدی در هر زمانی با تسلط تمام چهارا فرا
 گرفته اند . زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تا یوم موعود و هنگام
 ظهور ملکوت کلیه خدای بطور اکمل در جله جهان . سلطنت
 و استیلای ظاهری رؤسای باطل نیز داده شد . لهذا در امر دین
 خویش با بصیرت و هوشیاری باش . و اهل تلبیس را بشناس .
 و تدبر و تعمق در کار دین و امر بازگشت بسوی رب العالمین بکن .
 و بر خدای اعتماد بسیار این تن خاکی را زیونی ده . دل خویش را
 که جایگاه خداست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾

﴿ کعبه حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته را فراموش نکن * که در امر دین بی راهنمای و راهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید . و این راه باریک را در این شب ظلمانی تاریک بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد . و این همه زنگ آرایش و کد و رات عالم ناسوت را بی واسطه شفاعت شفیع از آینه دل خویش نتوانی زدود . و تا بطواف خانه مربع الارکان دین مبین اسلام که در قرای مبارکه الهیه است . بتوسط قرای ظاهره که سیرت در آنها مقرر است فائز گردی . خدا را زیارت نتوانی کرد . و بخطاب ﴿ سیر و افیها لبالی و ایاما آمین ﴾ حامل نتوانی شد . و تادست ارادت بدامان پاکار زستانی از مابش جهانت تباه کنند . و ابالسّه و شیاطین ترا گمراه سازند *

﴿ ورنوا بالقسطاس المستقیم ولا تبخسوا الناس ﴾

﴿ اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن را پایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنهاست *
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه
وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم *
و ننبیره الیهم من اعداء الدین . و منکری آیات الله فی کل حین .
والله حسبنا ونعم الوکیل . و نسئل الله حسن الخاتمة . و شفاعة
محمد شفیع المذنبین . و الحشر تحت لواء آل الله الطاهرن آمین *
و اتفق الفراغ لمنشیها الحقیق ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمجروسة قسطنطینیة . فی الیوم الثامن
والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهر
سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)

